



انجمن علمی باستان‌شناسی ایران
Society of Iranian Archaeology



نخستین

همایش دوسالانه بین‌المللی
انجمن علمی باستان‌شناسی ایران:

”برهمکنش‌های فرهنگی، پیوست و گسست“

به کوشش

سیدمهدی موسوی، شاهین آریامنش
مجید منتظر ظهوری و مرتضی خانی‌پور



انتشارات آریامنا

مجموعه مقاله‌های
نخستین همایش دوسالانه بین‌المللی
انجمن علمی باستان‌شناسی ایران

به کوشش
دکتر سیدمهدی موسوی، دکتر شاهین آریامتش
دکتر مجید منتظر ظهوری و دکتر مرتضی خانی‌پور



انتشارات آریامنا



انجمن علمی باستان‌شناسی ایران
Society of Iranian Archaeology



انتشارات آریارمنا



دانشگاه مازندران



موسسه آموزش عالی آریارمنا
گروه نشر و کتابخانه



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی



موسسه باستان‌شناسی



انتشارات آریارمنا



دانشگاه صنعتی خواجه نصیر
اصفهان



دانشگاه بوعلی سینا
اصفهان



دانشگاه هنر اصفهان



دانشگاه اصفهان



پژوهشگاه بین‌رشته‌ای
اصفهان

مجموعه مقاله‌های
نخستین همایش دوسالانه بین‌المللی
انجمن علمی باستان‌شناسی ایران

به کوشش
دکتر سیدمهدی موسوی، دکتر شاهین آریامنش،
دکتر مجید منتظر ظهوری و دکتر مرتضی خانی‌پور
و همکاری
دکتر جواد حسین‌زاده و دکتر مصطفی ده‌پهلوان

انتشارات آریارمنا

مجموعه مقاله‌های نخستین همایش دوسالانه بین‌المللی انجمن علمی باستان‌شناسی ایران

| به کوشش سیدمهدی موسوی، شاهین آریامنش، مجید منتظر ظهوری و مرتضی خانی‌پور |

| چاپ و صحافی: مهرگان | نوبت چاپ: نخست، ۱۳۹۹ | شمارگان: ۱۰۰ نسخه |

| بها: ۱۰۰۰۰۰ تومان |

| تصویر جلد: تخت جمشید |

| تارخا: www.aryaramna.ir |

| نام‌نگار: aryaramna@hotmail.com، info@aryaramna.ir |

| نشانی: تهران، صندوق پستی: ۵۶۹-۱۴۵۱۵ |

| همراه: ۰۹۳۹۵۹۶۹۴۶۶ |

| انتشارات آریارمنا و گروه پژوهشی باستان‌کاوی تیسافرن و انجمن علمی باستان‌شناسی ایران |
| همه حقوق این اثر برای انتشارات آریارمنا و گروه پژوهشی باستان‌کاوی تیسافرن محفوظ است. |
| تکثیر، انتشار، چاپ و بازنویسی این اثر یا بخشی از آن به هر شیوه همچون رونوشت، انتشار الکترونیکی، ضبط
و ذخیره روی سی‌دی و چیزهایی از این دست بدون موافقت کتبی و قبلی انتشارات آریارمنا ممنوع است و
متخلفان بر پایه قانون «حمایت از حقوق مؤلفان، مصنفان و هنرمندان ایران» تحت پیگرد قرار خواهند گرفت. |

سرشناس سرشناسه عنوان و نام پدیدآور	همایش دوسالانه بین‌المللی انجمن علمی باستان‌شناسی ایران (نخستین: ۱۳۹۸: تهران) مجموعه مقاله‌های نخستین همایش دوسالانه بین‌المللی انجمن علمی باستان‌شناسی ایران/ به کوشش سیدمهدی موسوی، شاهین آریامنش مجید منتظر ظهوری؛ [برگزارکنندگان] گروه پژوهشی باستان‌کاوی تیسافرن، انجمن علمی باستان‌شناسی ایران؛ مشاوران علمی سیدمنصور سیدسجادی ... [و دیگران].
مشخصات نشر	تهران: آریارمنا، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری	۶۵۲ ص.
فروست	همایش ۳
شابک	978-622-97183-2-2
وضعیت فهرست نویسی	فیا
یادداشت	کتابنامه.
موضوع	باستان‌شناسی -- ایران -- کنگره‌ها
موضوع	Archaeology -- Iran -- Congresses
شناسه افزوده	موسوی، سیدمهدی، ۱۳۴۶-، گردآورنده
شناسه افزوده	منتظر ظهوری، مجید، ۱۳۵۹-، گردآورنده
شناسه افزوده	آریامنش، شاهین، ۱۳۶۳-، گردآورنده
شناسه افزوده	خانی‌پور، مرتضی، ۱۳۶۴-، گردآورنده
شناسه افزوده	گروه پژوهشی باستان‌کاوی تیسافرن
شناسه افزوده	انجمن علمی باستان‌شناسی ایران
رده بندی کنگره	DSR۴۴:
رده بندی دیویی	۹۵۵/۰۰۴۳:
شماره کتابشناسی ملی	۷۳۶۲۰۸۲:
وضعیت رکورد	فیا:

انتشارات آریارنا

انتشارات آریارنا بر آن است تا کتاب‌های ارزندهٔ تألیفی و ترجمه‌ای پژوهشگران ایرانی یا نیرانی را در زمینه‌های گوناگون ایران‌شناسی همچون باستان‌شناسی، تاریخ، فرهنگ و زبان‌های باستانی منتشر کند، کتاب‌هایی که برای شناخت تاریخ و فرهنگ گرانسنگ و ورجاوند ایران بسیار ارزشمند باشند. با توجه به پیوندها و ریشه‌های ژرف و عمیق فرهنگی میان ایران و جهان بشکوه ایرانی که از سده‌ها بلکه هزاره‌های دور و دراز برجا بوده است و در دهه‌های اخیر تلاش دشمنان بر آن بوده تا این پیوندهای ژرف را بگسلند و ریشه‌های عمیق را با تیشه برکنند، ایران فرهنگی که دل و دین به آن سپرده‌ایم از چشم دست‌اندرکاران انتشارات آریارنا دور نمانده و چاپ کتاب‌های پژوهشی و ترجمه‌ای ارزنده دربارهٔ جهان ایرانی یا ایران فرهنگی از اولویت‌های انتشارات آریارنا است؛ باشد که از این راه پیوندهایمان پیوسته‌تر و ریشه‌هایمان ژرف‌تر شود. کتاب‌های انتشارات آریارنا پیشکشی ناچیز است به ایرانیان، ایرانی‌تباران، ایران‌دوستان و همهٔ مردمان جهان ایرانی که ایران و جهان ایرانی را از جان دوست‌تر می‌دارند.



مدیر

دکتر شاهین آریامنش

| گروه پژوهشی باستان‌کاوی تیسافرن |

مشاوران علمی

| دکتر سیدمنصور سیدسجادی (مؤسسهٔ ایزمتو ایتالیا) | استاد اسماعیل یغمایی (سازمان میراث فرهنگی کشور) | دکتر سیدمهدی موسوی (دانشگاه تربیت مدرس) | دکتر محمدابراهیم زارعی (دانشگاه بوعلی سینا همدان) | دکتر سجاد علی بیگی (دانشگاه رازی، کرمانشاه) | دکتر حمیدرضا ولی‌پور (دانشگاه شهید بهشتی) | دکتر سعید امیرحاجلو (دانشگاه جیرفت) | دکتر سیروس نصراله‌زاده (پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی) | دکتر رضا مهرآفرین (دانشگاه مازندران) | دکتر فرزانه گشتاسب (پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی) | هوشنگ رستمی (گروه پژوهشی باستان‌کاوی تیسافرن) |

فهرست

سخن دبیر علمی همایش | سیدمهدی موسوی

۹

مقاله‌های فارسی

- ارزیابی و تحلیل نظریه‌های نوسنگی شدن در ایران | سیدکمال اسدی اجایی و رحمت عباس‌نژاد سرستی ۱۳
تپه ماچلک؛ محوطه‌ای نویافته از دوران نوسنگی باسفال در دشت گرگان | حبیب‌اله رضایی و سیدمقداد
میرموسوی ۳۷
- نقش استحاله سنگ مس در فلات مرکزی ایران در نیمه هزاره پنجم پم در برهم‌کنش‌های منطقه‌ای | رحمت
عباس‌نژاد سرستی ۴۹
- برهم‌کنش جوامع مس‌وسنگ چهارمحال و بختیاری با مناطق هم‌جوار | مهدی علیرضازاده نودهی، محمود
حیدریان و علیرضا خسروزاده ۶۹
- الگوهای استقرار محوطه‌های مس‌وسنگ میانی در زاگرس مرتفع: نمونه موردی بخش لاران، استان
چهارمحال و بختیاری | محسن حیدری دستنایی و علی‌اصغر نوروزی ۸۹
- تپه قلعه‌خرابه ازنا شاهدهی بر حضور جوامعی از مس‌سنگی جدید تا دوران اسلامی در شرق زاگرس مرکزی |
بهزاد حسینی سرپیشه ۱۰۱
- بررسی تحولات عصر مفرغ سیستان و برهکنش‌های فرهنگی آن با مناطق دیگر | جواد علایی مقدم، رضا
مهرآفرین و سیدرسول موسوی حاجی ۱۳۱
- معرفی و تحلیل مجموعه نقش‌های صخره‌ای نویافته در اطراف روستاهای چلمبر، لک و شورجه در شهرستان
بوئین‌زهر، استان قزوین | ناصر امینی‌خواه، فرزاد مافی و فرهاد فتاحی ۱۴۷
- عصر آهن قدیم در شرق ایران | علی‌اکبر وحدتی ۱۶۵
- برهم‌کنش خدایان آب‌وهوای اورارتویی و خاور نزدیک باستان | مریم دارا ۲۲۱
- بازنمایی فرة شاهانه (فرّ کیانی) در هنر ایران باستان، میراثی از سنت‌های هنری میان‌رودان | مریم کشمیری ۲۳۱
- پایه‌ستون محوطه تل دروازه جلوذر، سرنخی از یک بنای ستوندار هخامنشی در ارسنجان | ابراهیم روستایی
فارسی و بهزاد حسینی سرپیشه ۲۵۷

- معرفی، مطالعه و تحلیل گل مهرهای به‌دست‌آمده از بررسی تل گردوها، شهرستان اقلید، استان فارس | حامد مولایی کردشولی و علیرضا جعفری‌زند ۲۷۱
- شواهد باستان‌شناختی کشمکش ساسانیان و رومیان در قلعه بازیان سلیمانیه | بریار سان‌احمد و اسماعیل سلیمی ۲۸۷
- بررسی باستان‌شناختی بخشی از محور ارتباطی خوزستان به غرب ایران در دوره ساسانی و سده‌های آغازین اسلامی: «تنگ سی‌پله» در استان لرستان | جواد نیستانی و یونس یوسف‌وند ۳۰۵
- مطالعه قلاع قرون میانی اسلامی خراسان جنوبی؛ مطالعه موردی قلعه‌کوه فردوس | محمد فرجامی و علی‌اصغر محمودی‌نسب ۳۲۳
- محله قُمادین در شهر اسلامی جیرفت و مسئله بازرگانی دوربُرد | سعید امیرحاجلو ۳۴۳
- ارزیابی تشابهات بین فرهنگی ایران و سوریه بر مبنای مطالعات سفال‌های قرون میانی اسلامی | حسین صدیقیان و مجید منتظر ظهوری ۳۶۵
- نویافته‌های کاشی زرین‌فام قلعه دختر شهر کرمان | رضا ریاحیان‌گهرتی ۳۸۷
- معرفی و تحلیل نقش‌های هندسی یافته‌های گچی دوران اسلامی مکشوفه از محوطه شاه‌نشین فریم مازندران | هانیه حسین‌نیا، حسن هاشمی زرج‌آباد، سیدرسول موسوی حاجی، مهدی عابدینی ۴۰۳
- مقایسه ساختاری قمه قفقازی (کیندجال) و ایرانی در عصر صفوی بر مبنای مجموعه موزه‌های بنیاد مستضعفان | مجید حاجی‌تبار و میترا حاجی ۴۱۳

مقاله‌های انگلیسی

- Common Features of Nakhchivan and Urmia Basin Neolithic Culture | Zeyneb Guliyeva 29**
- Nakhchivan Branch of Azerbaijani National Academy of Sciences | Veli Bakhshaliyev 43**
- Relations of The Gizgala Painted Pottery with Urmia Basin | Turan Hashimova 59**
- Relations of Middle Bronze Age Painted Pottery Culture of Nakhchivan with the Urmia Basin | Fizza Gulieva 69**
- Iron Age short bronze sword in Iran, Mesopotamia and around the Persian Gulf: an analysis of the dispersion and evolution | Narges Bayani 77**
- Monuments and Memory at Pasargadae | Jacob Marc Stavis 107**
- Glazed Parthian Pottery as luxury Goods from a Roman Fortress on the Middle Euphrates' area during the II-III cent. AD. | Giacomo M. Tabita 135**
- Life on the Great Wall of Gorgan: excavations of Sasanian barracks in Fort 2 | Eberhard W. Sauer, Jebrael Nokandeh and Hamid Omrani Rekavandi 155**
- Lost and Found: The Tiles of the Pir-i Bakran Mausoleum (1298-1313, Linjan, Isfahan) | Ana Marija Grbanovic 167**

سخن دبیر علمی همایش

به نام آنکه جان را فکرت آموخت

نخستین همایش بین‌المللی دوسالانه انجمن علمی باستان‌شناسی ایران با موضوع برهم‌کنش‌های فرهنگی ایران و سرزمین‌های همجوار، با تولیت انجمن علمی باستان‌شناسی ایران و مشارکت و همکاری دانشگاه‌های مختلف؛ مراکز پژوهشی نظیر پژوهشگاه میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری؛ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی؛ پژوهشگاه باستان‌شناسی و دیگر مراکز علمی-فرهنگی شکل گرفت. انجمن علمی باستان‌شناسی ایران براساس اهداف و وظایفی که در اساسنامه مشخص شده است، برنامه‌های مختلفی را در راستای اعتلای علم باستان‌شناسی در کشور دنبال می‌کند که برگزاری نشست‌ها و همایش‌های علمی در سطح ملی و بین‌المللی از جمله آنها به شمار می‌رود. هیئت مدیره انجمن، علاوه بر تلاش‌های جاری در زمینه توسعه و ترویج دانش باستان‌شناسی، یکی از اهداف بلندی که به دنبال تحقق آن است، تأثیرگذاری یافته‌های این علم بر رفتارهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه است. بی‌شک آگاهی‌آحاد مردم، اعم از پیر، جوان و به‌ویژه نوجوانان از پیشینه و هویت تاریخی خویش، در تقویت اعتماد به نفس، تصحیح رفتارها و هنجارهای جاری جامعه، تقویت اتحاد و انسجام ملی تأثیر شگرفی خواهد گذاشت. بر همین اساس شناخت و آگاهی مردم ما از ریشه و پیشینه مشترک و روابط عمیق تاریخی ملت ایران با مردمانی که در حوزه ایران فرهنگی می‌زیند، در برقراری صلح و آرامش، کاستن از تنش‌ها و تداوم دوستی‌ها تأثیر بسزایی خواهد داشت. گذشته درخشان و غنای فرهنگ و تمدنی که امروز بدان می‌بالیم، حاصل

برهم‌کنش‌هایی است که در درازنای تاریخ میان ساکنان این سرزمین و مردمان سرزمین‌های همجوار شکل گرفته است. از این رو بایسته است به مدد دانش باستان‌شناسی بر پیوندهای عمیقی که میان نیاکان ما و مردمان هم‌عصرشان در سرزمین‌های پیرامونی برقرار بود، آگاهی یابیم و در زمانه‌ای که برخی بر طبل جدایی‌ها و فاصله میان ملتها می‌کوبند، پیوندهامان را عمیق‌تر و دوستی‌هامان را پایدارتر سازیم تا جهانی پر از آرامش برای همگان فراهم سازیم. بر همین اساس، هدف غایی‌کنگره حاضر شناخت عمیق‌تر نسبت به برهم‌کنش‌های فرهنگی ایرانیان با ساکنان سرزمین‌های پیرامونی در طول تاریخ و انجام تبادلات علمی میان باستان‌شناسان ایرانی و هم‌تایان منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای است. به‌رغم مشترکات دیرینه فرهنگی و تمدنی، متأسفانه حضور باستان‌شناسان ایرانی در پژوهش‌های باستان‌شناسی کشورهای حوزه ایران فرهنگی صفر است. امید آن داریم پیامد این رویداد خجسته، افزونی شناخت متخصصان و پژوهشگران از ظرفیت‌های موجود منطقه‌ای و همکاری‌های نزدیک در فعالیت‌های میدانی در حوزه‌های مشترک و مورد علاقه طرفین در آینده نزدیک باشد.

سیدمهدی موسوی کوهپیر

رییس هیئت مدیره

انجمن علمی باستان‌شناسی ایران

عصر آهن در شرق ایران (۱۵۰۰-۵۵۰ پم)

علی اکبر وحدتی

اداره کل میراث فرهنگی خراسان شمالی

چکیده

پژوهش‌های باستان‌شناسی مربوط به دوران پیش از تاریخ در شرق ایران بیشتر بر دوران مس و سنگ و به‌ویژه عصر مفرغ تمرکز داشته و معروف‌ترین تپه‌ها و محوطه‌های باستانی شرق کشور از شاه تپه و تُرنگ تپه در دشت گرگان و تپه حصار دامغان در شمال شرق گرفته تا شهرسوخته و استقرارهای باستانی حاشیه هلیل رود حیرت در جنوب شرق، جنبه‌هایی از فرهنگ پیشرفته شهرنشینی عصر مفرغ در شرق ایران و ارتباط آن با مناطق همجوار در آسیای میانه و دره رود سند تا میان‌رودان را به نمایش گذاشته است. شکل‌گیری و توسعه شبکه ارتباطی و راه‌های تجاری زمینی و دریایی که در تجارت دوربرد مواد خام بین مناطق وسیعی از جنوب غرب آسیا از سند تا ایران و میان‌رودان و حتی سوریه و مصر موضوع پژوهش‌های بسیاری بوده است. با وجود این، تحولات فرهنگی دوران پس از «بحران افول شهرنشینی» در شرق ایران، شکل‌گیری فرهنگ‌های عصر آهن و پس از آن حضور قدرت‌های شاهنشاهی در این مناطق گسترده از کشور تا حد زیادی ناشناخته باقی مانده است. در این بین، مرحله انتقال عصر مفرغ به آهن و دوران آهن قدیم بیشتر از مقاطع دیگر رمزآلود باقی مانده و اطلاعات خاصی از این دوران در دست نبوده است. نگارنده در این مقاله کوشیده با بهره‌گیری از داده‌هایی که در دو دهه گذشته از بررسی‌های میدانی و کاوش‌های باستان‌شناسی در مناطق مختلف باستانی شرق کشور انباشت شده، وضعیت فرهنگی عصر آهن در شرق ایران را بررسی کند.

واژه‌های کلیدی: عصر آهن، شرق ایران، سفال خاکستری براق، سفال دست‌ساز منقوش، فرهنگ دهستان باستان، فرهنگ یاز.

مقدمه

یکی از مشکلات قدیمی و چالش‌برانگیز باستان‌شناسی ایران، تغییرات ایجاد شده در مواد فرهنگی میانه هزاره دوم پم در آستانه عصر آهن است که تا کنون توضیحات مختلفی برای آن پیشنهاد شده ولی توافق همگانی در این زمینه شکل نگرفته است. این تغییرات شامل تغییر در سنت‌های سفالگری، دگرگونی در آداب تدفین و تغییر در الگوهای استقرار جوامع ساکن در فلات ایران و مناطق مجاور است که باعث شده باستان‌شناسان فرضیه‌های متفاوتی در این باب مطرح کنند. اغلب باستان‌شناسان ایجاد این تغییرات فرهنگی را به منزله شروع دورانی جدید در باستان‌شناسی ایران تلقی کرده و آن را شروع «عصر آهن» دانسته‌اند (دایسن ۱۹۶۵؛ یانگ ۱۹۶۵؛ ماسکارالا ۱۹۹۴)^۱. در همین زمینه تعدادی از پژوهشگران تغییرات ایجاد شده در آغاز عصر آهن را به ورود مردمان تازه‌وارد (قبایل هندوایرانی و مردم ایرانی زبان) به فلات ایران نسبت داده (برای نمونه نک. یانگ ۱۹۶۷، ۱۹۸۵؛ واندنبرگ ۱۹۶۴: ۴۶؛ برنی و لانگ ۱۹۷۱: ۱۱۵؛ گیرشمن ۱۹۷۷: ۴۷، ۵۰، ۵۴، ۶۲)، در حالی که گروه دیگر منکر ایجاد تغییرات گسترده در مواد فرهنگی بوده و قائل به تطوّر داخلی فرهنگ‌های بومی

^۱ گروهی از باستان‌شناسان در سال‌های اخیر با طرح این مسئله که در عصر آهن قدیم/عصر آهن ۱، فلز آهن کاربرد محدود برای تولید وسایل زینتی داشته و از اوایل هزاره اول پم به بعد است که آهن به‌طور گسترده برای تولید وسایل روزمره و رزم‌افزار مورد استفاده قرار گرفته تلاش دارند با تغییر در واژگان فنی گاهنگاری، بخش پایانی هزاره ۲ پم را تداوم عصر مفرغ تلقی کرده و از این رهگذر تغییر در مواد فرهنگی این دوره نسبت به دوره قبل را به چالش کشند (برای نمونه دانته ۲۰۱۳). به‌نازگی هم برخی باستان‌شناسان ایرانی با طرح مجدد موضوع از «زاویه دید باستان‌شناسی عیلام» و تأکید بر اینکه در قلمرو پادشاهی عیلام و سایر نقاط شرق نزدیک هم عصر آهن از هزاره اول پم شروع می‌شود، چنین مطرح می‌کنند که آنچه در فلات ایران عصر آهن ۱ نامیده می‌شود را باید عصر مفرغ پایانی شمرد (رفیعی علوی ۱۳۸۹، تأکید او بر نیمه غربی و بخشی از شمال فلات است). باوجوداین باید توجه داشت که وجود داشتن یا نداشتن اشیای آهنی در یک مجموعه فرهنگی در انتساب آن به عصر آهن چندان تعیین‌کننده نیست؛ چون در برخی مناطق جنوب غرب آسیا (برای نمونه عمان) استفاده از آهن عملاً تا دوره سلوکی-پارتی رواج نیافت و در واقع بعد از پایان عصر آهن است که این منطقه از فناوری فلزگری آهن بهره‌مند شد (لمبار ۱۹۸۹: ۲۵). در تمام منطقه آسیای میانه، فلز آهن در فرهنگ‌های عصر آهن قدیم (یاز ۱ و دهستان باستان) پیدا نشده یا محدود به وسایل زینتی بسیار کوچک است و فقط از سده ۹ پم به بعد اشیای آهنی رواج یافته (لیتوینسکی ۲۰۰۶)، ولی پژوهشگران در انتساب فرهنگ یاز ۱ و دهستان باستان به «عصر آهن» تردید روا نداشته و به‌دلیل تغییرات گسترده در فرهنگ مادی، این دوره را با فرهنگ شهرنشینی پیشرفته قبل از خود در عصر مفرغ متمایز کرده‌اند.

فلات و تدام بین فرهنگ‌های عصر مفرغ و آهن هستند (مدودسکایا ۱۹۸۲؛ کوزمینا ۲۰۰۷: ۳۷۰-۳۶۹). در این بین برخی پژوهشگران نیز با تأکید بر بروز تغییرات گسترده در مواد فرهنگی شمال غرب ایران در آغاز عصر آهن، این نتیجه را که عامل بروز این تغییرات ورود اقوام تازه‌وارد ایرانی بوده، فرضی منطقی ولی اثبات‌ناپذیر دانسته‌اند و به‌درستی تأکید کرده‌اند که در نبود مدارک کتبی تعیین نسبت قومی این تازه‌واردان ناممکن است (ماسکارالا ۱۹۹۴: ۲-۴۶۱؛ برای ترجمه فارسی همین مقاله: ماسکارالا ۱۳۸۳: ۴-۶۳).

یکی از نخستین باستان‌شناسانی که بر پدیده ایجاد تغییرات گسترده فرهنگی در آغاز عصر آهن در غرب و شمال غرب ایران تأکید داشت تئودور کایلر یانگ بود. او اعتقاد داشت یکی از مشخصه‌های بروز تغییرات گسترده فرهنگی در غرب ایران در نیمه هزاره دوم پم، ظهور سفالینه‌های خاکستری سیاه است که آن را «سفال خاکستری قدیم غرب» می‌نامید (یانگ ۱۹۶۵، ۱۹۶۷). در ابتدا او این انگاره را پیش‌کشید (۱۹۶۳) که سفال خاکستری اوایل عصر آهن در دره سلدوز آذربایجان (دوره پنجم حسنلو) در اصل از سفال خاکستری براق عصر مفرغ پایانی شمال‌شرق (منطقه حصار-گرگان) مشتق شده و ارتباط این دو نوع سفال را حاکی از حرکت جمعیت از شرق به غرب تلقی کرد. یانگ با تأکید بر ایجاد تغییرات گسترده و گسست بزرگ فرهنگی در عصر آهن ۱ در غرب و شمال‌غرب، به‌ویژه رواج گسترده سفال خاکستری قدیم غرب - که با سفال‌های محلی منقوش قبلی فرق داشت - ایجاد سنت‌های تدفینی جدید و شکل‌گیری گورستان‌های خارج از مناطق مسکونی و ظهور تالارهای ستوندار در معماری این منطقه را نشان از همگونی فرهنگی تلقی و آن را در ارتباط با موجی از مهاجرت اقوام تازه‌وارد به منطقه زاگرس تفسیر کرد (یانگ ۱۹۶۷). ظهور و تکرار نام‌های ایرانی در سالنامه‌های شاهان آشوری از سده ۹ پم به بعد باعث شد هویت این اقوام تازه‌وارد با مردمان آریایی و ایرانی‌زبان همسان تلقی شود که چندین سده قبل از رسیدن آشوریان به این منطقه در اینجا حضور داشته‌اند (برای ارزیابی جدیدی از این موضوع نک. عطایی ۱۳۹۸).

پس از چاپ و انتشار دیدگاه‌های انتقادی مدودسکایا (۱۹۸۲) به فرضیه ارتباط سفال خاکستری عصر آهن در غرب ایران به مهاجرت اقوام ایرانی زبان به فلات و تأکید او بر تداوم فرهنگی بین عصر مفرغ و آهن، یانگ در بازنگری دیدگاه‌های قبلی خود (۱۹۸۵) پذیرفت که افق سفال خاکستری قدیم غرب آنقدر هم که پیشتر فرض می‌کرد در غرب ایران همگون نبوده و سنت سفالی مناطق مختلف غرب ایران در عصر آهن با هم فرق دارد و اینکه سفال خاکستری مفرغ پایانی شمال‌شرق به اقوام هندوایرانی ربطی ندارد (۱۹۸۵)؛ ولی باز هم تأکید کرد سفال خاکستری قدیم غرب نشان‌دهنده یک

گسست عمده از سنت‌های بومی عصر مفرغ در غرب ایران است و می‌تواند شاخص مهاجرت قوم جدیدی به غرب ایران باشد که خاستگاه آنها در شمال شرقی فلات و دشت گرگان بوده است. این بار یانگ با پیش کشیدن فرضیه سفال نخودی جدید غرب و ظهور اقوام ایرانی در فلات بر پیدایش و تحول سفال نخودی غربی تمرکز کرد و چنین مطرح ساخت که این گونه سفال در غرب ایران را نمی‌توان به پیش از حدود میانه سده ۸ پم تاریخ‌گذاری کرد؛ درحالی‌که سفال نخودی دشت گرگان که دهه آن را به گسترش مادها به شرق مرتبط می‌دانست در دشت گرگان به وضوح از غرب ایران قدیم‌تر است و می‌توان آن را سلف سفال نخودی غرب قلمداد کرد که مشخصه ورود ایرانیان از شرق به غرب ایران است (یانگ ۱۹۸۵: ۳۷۵ به بعد).

شباهت مواد فرهنگی اوایل عصر آهن (عصر آهن ۱) در شمال غرب ایران با محوطه‌های هم‌زمان در مرکز فلات (برای نمونه سیلک، قیطریه، خوروین، چندار، پیشوا و سایر محوطه‌های عصر آهن در دشت‌های تهران، قزوین، قم و ساوه) و سواحل دریای کاسپی (مازندران و گیلان)، به‌ویژه شباهت در سنت‌های سفالگری و تغییر در الگوهای استقراری که به شکل کمبود مناطق مسکونی و فراوانی گورستان‌ها جلوه یافته، باعث شد بسیاری از پژوهشگران فارغ از تفاوت‌های اقلیمی، جغرافیایی و فرهنگی، فرایندهای فرهنگی غرب و شمال غرب کشور را به مناطق مرکزی و شمالی فلات هم تعمیم دهند و «مدل حسنلو» را برای تمام منطقه شمال و مرکز ایران هم به کار گیرند (برای نمونه نک.: کامبخش فرد ۱۳۷۰: ۱۵؛ نگهبان ۱۹۹۶: ۲۶-۳۲۱؛ طلایی ۱۳۹۳: ۷۵-۳۶)^۱. باوجود این تا کنون نیمه شرقی کشور به دلیل کمبود داده‌های باستان‌شناسی از مباحث مربوط به عصر آهن ایران به دور بوده و اغلب پژوهشگران گمان می‌برند این منطقه از دشت گرگان و دامغان در شمال گرفته تا مناطق سیستان و کرمان در جنوب خالی از شواهد عصر آهن است (بسنجید با طلایی ۱۳۹۳: ۱۶۶؛ ترینکاوس ۱۹۸۹: ۱۳۷)^۲. برخلاف این تصور سنتی، انباشت داده‌های باستانی‌شناختی حاصل از

^۱ موسوی (۲۰۰۵: ۹۳) تعمیم تغییرات فرهنگی مشهود در آغاز عصر آهن شمال غرب ایران به مناطق مرکزی و شمال غرب ایران را با دیده تردید نگریسته و می‌نویسد «باید در استفاده از مدل حسنلو برای سایر نقاط ایران احتیاط کرد».

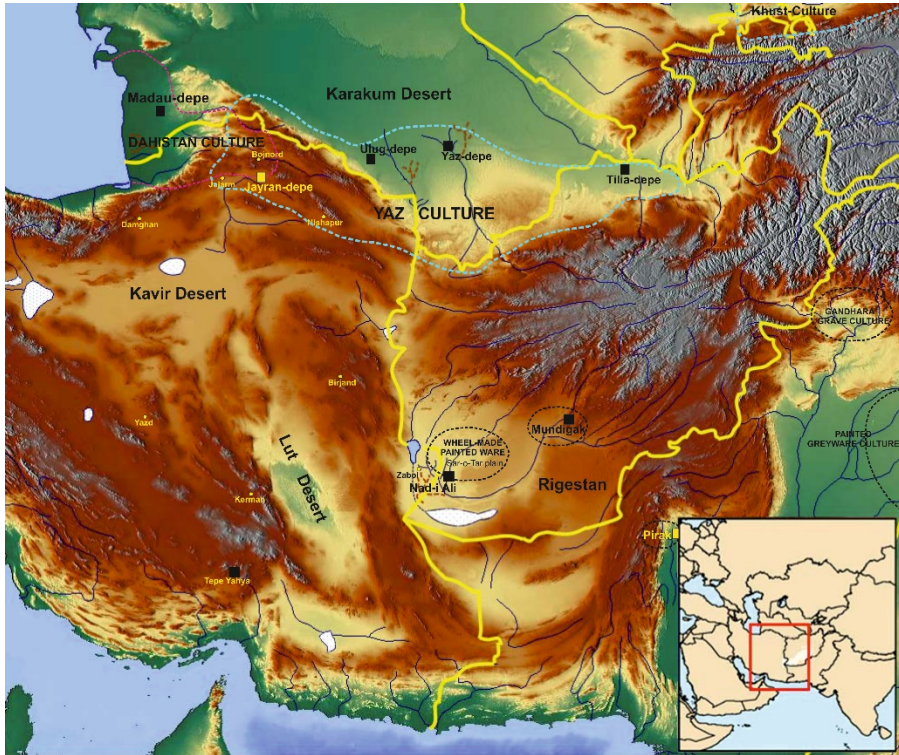
^۲ روشن است که «ندیدن دلیل بر نبودن نیست!» در واقع پیدا نشدن یا به عبارتی «دیده نشدن» شواهد عصر آهن در نیمه شرقی ایران دلیل بر «نبودن» عصر آهن در این منطقه نیست. برخی پژوهشگران به سادگی منکر وجود عصر آهن در مناطق شرق و شمال شرق ایران شده‌اند. برای نمونه طلایی (۱۳۹۳: ۱۶۶) در این زمینه معتقد است: «متروک شدن و فروپاشی فرهنگ‌های عصر آهن در حوزه شمال شرق ایران ناشی از حمله مردمانی از آسیای میانه بوده که در نهایت به عدم ورود به عصر آهن منجر شده است» [تأکید از من است]. بدیهی است تغییر الگوی معیشت، دگرگونی ساختارهای سیاسی و اجتماعی، شرایط اقلیمی و آب و هوایی و مواردی از این قبیل از جمله عواملی است که می‌تواند بر الگوی استقرارگاهی تأثیر مستقیم گذاشته و باعث «دیده نشدن» شواهد

چند دهه بررسی و کاوش باستان‌شناختی در مناطق شرقی ایران نشان داده سرزمین‌های ایران شرقی در شناخت فرایندهای فرهنگی دوران پیش از تاریخ مرکز و غرب فلات و درک برهمکنش‌های فرهنگی ایران با مناطق همجوار نقش مهمی داشته است. در این مقاله ضمن مرور آگاهی‌های باستان‌شناختی حاصل از فعالیت‌های باستان‌شناختی در شرق کشور، اوضاع فرهنگی این منطقه در عصر آهن (۱۵۰۰-۵۵۰ پم) مورد بحث قرار گرفته است.

جغرافیای شرق ایران

شرق ایران در بیشتر نقاط سرزمینی کوهستانی و بلند با استپ‌ها، دلتاهای کم ارتفاع و بیابان‌های پهناوری است که در آن واحه‌های پراکنده وجود دارد (تصویر ۱). جز بخش‌هایی از شمال شرق در کرانه‌های دریای کاسپی شامل استپ‌های ترکمن صحرا و نوار کوهپایه‌ای شمال البرز در دشت گرگان و بخشی از ارتفاعات شمال خراسان که قدری مرطوب‌تر است، هوای اغلب مناطق شرقی ایران خشک با زمستان‌های سرد و تابستان‌های گرم و سوزان است. کشاورزی بدون استفاده از شبکه‌های آبیاری بزرگ مقیاس، فقط در بخش جنوبی دشت گرگان امکان‌پذیر است و سایر سرزمین‌های شرقی ایران بطور کلی از گستره‌های خشک و بیابانی با واحه‌های پراکنده و تعداد کمی رودخانه دائمی و رشته‌کوه‌هایی تشکیل شده که آب مورد نیاز واحه‌ها را تأمین می‌کنند. از دشت‌های استپی ترکمن صحرا که چراگاه سنتی کوچروهای ترکمن و عشایر گُرد شمال خراسان است تا ارتفاعات و دامنه کوه‌های آلا داغ و کپه‌داغ در شمال و نیز ارتفاعات جنوبی‌تر، پوشیده از مراتع است و کوچروی دامپروری چندین هزاره شیوه غالب گذران زندگی بوده است. نواحی مسکونی این منطقه اغلب بین ارتفاعات و بیابان‌ها و روی مخروط افکنه‌ها شکل گرفته و آب جاری از کوه‌ها را می‌توان پیش از اینکه در شنزارها و شورزارهای بیابانی محو شود، برای آبیاری در مقیاس کوچک استفاده کرد.

مربوط به استقرارگاه‌های یک دوره باشد. بنابراین بهتر است با احتیاط بیشتر «دیده نشدن» داده‌های عصر آهن در بخش‌هایی از شرق ایران را به‌صورت مطلق حمل بر نبود و انکار یک دوره در باستان‌شناسی در قلمرو شرق ایران نکنیم.



تصویر ۱. حوزه‌های فرهنگی عصر آهن در شرق ایران و مناطق همجوار

بخش‌های شمال شرقی، از ساحل جنوب شرقی دریای کاسپی در غرب تا کشف رود/تجن در شرق، پوشیده از رشته کوه‌هایی با امتداد شرقی-غربی است که از شمال به صحرای قراقوم ترکمنستان و از جنوب به کویر مرکزی ایران محدود می‌شوند. رشته کوه کپه داغ در شمال، فلات ایران را از ترکمنستان جدا کرده و به موازات آن کوه‌های البرز شرقی در جنوب، حد شمالی بیابان‌های داخلی فلات را مشخص کرده‌اند. دشت‌های دامنه این رشته کوه‌ها همچون دالانی طبیعی، دست‌کم از هزاره سوم پم به این سو امکان تردد بین سرزمین‌های شرق و غرب فلات ایران را فراهم کرده و بخشی از شاهراه خراسان - که بعدها به جاده ابریشم معروف شد - را تشکیل می‌دهد. در کوهپایه‌های البرز شرقی و جنوب شاهراه خراسان، بیابان‌های کویر مرکزی امکان هرگونه سکونت و آبادانی را از بین برده ولی به سمت شرق، در جنوب نیشابور و سبزوار، ناهمواری‌هایی با زمین‌های قابل کشت محدود وجود دارد که به ولایت کوهستان (قهستان) متصل می‌شود. این بخش‌های جنوبی خراسان، نسبت به دالان کوهستانی شمال در بین کپه‌داغ و البرز شرقی، کم‌آب‌تر و خشک‌تر است ولی در امتداد رودهای نه

چندان پرآب آن دره‌های حاصلخیزی هم وجود دارد که کشاورزی کوچک مقیاس را ممکن ساخته است؛ هرچند راه عمدهٔ امرار معاش مردم دامداری بوده و به شهادت سیاحان اروپایی تا یک سده قبل تجارت پشم در اینجا رواج داشته است (فگلسانگ ۱۹۹۲: ۳۳). مراکز مهم تجاری این منطقه قانن در مرکز و طبس در جنوب غرب و در مرز دشت کویر بوده که با قندهار و هرات در شرق و کرمان و یزد در غرب ارتباط داشته اند. بیشتر به سمت جنوب، در منتهی الیه جنوب شرقی فلات، منطقهٔ سیستان و دلتای هلمند و فلات بلوچستان با مناطق کوهستانی و بیابانی در شمال و خطوط ساحلی مکران در جنوب نیز یک منطقهٔ استراتژیک برای روابط بین تمدن‌های شرق و غرب بود. دلتای رود هیرمند در منطقهٔ سیستان (نیمروز) خاک حاصلخیز و منابع آبی کافی داشته و تاسده‌های میانی اسلام از مناطق آباد کشاورزی بوده که در اثر تخریب شبکه‌های آبیاری در یورش‌ها، خشکسالی‌های پی در پی و پرشدن بندها و نهرها با شن‌های روان به بیابان و ریگزار تبدیل شده است (آلن و تروسدیل ۲۰۱۹). در گذشته این منطقه را به‌دلیل غنای کشاورزی «انبار غلهٔ آسیا» نامیده‌اند ولی در سده‌های اخیر بیشتر مساحت این منطقه را شنزارها پوشانده و آبادی و رونق آن بر باد رفته است. این منطقه علاوه بر غنای کشاورزی، همواره از نظر جغرافیایی موقعیت راهبردی داشته و پل ارتباطی تمدن‌های سند و میانرودان بوده است. تجارت دوربرد از راه زمین و دریا در سراسر هزارهٔ سوم پم نقش مهمی در شکوفایی مراکز شهری جنوب شرقی ایران داشته و نام برخی شهرهای این منطقه همچون مَرهَشی، مَکَن (به احتمال مکران) و مِلوَحَه به‌عنوان منابع تأمین مواد خامی چون مس، سنگ دیوریت، کلریت و برخی سنگ‌های پرکاربرد در جواهرسازی در اسناد میانرودانی ضبط شده است.

شرق ایران پیش از عصر آهن

مناطق شرقی ایران، از حوزهٔ فرهنگی «تمدن خراسان بزرگ»^۱ و حوزهٔ فرهنگی گرگان-حصار در شمال شرق گرفته تا مناطق جنوبی تر در حوزهٔ تمدن‌های هلمند در سیستان و بلوچستان و تمدن

^۱ نام «تمدن خراسان بزرگ» به‌تازگی برای آثار برجای مانده از فرهنگ شهرنشینی بخش میانی و پایانی عصر مفرغ در آسیای میانه و شمال شرق ایران به‌کاررفته است (بیشونه، وحدتی ۲۰۱۹، ۲۰۲۰؛ وحدتی، مایر ۲۰۱۹). آثار این تمدن پیشرفته شهرنشینی که پیش تر با نام‌های «فرهنگ نمازگاه ۶»، «مجموعهٔ باستان‌شناختی بلخ و مروی» (ساریانیدی ۱۹۷۶)، و «تمدن جیحون» (فرانکفورت ۱۹۹۴) معرفی شده، در مناطق وسیعی از دنیای باستان از درهٔ سند گرفته تا منطقهٔ شوشان و میانرودان و سواحل خلیج فارس پیدا شده که حاکی از روابط گستردهٔ تجاری این مناطق در هزارهٔ سوم پم است. مهم‌ترین مراکز شناخته شدهٔ این تمدن در منطقهٔ مرو/مرغیانه در ترکمنستان کنونی (محوطه‌های باستانی گُور و تَعْلُق) و در بلخ/باختر در شمال افغانستان و جنوب ازبکستان

هلایل رود در کرمان، در هزاره سوم پم تأمین‌کننده مواد خام مهمی همچون فلزات و سنگ‌های نیمه قیمتی بود که از طریق یک شبکه تجاری گسترده زمینی و دریایی از بلخ (باختر) و مرو (مرغیانه) و دره سند به تمدن‌های غربی شوشان و میان‌رودان ارسال می‌شد. کوهستان‌های البرز شرقی در خراسان و رشته کوه‌های هندوکش افغانستان (قلمرو حوزه فرهنگی «تمدن خراسان بزرگ»)، رشته کوه‌های بلوچستان پاکستان و منطقه سند (در قلمرو «تمدن‌های هلمند») و رشته کوه‌های بارز کرمان (در حوزه «تمدن هلایل رود») منبع مهمی برای تأمین فلزات و سنگ‌های نیمه قیمتی چون لاجورد، فیروزه، عقیق و انواع سنگ‌های زینتی چون کلریت، کلسیت، دیوریت و سنگ‌های دیگر بوده است. برخی مراکز مهم شهری واقع در مسیرهای تجاری همچون تپه حصار در شمال و شهر سوخته و تپه‌یچی در جنوب این مواد خام را فرآوری و به شکل محصولات تجملی به شهرهای میان‌رودانی ارسال می‌کردند.

در ربع اول هزاره دوم پم، بیشتر استقرارگاه‌های مهم و مراکز شهری در شرق جهان ایرانی رو به افول نهاد. مراکز مهم شهری همچون آلتین تپه و نمازگاه در کوهپایه‌های شمالی کپه‌داغ یا به کلی متروک شده یا وسعت آنها به شدت کاهش یافت. در شمال شرق ایران، استقرارگاه‌های مهم شهری در دشت گرگان (ترنگ تپه و شاه تپه) و تپه حصار در دشت دامغان در حدود ۱۷۰۰ پم به کلی متروک شد و همین وضع در جنوب شرقی ایران در شهر سوخته و حتی شرق‌تر، در دره رود سند و مراکز شهری تمدن هاراپا هم ایجاد شد.

دلایل افول گسترده استقرارگاه‌های بزرگ شهری در شرق ایران در پایان عصر مفرغ به خوبی شناخته نشده و بیشتر پژوهشگران تغییرات اقلیمی و نوسانات آب و هوایی را عامل این تغییرات تلقی می‌کنند (دهه ۱۹۶۸؛ فواش و همکاران ۲۰۱۳؛ شومیلوفسکیخ و همکاران ۲۰۱۶؛ مگی ۲۰۰۴). باوجود این مسائلی از قبیل هجوم اقوام استپ‌های شمالی (بسنجید با تولستف ۱۹۵۳؛ دهه ۱۹۷۵؛ ۵۳۰؛ کلوزیو ۱۹۸۵: ۱۷۹)، فشار جمعیت و بهره‌برداری بیش از حد از منابع طبیعی (بیشونه ۱۹۷۷) یا به هم خوردن تعادل شبکه تجاری و اتکای بیشتر دولت‌های میان‌رودانی به مسیرهای دریایی به جای مسیرهای زمینی برای کاستن از انحصارگرایی تمدن عیلامی در کنترل شبکه تجاری (پاتس ۱۳۹۷: ۳-۹۲؛ موسوی ۲۰۰۸: ۱۱۷) که بی‌رونق شدن شاهراه خراسان و طبعاً افول شهرهای واقع در مسیرهای تجاری را در پی داشت نیز به‌عنوان دلایل این از هم گسیختگی ذکر شده است.

کنونی (محوطه‌های واحه داشلی و جارکوتان) کاوش شده است. برای موضوع شکل‌گیری، گسترش و نفوذ «تمدن خراسان بزرگ» در شرق ایران رجوع کنید به بیشونه، وحدتی ۲۰۱۹، ۲۰۲۰.

عقیده بر این است که این بحران در شهرنشینی، به هر دلیل که بوده، جوامع شهری شرق ایران را به سوی نظامی جایگزین سوق داد که در آن سازمان اجتماعی-اقتصادی از یک مدیریت متمرکز مبتنی بر تجارت دوربرد با مراکز زندگی شهری به سمت یک نظام معیشتی دامداری و کشاورزی با جوامع متعدد کوچک و پراکنده روستایی تغییر یافت. آثار این نظام معیشتی جدید در مطالعات باستان‌شناسی به‌خوبی شناسایی نشده و در نتیجه آگاهی‌های ما از جوامع عصر آهن در نیمه شرقی فلات، به‌ویژه در منطقه جنوب شرقی، تا حد زیادی ناقص باقی مانده است.

برخلاف مناطق غرب، شمال‌غرب و حتی نواحی مرکزی ایران که بررسی‌های و کاوش‌های باستان‌شناسی به شناسایی تعداد زیادی از محوطه‌های باستانی عصر آهن منجر شده و کاوش‌های گسترده باستان‌شناسی در محوطه‌های کلیدی این دوره (همچون حسنلو) و انطباق متن کتیبه‌های میخی میان‌رودانی با شواهد باستان‌شناسی تصویری نسبتاً روشن از نظام‌های اجتماعی-سیاسی، قدرت‌های سیاسی موجود، قومیت‌ها و روابط فرهنگی جوامع عصر آهن ایران با مناطق مجاور ترسیم کرده، عصر آهن در نیمه شرقی فلات ایران همچنان تا حد زیادی ناشناخته باقی مانده است.

باوجوداین، بررسی‌ها و کاوش‌های باستان‌شناسی در دو دهه اخیر در این مناطق علاوه بر شناخت بیشتر مراکز شهری عصر مفرغ، به شناسایی الگوهای استقرار در عصر آهن نیز منجر شده است. این مطالعات نشان می‌دهد برخلاف تصورات پیشین، این منطقه در عصر آهن خالی از جمعیت نبوده، بلکه به دلایل مختلف آثار این دوره تا کنون به درستی شناسایی و معرفی نشده است.^۱ این مطالعات همچنین نشان می‌دهد برخلاف همگونی نسبی فرهنگی جوامع عصر آهن در شمال-غرب، غرب و مرکز فلات ایران، فرهنگ‌های عصر آهن در شرق ایران نه تنها همگون نیست، بلکه بسیار متنوع و گوناگون است و این ناهمگونی به‌احتمال نمایانگر تنوع قومی و تأثیرپذیری از شرایط محیطی متفاوت است. چنانکه خواهیم دید، در منطقه استپی و مرطوب‌تر وژکان (هیرکان)، فرهنگ عصر آهن به شکل «فرهنگ دِهستان» با سفال ظریف خاکستری جلوه یافته، درحالی‌که در مناطق

^۱ ازجمله دلایل دیده نشدن استقرارگاه‌های این دوره می‌توان به تغییر در سازمان اجتماعی و اقتصادی جوامع اشاره کرد که شاید باعث شده نظام معیشتی و الگوهای استقرار تغییر کند و نوع متفاوتی از استقرارگاه شکل بگیرد که الزاماً بقایای آن به شکل تپه‌های برجسته نیست و در برنامه‌های میدانی قابل شناسایی نبوده است. در برخی مناطق جنوب شرق ایران همچون سیستان و بلوچستان و کرمان، علاوه بر تغییر الگوهای استقرار و ساختارهای اجتماعی، تأثیر عوامل اقلیمی (فرسایش بادی، سیلاب و رسوب‌گذاری آبی و بادی، تغییر مسیر رودها و...) در ناپیدا شدن مکان‌های باستانی انکارناپذیر است (مرتضوی ۲۰۰۷: ۱۰۹-۱۱۰؛ آلن و تروسیدیل ۲۰۱۹: ۳۳-۳۴؛ برای تأثیر فرسایش بادی و سیلاب در منطقه بم نک. زارع و عطایی ۱۳۹۸: ۱۱۳).

کوهپایه‌ای ااتک مرکزی و کوهپایه‌های شمالی و جنوبی کپه داغ، «فرهنگ یاز» ابتدا به شکل سفال دست‌ساز و منقوش معروف به فرهنگ یاز ۱ یا در محدوده‌ای وسیع‌تر به‌عنوان «فرهنگ سفال دست‌ساز و منقوش» و سپس از اوایل هزاره اول پم تا پایان دوره هخامنشی به شکل سفال نخودی و نارنجی چرخ‌ساز معروف به سفال نوع «یاز ۲ و ۳» رواج یافت. در فلات بلوچستان و دره رودهای سند و گنگ نیز مواد فرهنگی عصر آهن پس از فروپاشی تمدن عصر مفرغ هاراپا، به شکل محدودتر و با تأثیر از فرهنگ‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در قالب تنوعی از فرهنگ‌های محلی از جمله «فرهنگ گورهای گنداره/فرهنگ سوات» در شمال مرکزی و شمال غرب پاکستان (دانی ۱۹۹۲)، «فرهنگ سفال قرمز منقوش بنو» در آکره در غرب پاکستان (مگی و همکاران ۲۰۰۵: ۶-۷۲۵)، «فرهنگ سفال خاکستری منقوش» در منطقه پنجاب در شمال هند و شرق پاکستان (لعل ۱۹۹۲)، «فرهنگ سفال دست‌ساز منقوش پیرک» (ژریژ و همکاران ۱۹۷۹) در دشت کچی در مرکز بلوچستان پاکستان و انواع محلی دیگر تا دوره شکل‌گیری شاهنشاهی هخامنشی ادامه یافته است (تصویر ۱).

شمال شرق ایران در عصر آهن

الف) منطقه وُرکان (هیرکان)

دشت‌های ساحلی جنوب شرق دریای کاسپی از دامنه‌های شمالی البرز تا دشت‌های استپی ترکمن صحرا در شمال دشت گرگان، شامل استان گلستان ایران و بخش‌های جنوب غربی استان بلخان در غرب ترکمنستان، جایی که در گذشته شهر دهستان در آن قرار داشت، منطقه وُرکان (هیرکانی) را تشکیل می‌دهد که در دوره هخامنشی در قلمرو ساتراپی وُرکانه بود. برخلاف سواحل جنوبی دریای کاسپی و دشت گرگان که به دلیل آب فراوان، رطوبت و بارندگی زیاد و زمین‌های حاصلخیز، برای کشاورزی بسیار مناسب است و چندان به آبیاری متکی نیست، منطقه استپی دهستان در شمال (دشت‌های چات و مصریان)، دشتی رسوبی با آب و هوای خشک و نیمه خشک است که به دلیل شرایط اقلیمی سخت، مجالی برای کشاورزی بدون آبیاری ندارد (ایلرز ۲۰۰۲). میزان بارندگی و پوشش گیاهی از غرب به شرق و از جنوب به شمال در مسافتی کوتاه ضعیف می‌شود و جنگل‌های انبوه در دامنه‌های شمالی البرز به سمت شمال محو شده و جای خود را به چمنزارهای وسیع و عاری از درخت داده و بیشتر به سمت شمال، فقط درختچه‌های پراکنده گز و انواع بوته‌های خشک و شورپسند وجود دارد. چشم انداز غالب دشت گرگان در مناطق کوهپایه‌ای جنوبی جنگل‌های انبوه و به سمت شمال و غرب چمنزارهای استپی، تپه‌های ماسه‌ای و در نهایت زمین‌های دق و شوره‌زاری

است که به‌شدت در معرض فرسایش باد قرار دارند. بررسی‌های باستان‌شناسی نشان داده بیشتر استقرارگاه‌های پیش از تاریخ در جنوب گرگانرود که بارندگی بیشتر و خاک مرغوب‌تر دارد تمرکز یافته و زمین‌های خشک‌تر منطقه استپی شمال گرگانرود بیشتر از سده ۸ پ‌م به بعد مسکونی شده است. دیوار دفاعی گرگان به فاصله کمی در شمال گرگانرود مناطق خشک شمالی را از زمین‌های بارور جنوبی جدا کرده است. با وجود اینها، شواهد موجود نشان می‌دهد در هزاره اول پ‌م مناطق شمال‌تر در حاشیه بیابان‌های دهستان، با استفاده از آب رودخانه ازبوی تا حدی مسکونی شده بود و تأسیس محوطه‌هایی همچون قلعه اشکانی ایقندی برای کنترل شریان تجاری در ۲۵۰ کیلومتری شمال غرب عشق‌آباد، در دل بیابان و در ساحل چپ ازبوی حکایت از وجود آب در بستر رودهای خشک این بیابان دارد (قربانف ۲۰۱۰: ۵۰؛ فگل‌سانگ ۱۹۹۲: ۲۵؛ همچنین بسنجید با اِل‌ریز ۲۰۰۲). همچنین در گذشته آب رودخانه‌های اترک و سومبار زمین‌های منطقه خشک دهستان را سیراب می‌کرد و کشاورزی را رونق می‌داد ولی با کم‌آب شدن و خشکی رودها، این منطقه به تدریج بیابانی و در نهایت متروک شد.

شواهد باستان‌شناسی نشان می‌دهد برخلاف دشت رسوبی دهستان در شمال ورکان که تا پیش از عصر آهن هرگز مسکونی نبوده (لوکنت ۲۰۰۵؛ مرادوا ۱۹۹۱)، دشت‌های پست ساحلی گرگان در بخش جنوبی منطقه ورکان، به‌ویژه تمام مناطق جنوب گرگانرود، به‌دلیل شرایط اقلیمی مناسب از دوره نوسنگی به این سو به‌طور متمرکز استقرارگاه‌های مبتنی بر کشاورزی داشته و با رشد پیچیدگی‌های اجتماعی پس از نیمه دوم هزاره چهارم پ‌م به مرحله شهرنشینی وارد شده و مراکز مهم سکونت از قبیل شاه‌تپه، ترنگ‌تپه، یاریم‌تپه و نرگس‌تپه با مراکز هم‌زمان در فلات ایران و آسیای میانه در ارتباط بوده‌اند (دهه ۱۹۶۷؛ کرافورد ۱۹۶۳: ۲۶۳؛ لوکنت ۲۰۰۵: ۴۶۱؛ عباسی ۱۳۹۴: ۱۳۹۰). کشف اشیای متنوع از جنس لاجورد، عقیق و انواع سنگ‌های زینتی که در منطقه گرگان وجود ندارد و آشکارا از مناطق دوردست به اینجا وارد شده و مجموعه‌های غنی باستان‌شناختی همچون «گنجینه استرآباد» و «گنجینه زیارت» و انبوهی از اشیای مفرغی در بازگیر نشان می‌دهد این منطقه در شبکه‌های تجاری عصر مفرغ نقش مهمی داشته است (عباسی ۱۳۹۴). با وجود این از قرار معلوم در اواخر عصر مفرغ استقرارگاه‌های پیشرفته شهری این منطقه به دلایل نامعلوم فروپاشیده است. نتایج حاصل از کاوش‌های تور الگوت جانسون آرنه (۱۹۴۵) در شاه‌تپه، کاوش سال ۱۹۳۱ فردریک و سوزان وولسین (۱۹۳۲) و سپس کاوش‌های دامنه‌دار ژان دِه (۱۹۶۸) در ترنگ‌تپه، کاوش دیوید استروناخ و کرافورد در یاریم‌تپه (کرافورد ۱۹۶۳) و بعدها کاوش‌های گروه‌های ایرانی در

نرگس تپه (عباسی ۱۳۹۰) و کاوش‌های دیگر در استقرارگاه‌های اصلی این منطقه، حاکی از متروک شدن استقرارگاه‌ها در پایان عصر مفرغ، در حدود ۱۷۰۰ پم است. پژوهشگران اغلب بر مبنای نتایج حاصل از کاوش‌های ترنگ تپه بر این باورند که این وقفه حدود ۱۰۰۰ سال طول کشیده و تا دو سده پیش از دوره هخامنشی دشت گرگان دوباره مسکونی نشده است (کلوزیو ۱۹۸۵: ۱۷۸).

منطقه دهستان (دشت‌های چات و مصریان) در شمال دشت گرگان اما، به احتمال به دلیل نوسانات سطح آب دریا تا پیش از عصر آهن (حدود ۱۵۰۰ پم) مسکون نبوده و قدیم‌ترین محوطه‌های آن مربوط به عصر آهن است که فرهنگ خاص آن تقریباً بدون نفوذ خارجی تا دوره پیشاهخامنشی یا دوره هخامنشی ادامه یافته است (لوکنت ۲۰۰۵). این منطقه را خاستگاه قوم اشکانی داهه دانسته اند و ساسانیان نیز در اینجا برای مقابله با اقوام بیابانگرد شمالی دیوار دفاعی و زنجیره‌ای از دژهای نظامی ساخته بودند که از اهمیت نظامی این منطقه خبر می‌دهد (قربانف ۲۰۱۰: ۴۳؛ سوئر و همکاران ۲۰۱۳). راهی که از گرگان و با گذر از حواشی بیابان‌های دهستان به اورگنج و سپس خوارزم متصل می‌شد، به این منطقه اهمیت راهبردی هم می‌داد. پس از فتح دهستان به دست اعراب مسلمان و انضمام تمام آسیای میانه به قلمرو خلافت اسلامی، اهمیت نظامی دهستان افول کرد و به منطقه‌ای مسکونی و شهری تبدیل شد و مرکز آن، شهر آخر، به همراه گرگان و آمل از شهرهای معتبر و مهم طبرستان شد که محل دفن شهدا و زیارتگاه مردم بود. به همین دلیل به این منطقه دشت مشهد مصریان هم گفته می‌شود. منطقه دهستان در ایلغار مغول سخت آسیب دید و با تخریب شبکه‌های آبرسانی و کم آب شدن رودها دیگر روی آبادانی ندید.

با توجه به شرایط اقلیمی دشت مشهد مصریان، قدیم‌ترین استقرارگاه‌های این منطقه برای کشاورزی کاملاً به آبیاری متکی بوده و به همین دلیل تمامی آنها در حاشیه رودخانه اترک شکل گرفته‌اند (لوکنت ۲۰۰۵). در اطراف این استقرارگاه‌ها شبکه پیچیده‌ای از نه‌های بزرگ و جوی‌های کوچک کشف شده که گاهی طول این نه‌ها به ۵۰ کیلومتر می‌رسد تا آب رودخانه را به عمق بیابان برده و مزارع اطراف آبادی‌ها را سیراب کند. آثار این نه‌های باستانی دستکند در اطراف استقرارگاه‌های بزرگ عصر آهن همچون تنگسیکیلژا، عزت‌قلی و مادائو تپه کشف شده است (عسکرف ۱۹۹۲؛ لوکنت ۲۰۰۵). نه‌های اصلی مثل شاهدز در اطراف آخر و عزت‌قلی بین ۵ تا ۸ متر پهنا و تا ۲/۷ متر عمق داشته که از آنها جوی‌هایی با ابعاد مختلف جدا می‌شده و آب را بین اراضی کشاورزی تقسیم می‌کرده است. جوی‌های بزرگتر بین ۱/۵ تا ۳ متر پهنا و تا ۱/۶۵ متر عمق داشت که به نوبه خود به جوی‌های کوچک‌تر به پهنای ۸۰ سانتی‌متر تا ۱۳۰ سانتی‌متر و به عمق ۱ متر و جوی‌های باریک‌تر و کم عمق‌تر تقسیم می‌شد تا نظامی

پیشرفته‌ای برای آبیاری زمین‌های حاشیه بیابان ایجاد کند (عسکرف ۱۹۹۲). به‌طور سنتی بیشتر پژوهشگران روس معتقدند، این نظام پیشرفته مدیریت آب در دهستان باستان (و حتی بخش‌های دیگری از آسیای میانه) بیانگر وجود یک سازمان سیاسی-اجتماعی قدرتمند، با ثبات، پیچیده و به‌احتمال متمرکز است که با کنترل شریان حیاتی اقتصادی و اداره زمین‌های کشاورزی، قدرت مرکزی و ابتکار عمل را در دست گرفته و به عبارت دیگر از تشکیل حکومت و شکل‌گیری قدرت‌های سیاسی تمام‌عیار در این منطقه خبر می‌دهد.^۱ باوجود این، پژوهشگران دیگر عقیده دارند شواهد موجود، از جمله قرار گرفتن سه محوطه اصلی و بسیار بزرگ این فرهنگ با بیش از ۱۵۰ هکتار وسعت در فاصله نزدیک به هم که در یک مقطع زمانی آباد بوده‌اند، برخلاف نظر باستان‌شناسان روس تصویر یک جامعه و قدرت غیرمتمرکز را ترسیم می‌کند (لوکنت ۲۰۰۵: ۴۶۲؛ همچنین نک. عطایی و زارع ۱۳۹۵: ۸۴ که معتقدند در منطقه بم نیز ساختار سیاسی غیرمتمرکز و مبتنی بر حکومت فرمانروایان محلی وجود داشته که در جوامع «کی‌سالار» تبلور یافته بود).

الگوی استقرار رایج این فرهنگ به شکل تپه‌های مرتفع و متشکل از توالی لایه‌های باستانی نیست، بلکه تمام مناطق استقرار نظام مسکونی «غیرشهری» دارند که در آنها از معبر و خیابان واقعی و دیوار دفاعی خبری نیست ولی هریک ارگ بزرگی دارند که در بعضی موارد روی یک سکویا تخته‌گاه خشتی بنا شده است. در اطراف این استقرارگاه‌ها که اصطلاحاً «شهر» گفته می‌شوند، تپه‌های خیلی کوچک‌تری به چشم می‌خورد که پژوهشگران روس به آنها «خانه اربابی» (به روسی усадьба) می‌گویند (همان؛ وحدتی ۱۳۹۴). از قرار معلوم این مجموعه‌های استقرارگاهی کوچک و بزرگ متعلق به کشاورزان و مردم عادی بوده و زیر نظر حاکمان مستقر در ارگ‌ها اداره می‌شد

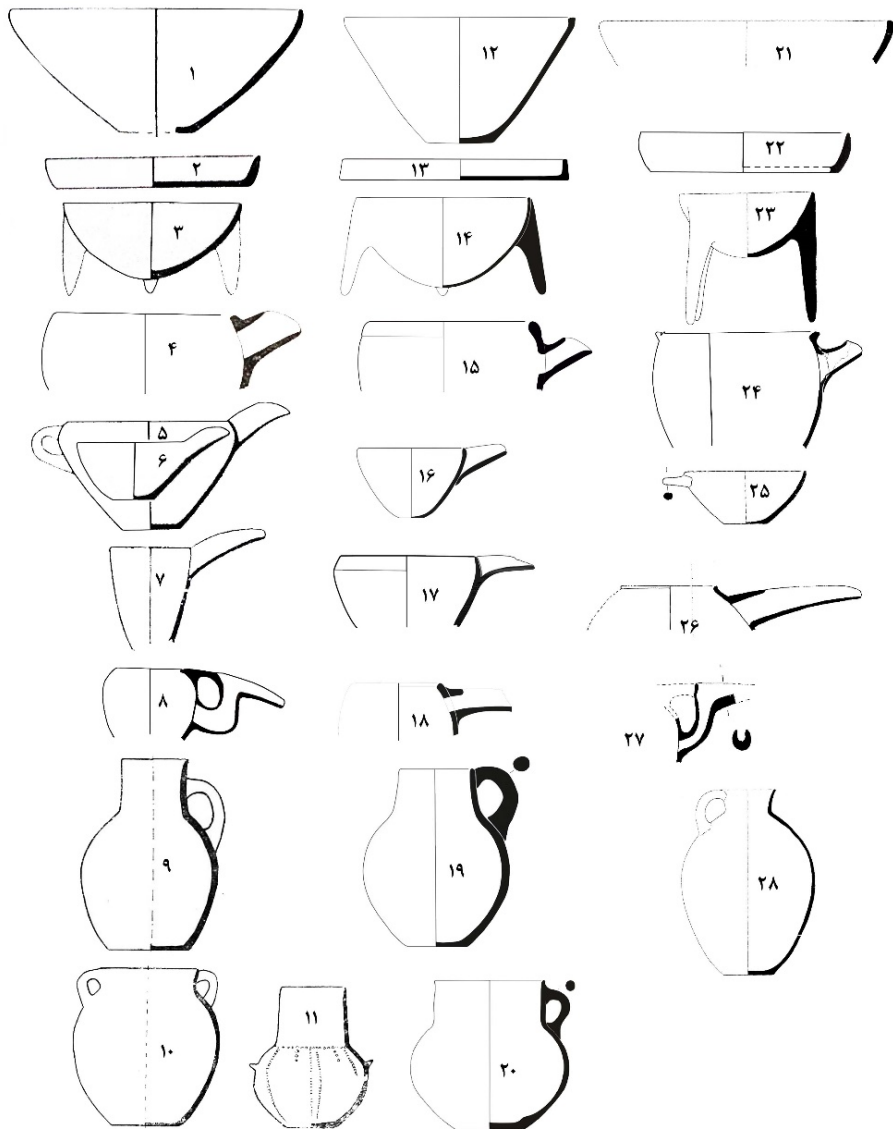
^۱ این نظریه سنتی پژوهشگران روس در خصوص شیوه‌های مدیریت آب و ارتباط آن به ساختار حکومت با نظریات مورخ آلمانی، کارل آگوست ویتفولگ در اثر مشهورش، «استبداد شرقی: بررسی تطبیقی قدرت مطلق» منطبق است. براساس نظر ویتفولگ (۱۹۵۷)، برخی تمدن‌های آسیایی مانند میان‌رودان، ایران و مناطق شرقی‌تر، با توجه به ویژگی‌های جغرافیایی سرزمین خود و خشکی اقلیم، فقط با کار جمعی و بهره‌کشی از خیل وسیعی از افراد جامعه در رسیدگی به رودخانه‌ها، کاریزها و شبکه‌های آبرسانی می‌توانند آب مورد نیاز زمین‌های کشاورزی را فراهم کنند. طبیعی است که استفاده از چنین نیروی انسانی بزرگی، نیازمند سازماندهی متمرکز و نیرومندی است تا بتواند از عهده مدیریت آب برآید و برنامه‌های عمرانی بزرگی همچون حفر نهرهای مصنوعی بزرگ و طولانی و شبکه‌های فرعی مرتبط به آنها، ساخت سدها و کاریزها را به انجام رساند. این مدیریت مقتدر به مرور زمان به حوزه‌های دیگر زندگی جوامعی که ویتفولگ آن‌ها را «جوامع آب‌سالار» می‌خواند، از جمله سازماندهی ارتش و ایجاد بناهای عمومی غیر مرتبط به آب و آبیاری (مانند کاخ‌ها و معابد) سرایت کرده و درنهایت با تمرکز هرچه بیشتر قدرت سیاسی و ثروت در دست افراد مشخص، به حاکم قدرت تام بخشیده و نظام استبدادی خاصی ایجاد می‌کند که ویتفولگ به آن استبداد شرقی یا امپراتوری‌های آب‌محور نام داده است.

که با مدیریت منابع آب و بهره‌گیری از شبکه‌های پیچیده آبیاری، حکومت‌های مبتنی بر زمین‌داری و بهره‌برداری از عواید اراضی کشاورزی داشتند.

فرهنگ دهستان با سفال خاکستری ظریف و چرخ‌ساز با سطح صیقلی و داغدار شناخته می‌شود. باوجود این در بیشتر استقرارگاه‌های فرهنگ دهستان در کنار سفال خاکستری براق، سفال با خمیره روشن در طیفی از رنگ‌های قرمز-نارنجی-قهوه‌ای (آجری) و حتی نخودی-کرم هم فراوان است که به ظرافت با چرخ ساخته شده و به‌خوبی پرداخت شده‌اند. مقدار کمی از سفال‌های فرهنگ دهستان را نیز سفال‌های زمخت دود زده به رنگ قهوه‌ای و سیاه تشکیل می‌دهد که در خمیره آن شن و سنگریزه به کار رفته و اغلب دست‌ساز است. کاوش‌های باستان‌شناسی نشان داده در مراحل اولیه فرهنگ دهستان سفال خاکستری غلبه داشته و به تدریج در مراحل بعد سفال با طیف رنگ‌های روشن بیشتر می‌شود^۱. به‌عنوان مثال در لایه‌های فوقانی محوطه بنگوان ۳ مربوط به فرهنگ دهستان، طیف رنگ‌های روشن ۵۲/۵۶ درصد و سفال خاکستری ۲۲/۴۵ درصد کل مجموعه سفال را تشکیل داده است (مرادوا ۱۹۹۱: ۱۱۷-۱۱۶). به همین ترتیب نسبت سفال روشن به خاکستری در دوره‌های جدیدتر مادائو تپه و عزت‌قلی هم گزارش شده است (ماسون ۱۹۵۶). شکل سفال‌ها در تمام توالی فرهنگ دهستان به‌ندرت تغییر یافته و فرم‌های غالب عبارت‌اند از کاسه‌های نیم‌کروی روی سه پایه قلمی شکل، کاسه‌های با لوله ناودانی، کاسه‌های نیم‌کروی یا مخروطی با کف مسطح و یک دسته افقی کنار لبه و کوزه‌های با بدنه مدور، گردن نسبتاً بلند با یک دسته عمودی (تصویرهای ۲ و ۳). سفال‌های زمخت در چند شکل محدود به‌ویژه به شکل دیگچه تولید شده‌اند. بیشتر شکل‌های سفالی در تمام توالی این فرهنگ از نیمه دوم هزاره ۲ پم تا دوره هخامنشی ادامه داشته‌اند.

مجموعه سفال‌های فرهنگ دهستان باستان جز در موارد بسیار استثنایی، تقریباً هیچ شباهتی به فرهنگ نمازگا در جنوب شرقی ترکمنستان نشان نمی‌دهد، در عوض تا حد زیادی به فرهنگ‌های عصر مفرغ سومبار در جنوب غرب ترکمنستان و شاه تپه، ترنگ تپه و تپه حصار در شمال شرق ایران شبیه است (مرادوا ۱۹۹۱: ۱۱۷-۹۷). از همین رو بیشتر پژوهشگران خاستگاه سفال خاکستری ظریف و داغدار عصر آهن قدیم دهستان را، دشت گرگان دانسته‌اند.

^۱ پیش‌تر، برخی پژوهشگران عقیده داشتند سفال‌های خاکستری ظریف فرهنگ دهستان در استقرارگاه‌های اصلی (معمولاً قلعه‌های بارودار) پیدا می‌شود و مورد استفاده طبقه حاکم مستقر در قلعه‌ها بوده، ولی سفال‌های روشن در استقرارگاه‌های اطراف قلعه‌ها پراکنده است و سفال مردم عادی را تشکیل می‌دهد (کُهل ۱۹۸۴: ۲۰۵). این فرضیه با توجه به شناخت مراحل تحول فرهنگ دهستان بی‌اعتبار شده است.



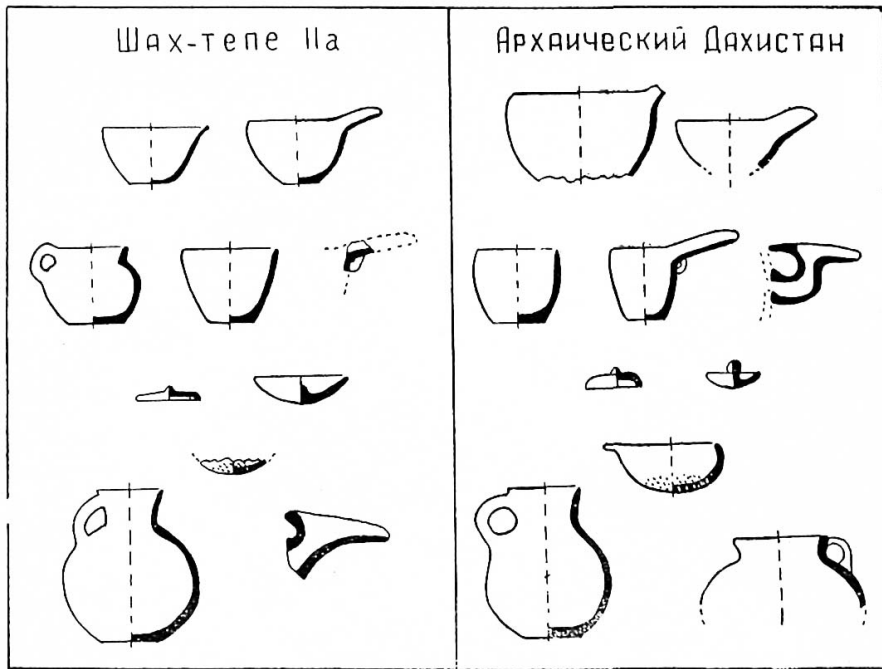
تصویر ۲. برخی شکل‌های رایج ظروف سفال خاکستری در فرهنگ دهستان باستان: شماره‌های ۱-۱۰. دشت مصریان (مُرادوا © ۱۹۹۱)، ۱۲-۲۰. شمال خراسان (وحدتی © ۲۰۱۸)، ۲۱-۲۸. دشت گرگان (عباسی © ۱۳۹۴).



تصویر ۳. نمونه ظروف سفالی فرهنگ دهستان باستان: شماره‌های ۱-۴. شمال غرب خراسان (وحدتی © ۲۰۱۸) و دشت مصریان (ماسون © ۱۹۵۴).

به‌عنوان مثال ماسون با بیان اینکه طرح کلی ترنگ‌تپه - که از یک برجستگی اصلی و مجموعه‌ای از استقرارگاه‌های کوچکتر در اطراف تشکیل شده - بسیار به استقرارگاه‌های فرهنگ دهستان شباهت دارد (۱۹۵۶: ۴۲۷-۳۰) سفال خاکستری فرهنگ دهستان را با ترنگ‌تپه ۳ و دوره ۲ الف در شاه‌تپه (همان، ۴۳۹، تصویر ۴۸) و تا حد کمتری با سفال دوره ۳ حصار (همان ۴۳۱) مقایسه کرده است (تصویر ۴). کلوزیو هم اعتقاد داشت سفال دهستان حاصل تکامل محلی سفال عصر مفرغ متأخر شمال-شرق (مرحله ۳ سی ترنگ‌تپه و حصار و شاه‌تپه ۲ الف) است (کلوزیو ۱۹۸۵: ۱۷۸). بررسی‌های آزمایشگاهی فلزات به‌دست آمده از استقرارگاه‌های دهستان باستان نیز نشان می‌دهد خاستگاه این فرهنگ در شمال شرقی ایران بوده است (کُهل ۱۹۸۴: ۲۰۷).^۱

^۱ شایان ذکر است بیشتر باستان‌شناسان منشأ فرهنگ سفال خاکستری سومبار در جنوب غربی ترکمنستان را هم فرهنگ‌های عصر مفرغ شمال‌شرق ایران (حصار ۳، شاه‌تپه ۲ الف) می‌دانند (برای نمونه خلوپین ۱۹۷۷). سفال خاکستری نوع سومبار علاوه بر گورستان‌های دره سومبار در جنوب غربی ترکمنستان، به‌تازگی در کاوش‌های تپه‌ریوی در دشت سملقان هم پیدا شده است و نشان می‌دهد بخش‌های میانی دره رود اترک در دوره پیش‌ازتاریخ در حوزه نفوذ فرهنگ‌های دشت گرگان بوده؛ درحالی‌که بخش شرقی اترک توالی فرهنگ‌های پیش از تاریخ شمال‌کپه‌داغ در ترکمنستان را نشان می‌دهد (ونکو ریکاردی ۱۹۸۰: وحدتی © ۲۰۱۸).



تصویر ۴. مقایسه شکل‌های سفال خاکستری عصر مفرغ در دوره ۲ الف شاه تپه با سفال خاکستری فرهنگ دهستان (برگرفته از ماسون ۱۹۵۴: ۴۳۹، تصویر ۴۸).

در مورد گاهنگاری فرهنگ دهستان در گذشته اختلاف نظرهایی وجود داشته و هنوز توافق جامعی حاصل نشده است. برای مثال ماروشچنکو ضمن مقایسه سفال‌های فرهنگ دهستان در مادائو و عزت‌قلی با فرهنگ‌های عصر مفرغ شمال شرق ایران، تاریخی بین اواخر هزاره ۲ تا اوایل هزاره اول پم را پیشنهاد می‌داد؛ درحالی‌که دیگران این مجموعه فرهنگی را به حدود ۱۰۰۰-۶۵۰ پم و همچنین با مطالعات گسترده گونه شناسی سفالی به ۱۲۵۰/۱۳۰۰ - ۷۵۰/۸۰۰ پم تاریخ‌گذاری کرده‌اند (مرادوا ۱۹۹۱: ۲۱). فیلیپ کُهل با تجمیع نظریات باستان‌شناسان روس و تحلیل‌های دیگر در نهایت تاریخ ۱۵۰۰-۷۰۰ پم را پیشنهاد می‌کند (کُهل ۱۹۸۱، ۱۹۸۴: ۲۰۰-۲۰۲) که مورد توافق متخصصان این دوره نیست. اخیراً الیویه لوکنت بر اساس کاوش‌های گنوکیچیک تپه فرهنگ دهستان را بین سده‌های ۱۳ تا ۶/۵ پم تاریخ‌گذاری کرده و معتقد است این فرهنگ تا دوره هخامنشی در این منطقه ادامه یافته است (لوکنت ۲۰۰۵: ۴۶۵). از این رو، به نظر می‌رسد بین پایان عصر مفرغ در دشت گرگان و دامغان در ۱۷۰۰-۱۶۰۰ پم تا شروع عصر آهن با ظهور فرهنگ

دهستان باستان در ورکان هنوز یک وقفه گاهنگاری به مدت دو یا سه سده وجود دارد^۱، هر چند فرهنگ سفال خاکستری سومبار در جنوب غربی ترکمنستان که به مفرغ پایانی تاریخ گذاری شده، ممکن است به دوران گذار از عصر مفرغ به آهن مربوط باشد و این وقفه گاهنگاری را پر کند (مقایسه کنید با موسوی ۲۰۰۵: ۹۴، پانوش ۱۴).

آثار فرهنگ دهستان در بسیاری از محوطه های کاوش شده دشت گرگان (از جمله ترنگ تپه، یاریم تپه، قلیچ قوینق، آق تپه، نرگس تپه، تپه درزی خلیل، بازگیر) و بسیاری از محوطه های بررسی شده در این منطقه پیدا شده است. سفال شاخص نوع دهستان در دشت گرگان و اراضی جنوب گرگانود از دو نوع خاکستری و نارنجی صیقلی است که با توجه به شباهت به سفال دوره ۴ در ترنگ تپه و به احتمال غلبه سفال به رنگ روشن همیشه به عصر آهن ۳ (مراحل پایانی فرهنگ دهستان) تاریخ گذاری شده اند (عباسی ۱۳۹۴).

در ترنگ تپه بعد از یک وقفه گاهنگاری حدود هزار ساله در پایان دوره ۳ سی، شروع مجدد استقرار در دوره ۴ الف با ظهور سفال نوع دهستان همراه است. با وجودیکه از لایه های عصر آهن ترنگ تپه تاریخ رادیوکربن در دست نیست، کلوزیو براساس شباهت های گونه شناسی سفال دوره ۴ الف ترنگ تپه با فرهنگ دهستان در مادائو تپه و عزت قلی در دشت مصریان، این دوره را به فرهنگ

^۱ این وقفه گاهنگاری بین پایان عصر مفرغ در شمال شرق و آغاز عصر آهن در مرکز و شمال غرب فلات ایران هم وجود دارد. ژان دهه در کاوش ترنگ تپه با تاریخ گذاری آخرین مراحل استقرار عصر مفرغ در دوره ۳ سی^۲ به ۱۶۰۰ پم دامنه این وقفه را محدود کرد (دهه ۱۹۷۲) ولی این وقفه همچنان پرنشده باقی ماند. بعدها علی موسوی (۲۰۰۵: ۹۴) پیشنهاد کرد مجموعه سفال های به دست آمده از کاوش های حسن رضوانی در گورستان پارک موزه شاهرود که بافت و تزیینات داغدار مشابه با سفال مفرغ پایانی در ترنگ تپه و حصار دارند و از سویی شکل آنها به سفال های عصر آهن قدیم قیطره و محوطه های همزمان در دشت تهران شباهت دارد می تواند این وقفه گاهنگاری را پر کند. او همینطور به ارتباط فرهنگ سفال خاکستری عصر مفرغ پایانی در دره سومبار در جنوب غربی ترکمنستان با سفال عصر آهن قدیم در مرکز فلات ایران اشاره کرد (همان، پانوش ۱۴). از نظر من همچنین سفال خاکستری گورستان پارک-موزه شاهرود با ظروف سفالی محوطه پشت لام در حوالی روستای زیارت گرگان و نیز سفال دوره ۳ الف در نرگس تپه (عباسی ۱۳۹۰: ۱۳۳-۱۳۲) شباهت زیادی دارد (تصویر ۵) و می توان آنها را به یک مجموعه فرهنگی واحد مرتبط دانست. این نوع سفال خاکستری که مانند سنت سفالی عصر آهن قدیم در مرکز فلات در ارتباط با بافت های تدفینی پیدا می شود، حلقه اتصال فرهنگ سفال خاکستری داغدار شمال شرق با سفال خاکستری عصر آهن قدیم در مرکز فلات است. اگر مجموعه سفال شاهرود-زیارت را به مرحله گذار از دوره مفرغ به آهن مربوط بدانیم، می توان این مجموعه فرهنگی را نشان دهنده حرکت تدریجی سازندگان یا روش های ساخت سفال خاکستری از دشت گرگان به مناطق مرکزی فلات از راه گذرگاه های کوهستانی البرز قلمداد کرد؛ جایی که دره زیارت در کوهپایه های شمالی البرز، از طریق ایل راه های سنتی، دشت گرگان را به دامنه های جنوبی البرز در دشت شاهرود و دامغان مرتبط می کند.

دهستان نسبت داده و با توجه به غلبه سفال طیف رنگ روشن (قرمز- نارنجی-قهوه‌ای) در این دوره، معتقد است زمان شروع استقرار مجدد در ترنگ تپه در دوره ۴ الف را باید به پایان عصر آهن ۲ و آغاز آهن ۳ تاریخ‌گذاری کرد. پیداشدن یک سرپیکان مفرغی از گونه سه پره‌ای با حفره جای ساقه تیر (نوع معروف به سکایی) که به سده ۸ پم و پس از آن تعلق دارد و نیز مقایسه گونه‌شناختی برخی ظروف و اشیای دیگر با نوشیجان و گورستان ب سیلک، تاریخ‌گذاری این دوره به پایان آهن ۲/آغاز آهن ۳ را تقویت کرده است (کلوزیو ۱۹۸۵: ۱۷۸).

باوجود اینها، باید توجه داشت که چنین وقفه بلندی در توالی فرهنگی مناطق شرقی مازندران گزارش نشده است. براساس نتایج کاوش‌های گروه مشترک ایرانی-آلمانی در گوهر تپه، هرچند استقرار در این محوطه در مراحل پایانی عصر مفرغ نسبت به قبل محدود شده، ولی پیدا شدن گورهایی از مراحل پایانی عصر آهن ۱ (سده‌های ۱۱-۱۰ پم) در اینجا نشان می‌دهد برخلاف ترنگ تپه، در این بخش از سواحل دریای کاسپی وقفه بلندی در توالی فرهنگی وجود ندارد یا دست کم مدت وقفه به بیش از چند سده نمی‌رسد (پیلر و ماهفروزی ۲۰۰۹: ۲۰۴-۲۰۵). باوجودی که گوهر تپه و مناطق شرقی مازندران در عصر آهن قدیم تحت تأثیر فرهنگ دهستان باستان نبوده (همان، نک. پانوش ۱۴۱) و بیشتر با مناطق غربی‌تر همچون دره‌های کوهستانی گیلان (فرهنگ مارلیک-املش) و دشت تهران در ارتباط بوده است، ولی به نظر می‌رسد اشغال دوباره شرق مازندران در سده‌های ۱۰ و ۱۱ پم با دوباره مسکونی شدن دشت گرگان در همین دوره با ظهور فرهنگ دهستان باستان هم‌زمان باشد. دو نمونه تاریخ رادیوکربن از یاریم تپه گرگان (استروناخ ۱۹۷۲: ۲۳؛ یانگ ۱۹۸۵: ۳۷۶)^۱ نشان می‌دهد این محوطه بعد از متروک شدن در پایان دوره مفرغ دوباره در اواخر عصر آهن ۱، حدود ۱۲۵۰ پم مسکونی شده و مشخصه استقرارگاه جدید ظهور گورستان خارج از منطقه مسکونی و سفال‌های خاکستری روشن و نارنجی مایل به قهوه‌ای با سطح صیقل شده است که کاوشگر آنها را مشابه سفال مارلیک می‌داند (استروناخ ۱۹۷۲: ۲۳). این شواهد به روشنی نشان می‌دهد دشت گرگان دست کم در بخش پایانی عصر آهن ۱ خالی از جمعیت نبوده و اینکه وقفه بلند گاهنگاری در توالی ترنگ تپه، اگر درست تشخیص داده شده باشد، قابل تعمیم به تمام دشت گرگان نیست. از آنجاکه معمولاً نتایج لایه‌نگاری ترنگ تپه به‌عنوان مرجع مطالعات گاهنگاری در دشت

^۱ یک نمونه رادیوکربن با تاریخ ۶۱±۱۰۸۶ پم از لایه‌های عصر آهن یاریم تپه را استروناخ منتشر کرد (۱۹۷۲: ۲۳) و نمونه دیگر با تاریخ ۶۹±۱۱۱۰ پم در مرکز تحقیقات علمی موزه دانشگاه پنسیلوانیا تصحیح شده و در مقاله یانگ (۱۹۸۵: ۳۷۶) منتشر شده است.

گرگان مورد استفاده باستان‌شناسان قرار گرفته، تفسیر مواد باستان‌شناسی عصر آهن در دشت گرگان نیز در چارچوب گاهنگاری ترنگ‌تپه بررسی شده و تمام مواد عصر آهن منطقه (سفال نوع دهستان) از بررسی‌ها و کاوش‌ها بدون تحلیل‌های بیشتر به عصر آهن ۳ نسبت داده شده است (عباسی ۱۳۹۴: ۱۴، ۲۲۵، ۳۲۹-۳۳۰). برای نمونه، سفال نوع دهستان در استقرارگاه‌های لایه‌نگاری شده آق‌تپه به صورت کلی به هزاه اول پم (ملک شه‌میرزادی و نوکنده ۱۳۷۹: ۹۸-۹۷) و در نرگس‌تپه (عباسی ۱۳۹۰: ۱۳۹ به بعد)، تپه درزی خلیل و بازگیر (عباسی ۱۳۹۵: ۱۴، ۲۲۵، ۹-۳۲۸) به عصر آهن ۳ تاریخ‌گذاری شده است.

آشکارا، ویژگی‌های سفال عصر آهن در محوطه‌های باستانی گرگان به دقت بررسی نشده (عباسی ۱۳۹۴: ۲۲۸) و مبنای اصلی این تاریخ‌گذاری شباهت‌های گونه‌شناختی با مجموعه سفال دوره ۴ الف ترنگ‌تپه بوده است. به عنوان مثال عباسی سفال عصر آهن در تپه درزی خلیل را سفال خاکستری رنگی توصیف کرده که «تعداد محدودی از این سفالینه‌ها از نظر شکل لبه، مشابه سفال‌های نوع ترنگ‌تپه است» [ایرانیک از من] و بر همین اساس مجموعه سفال عصر آهن این محوطه را به عصر آهن ۳ نسبت داده است (عباسی ۱۳۹۴: ۳۲۹). به همین ترتیب سفال عصر آهن در بازگیر (لایه ۳) و نرگس‌تپه (لایه ۴) صرفاً بر مبنای شباهت گونه‌شناختی با سفال دوره ۴ الف و ۴ ب در ترنگ‌تپه به عصر آهن ۳ و ۴ تاریخ‌گذاری شده است (عباسی ۱۳۹۴: ۱۴، ۲۲۵، ۲۲۸، ۳۲۹). بنابراین، آشکارا انتساب بسیاری از استقرارگاه‌های دشت گرگان به عصر آهن ۳ پیش از اینکه بر تحلیل‌های لایه‌نگارانه و روش‌های قابل اطمینان دیگر از قبیل سن‌سنجی رادیوکربن و... متکی باشد، به مقایسه‌های ضعیف گونه‌شناختی سفال‌ها با سفال لایه‌های عصر آهن ترنگ‌تپه استوار است که با توجه به تداوم و تکرار شکل سفالینه‌های فرهنگ دهستان از مراحل اولیه این فرهنگ در نیمه هزاره ۲ پم تا دوره پیشاهخامنشی می‌توان در بسیاری از این تاریخ‌گذاری‌ها تردید کرد^۱.

سفال نوع دهستان در شمال شرق ایران علاوه بر دشت گرگان، در بخش‌های وسیعی از مناطق کوهستانی غرب خراسان هم پیدا شده و دست‌کم در پنج مکان کاوش شده است: تپه رضوان در

^۱ درحالی‌که بین متروک شدن ترنگ‌تپه در دوره ۳ سی (حدود ۱۶۰۰/۱۷۰۰ پم) تا پایان دوره آهن ۲ هیچ استقرارگاهی در منطقه گزارش نشده (کلوزیو ۱۹۸۵، عباسی ۱۳۹۴: ۱۴)، بیش از ۱۵۰ محوطه در دشت گرگان به دوره آهن ۳ نسبت داده شده است (عباسی ۱۳۹۴: ۳۳۱-۳۳۰) که از نوع فرهنگ دهستان هستند. با وجودی که افزایش انفجاری استقرارگاه‌ها در این دوره در دشت گرگان و نیز مناطق خشک‌تر و استپی شمال‌گرنرود را شاید بتوان به شروع دوران ترسالی بین ۲۷۰۰ تا ۷۰۰ سال قبل (=دوره هخامنشی تا مغول) نسبت داد (شومیلوفسکیخ و همکاران ۲۰۱۶: ۱۶۸۸) ولی همچنان امکان تاریخ‌گذاری برخی از این استقرارگاه‌ها به عصر آهن ۱ را نیز باید در نظر گرفت.

دشت کالپوش (شریفی و مترجم ۲۰۱۴)، تپه ریوی، تپه بروسکی و پش‌تپه در دشت سملقان (وحدتی ۲۰۱۸: ۵۸) و جیران تپه در دشت اسفراین (وحدتی ۲۰۱۸)^۱. به‌علاوه، در بررسی‌های دشت جاجرم و اسفراین در جنوب کوه‌های البرز شرقی و در دشت‌های بجنورد و سملقان در جنوب کپه‌داغ، تعداد زیادی از محوطه‌های عصر آهن با سفال نوع دهستان شناسایی شده که نشان‌دهنده حضور گسترده جوامع عصر آهن در این منطقه است. سفال خاکستری نوع دهستان در کاوش‌های جیران تپه به همراه سفال منقوش دست‌ساز مرتبط با فرهنگ یاز ۱، سفال مشخصه عصر آهن ۱ در آسیای میانه، در یکجا و در بافت‌های همسان پیدا شده که نشان‌دهنده همزمانی و همزیستی این دو سنت سفالی مربوط به دو حوزه فرهنگی متفاوت است. با توجه به اینکه حجم اصلی سفال‌های نوع دهستان در تمام منطقه شمال و غرب خراسان، به‌ویژه دشت سملقان را سفال خاکستری صیقل شده تشکیل می‌دهد، می‌توان این مجموعه‌ها را به مراحل اولیه فرهنگ دهستان (حدود ۱۳۰۰-۱۰۰۰ پ.م) نسبت داد.

تحلیل‌های باستان‌شناسی نشان داده بیش از ۹۰٪ استقرارهای نوع دهستان در دشت سملقان در همسایگی بلافصل شرقی دشت گرگان، درست مانند منطقه مصریان از روی خاک بکر شروع شده و سابقه قبلی ندارند (وحدتی ۲۰۱۸). نکته جالب توجه اینکه برخلاف دشت مصریان که به‌احتمال پیش از عصر آهن به‌دلیل نوسانات سطح آب دریا قابلیت اسکان نداشته، دشت سملقان در شرق دشت گرگان از دوره نوسنگی به بعد مسکونی بوده ولی با شروع عصر آهن تعداد استقرارها و به‌احتمال جمعیت آن به یکباره افزایش یافته است. از این رو به نظر می‌رسد با فروپاشی نظام زندگی شهری در دشت گرگان در پایان دوره مفرغ، بخشی از جمعیت این منطقه در قالب جمعیت‌های پراکنده روستایی در دشت گرگان باقی ماندند که بیشتر در نقاط حواشی دشت و در مناطق کوهپایه‌ای ساکن شدند (عباسی ۱۳۹۴: ۳۲۹) و بخش بیشتری از جمعیت در جهات مختلف از جمله به سمت شمال و شمال‌شرق (دشت‌های چات و مصریان) و شرق و جنوب‌شرق (دشت‌های سملقان، اسفراین و جاجرم) حرکت کرده و در دره‌ها و دشت‌های واقع در همسایگی دشت گرگان مستقر شده‌اند (وحدتی ۲۰۱۸: ۵۹). همچنین شواهد مربوط به استقرارهای عصر آهن که در سال‌های اخیر در دشت‌های دامغان (روستایی ۲۰۱۰: ۱۶-۶۱۵)، شاهرود (موسوی ۲۰۰۵: ۹۴؛ روستایی





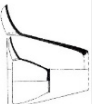



















^۱ سفال نوع دهستان در جیران تپه اغلب از نوع خاکستری است و به همراه سفال منقوش دست‌ساز مرتبط با فرهنگ «یاز ۱» در بافتی یکسان پیدا شده است. با توجه به اینکه سفال منقوش دست‌ساز نوع یاز، سفال مشخصه عصر آهن ۱ در شمال کپه‌داغ و دلتای مرغاب است (نک. ادامه)، سفال خاکستری نوع دهستان در جیران که به همراه آنها پیدا می‌شود نیز به عصر آهن ۱ تاریخ‌گذاری می‌شود (وحدتی ۲۰۱۵: ۲۰۱۶).

۲۰۱۲: ۲۰۶) و گورستان‌های گنداب و خرنده سمنان (شریفی ۱۳۹۶: ۵۷) پیدا شده نشانه‌های روشنی از تأثیر فرهنگ دهستان و سفال خاکستری براق دوره مفرغ پایانی دشت گرگان را نشان می‌دهد. همین تأثیر را نیز می‌توان در بین سنت‌های سفالگری عصر آهن برخی محوطه‌های شاخص این دوره در دشت تهران مانند قیطره، خورون-چندار و سگزآباد مشاهده کرد. به نظر می‌رسد سنت تولید سفال خاکستری براق در دشت‌های تهران و قزوین قبل از دوره مفرغ پایانی رایج نبوده و فراگیر شدن این سنت سفالگری در این بخش از فلات ایران^۱ را می‌توان به ورود تازه‌واردانی نسبت داد که در عصر مفرغ پایانی از شمال شرق به دامنه‌های جنوبی البرز و مناطق تهران و قزوین وارد شده‌اند (طلایی ۱۳۸۷: ۱۶۶).

در مجموع شواهد باستان‌شناسی نشان می‌دهد در بخش‌های مختلف شمال شرق از جمله در ورکان (دهستان و دشت گرگان)، دشت سملقان و دشت‌های جاجرم و اسفراین (وحدتی ۲۰۱۸) در همسایگی شرق و جنوب شرق و حتی دشت‌های شاهرود و بسطام (روستایی ۲۰۱۰، ۲۰۱۲) در جنوب دشت گرگان تعداد استقرارهای عصر آهن نسبت به دوره قبل افزایش چشمگیری یافته است.^۲ جز موارد اندکی همچون جیران تپه که معماری یادمانی با ارگی بر فراز یک تخته‌گاه (سکوی مصنوعی) دارد، استقرارهای عصر آهن در این منطقه اغلب کوچک و در مقیاس روستایی با اقتصاد دامداری-کشاورزی، برج‌های مراقبت در بالای تپه‌های طبیعی و در مواردی (در دشت‌های بسطام و شاهرود) به شکل پراکندگی سفال بدون نهشته‌های استقراری دائمی هستند (روستایی ۱۳۸۹: ۲۲).

^۱ در دشت‌های تهران و قزوین، سفال خاکستری براق، بسیار مشابه سفال خاکستری مفرغ پایانی دشت گرگان و تپه حصار در بررسی‌ها و کاوش‌های چندین محوطه در دشت تهران گزارش شده که در این بین می‌توان به تپه ایقریلاغ ب، تپه محمدآباد، بارلکین و ازبکی و سگزآباد اشاره کرد (موسوی ۲۰۰۵: ۹۱-۹۰).

^۲ در بررسی دشت‌های بسطام و شاهرود روی هم رفته ۳ محوطه به دوره مفرغ پایانی (حصار ۳) و ۸ محوطه به عصر آهن (بین ۱۵۰۰-۵۵۰ پم) منتسب شده که افزایش بیش از ۲ برابری را نشان می‌دهد (روستایی ۲۰۱۲: ۲۰۶، ۱۳۸۹: ۲۳-۲۲). با وجودیکه روستایی کمبود محوطه‌های همزمان با حصار ۳ در این منطقه را عجیب دانسته و حدس می‌زند شاید این رقم واقعی نبوده و حاصل نوع بررسی گسترده در محل باشد (۲۰۱۲: ۲۰۶)، ولی باید در نظر گرفت این شرایط برای تمام محوطه‌ها یکسان بوده و به همین ترتیب ممکن است تعداد مکان‌های عصر آهن هم از تعداد شناسایی شده بیشتر باشد. به‌علاوه، باید در نظر داشت همان‌طورکه روستایی ذکر کرده (۱۳۸۹: ۲۲) استقرارگاه‌های عصر آهن نسبت به مکان‌های دوره مفرغ اغلب کوچکتر و شامل پراکندگی‌های سفال بدون انباشت لایه‌ها بوده و طبیعتاً شناسایی آنها دشوارتر است.

								
								
								
								
								
								
								
عصر مفرغ پایانی حصار-گرگان		پارک-موزه شاهرود		گنجه زرات (پشت لام)-گرگان		گورستان سومبار		گورستان قیطره

تصویر ۵. مقایسه برخی ظروف سفالی عصر مفرغ پایانی شاه تپه و حصار با سفال‌های خاکستری مناطق همجوار.

به نظر می‌رسد افزایش تعداد مکان‌های استقرار دوره آهن نسبت به دوره قبل و کوچک شدن و روستایی بودن استقرارها، با مدل پیشنهادی بیشونه (۱۹۷۷) مبنی بر بروز بحران شهری در پایان دوره مفرغ و در نتیجه شکل‌گیری جوامع ساده و کوچک روستایی در آغاز دوره آهن انطباق دارد.^۱

ب) خراسان بزرگ

خراسان بزرگ شامل مناطق بلخ و مرو (باختر و مرغیانه) در شمال-شمال شرق و استان‌های کنونی خراسان در جنوب-جنوب غرب تا مرزهای سیستان در عصر مفرغ در محدوده تمدن خراسان بزرگ/تمدن جیحون قرار داشته و روابطی گسترده با تمدن‌های غربی شوشانی و میان‌رودانی داشت. مراکز مهم شهرنشینی مرو/مرغیانه در عصر مفرغ همچون نمازگاه و آلتین تپه که از دوره مس‌وسنگ شروع به توسعه کرده بود، در اواخر هزاره سوم پم به تدریج اهمیت خود را از دست می‌داد و در حدود ۲۲۰۰ پم ابتدا به مناطق غربی‌تر، به سمت واحه‌های گنور و تُغلق و سپس به بلخ/باختر (سپالی، داشلی و جارکوتان) کشیده شد و در آنجا با ساختاری جدید ظهور یافت که به تدریج دامنه نفوذ خود را به مناطق جنوب کپه‌داغ و البرز در خراسان تا مرز سیستان و بلوچستان گسترش داد (برای ارزیابی گستره و حوزه نفوذ این پدیده فرهنگی نک. بیشونه، وحدتی ۲۰۱۹، ۲۰۲۰). این مرحله از تکامل فرهنگ‌های شهرنشینی آسیای میانه و ایران شرقی پدیده نوظهوری بود که از نظر الگوی استقرار و نظام اجتماعی-سیاسی و اقتصادی با دوران قبل از خود فرق داشت و مشخصه‌های خاصی دارد: شکل‌گیری مجموعه‌ای از استقرارهای واحه‌ای که در هر واحه یک استقرار مرکزی با ارگ و باروبندی مستحکم و خوش‌ساخت وجود داشت که تا پیش از این سابقه نداشت. مجموعه‌ای از اشیای تجملی و آیینی همچون ستونک‌های سنگی، سنگ وزنه‌ها، عصاهای سنگی، پیکرک‌های ترکیبی با بدنه کلریتی و سر و دست از سنگ آهک، ظروف زرین و سیمین و تولید انبوه سفال چرخ‌ساز ساده با شکل‌های متنوع و تازه از جمله مشخصه‌های دیگر فرهنگ مادی این پدیده نوظهور بود

^۱ علی موسوی (۲۰۰۵: ۹۵ و پانویست ۱۵) با بیان اینکه در غرب و شرق ایران تعداد استقرارگاه‌ها در حدود ۱۵۰۰ پم کاهش یافته، کم شدن تعداد محوطه‌ها در دوره آهن را در تناقض با فرضیه بحران شهری بیشونه تلقی کرده است و معتقد است اگر افزایش بی‌رویه مراکز عصر مفرغ پایانی در نهایت به ریز شدن استقرارگاه‌ها و شکل‌گیری جوامع روستایی کوچک منجر می‌شد، باید تعداد مکان‌های عصر آهن نسبت به دوره قبل بیشتر می‌بود نه کمتر. به عقیده من، حتی اگر مشکلات گاهنگاری محوطه‌های عصر آهن گرگان را در نظر نگیریم، داده‌های حاصل از بررسی‌های شمال و غرب خراسان، حتی شاید دشت‌های بسطام و شاهرود به‌وضوح نشان‌دهنده افزایش استقرارها در شروع عصر آهن است که بخش زیادی از آنها از روی خاک بکر شروع شده و نشان‌دهنده ورود جمعیت جدید به منطقه است (وحدتی ۲۰۱۸: ۵۸-۵۹، تصویر ۴).

(وحدتی ۱۳۹۴: ۴۲). این فرهنگ پیشرفته شهری - که پژوهشگران از آن به نام‌هایی چون «فرهنگ نمازگاه ۶»، «مجموعه باستان‌شناختی بلخ و مرو»، «تمدن جیحون» و «تمدن خراسان بزرگ» یاد کرده‌اند - چند سده بعد، در حدود ۱۷۰۰ پم افول کرد و فقط به شکلی محدود در چند واحه کوچک (مانند واحه طاهربای) ادامه یافت و در نهایت در حدود ۱۵۰۰ پم به کلی محو شد.

با نابودی این فرهنگ پیشرفته شهری در محدوده خراسان بزرگ، فرهنگ جدیدی پا به عرصه وجود گذاشت که مشخصه آغاز عصر آهن است. عصر آهن در منطقه خراسان بزرگ با ناپدید شدن تقریباً کامل سفال چرخساز (نوع نمازگا ۶) و ظهور سفال دست‌ساز و زمختی همراه بود که اغلب با نقوش هندسی ساده‌ترین شده است. اولین نمونه‌های این نوع سفال دست‌ساز و منقوش از «تپه یاز» (به ترکمنی: یاز-دپه) در ۳۴ کیلومتری شمال غرب شهر بایرام‌علی در شرق استان ماری ترکمنستان پیدا شده و به همین دلیل به فرهنگ یاز معروف شده است (ماسون ۱۹۵۹: ۲۱۷). «فرهنگ سفال دست‌ساز منقوش» در منطقه‌ای وسیع از تاشکند ازبکستان در شمال تا شبرغان افغانستان در جنوب و از دره قرقیز فرغانه (شرق ازبکستان، جنوب قرقیزستان و شمال تاجیکستان) در شرق تا دشت‌های جاجرم و اسفراین خراسان شمالی در غرب گسترش داشته^۱ (لویلیه ۲۰۱۵؛ وحدتی ۲۰۱۸) و در این منطقه وسیع خصیصه‌های محلی مختلفی نشان می‌دهد. به‌عنوان مثال این فرهنگ در ازبکستان (دره فرغانه) به‌عنوان «فرهنگ خوست»^۲ با شکل خاصی نمود پیدا کرده، در حالی‌که در باختر شمالی (شمال افغانستان/ جنوب ازبکستان) به‌عنوان «فرهنگ تیلیا-کوچوک» و در مناطق غربی‌تر، در جنوب ترکمنستان (دلتای باستانی مرغاب) به‌عنوان «فرهنگ یاز» شناخته می‌شود. به همین ترتیب، سفال منقوش دست‌ساز در مناطق دیگر حوزه «تمدن خراسان بزرگ» خصیصه‌های بومی دیگری نشان می‌دهد و با نام‌های دیگری هم شناخته می‌شود. با تمام اینها، «فرهنگ‌های سفال منقوش» عصر

^۱ برخی پژوهشگران قلمرو فرهنگ سفال دست‌ساز منقوش را تا شین‌جیانگ در مرزهای غربی چین هم گسترش داده و «فرهنگ اکتالا» را به همین جامعه فرهنگی نسبت می‌دهند. برای مثال کازال (۱۹۶۱) ضمن مرتبط دانستن سفال منقوش عصر آهن مُندیگک در قندهار (افغانستان) با فرهنگ خوست در دره فرغانه (ازبکستان)، معتقد است این فرهنگ را مهاجرانی از شین‌جیانگ چین به قندهار آورده‌اند. عسکرف (۱۹۹۲: ۴۵۱) هم به ارتباط فرهنگ خوست و فرهنگ سفال منقوش شین‌جیانگ اعتقاد دارد. فرضیه ارتباط و تأثیر فرهنگ سفال منقوش شین‌جیانگ بر فرهنگ‌های سفال دست‌ساز منقوش حوزه فرهنگی خراسان بزرگ با شواهد حاصل از مطالعات جدیدتر به‌کلی رد شده است (برای ارزیابی روابط فرهنگ‌های سفال منقوش جنوب آسیای میانه با منطقه شین‌جیانگ نک: فرانکفورت ۲۰۰۱: ۹-۲۲۶).

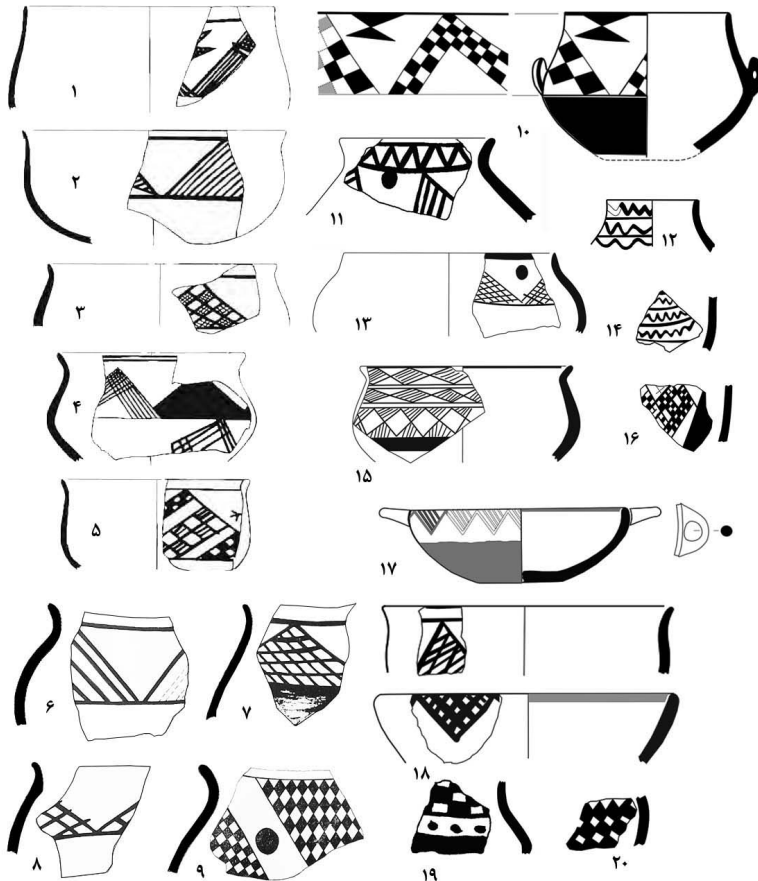
^۲ نام این فرهنگ از تپه خوست گرفته شده که از بزرگ‌ترین استقرارگاه‌های کاوش شده فرهنگ سفال دست‌ساز منقوش در دره فرغانه است. عسکرف به بیش از ۸۰ استقرارگاه باستانی مربوط به این فرهنگ در ازبکستان اشاره کرده که در بین آنها دلبرزین تپه، خوست، اوچ تپه، داخان و شیمبای برجسته‌ترند (عسکرف ۱۹۹۲: ۴۴۷).

آهن در ایران شرقی آشکارا به جامعه فرهنگی یکسانی تعلق دارد که به آن هویتی مستقل بخشیده (لویلیه ۲۰۱۵) است. بارزترین جنبه‌های این جامعه فرهنگی، ابعاد کوچک و روستایی استقرارگاه‌ها نسبت به استقرارگاه‌های شهری دوره قبل، ناپدید شدن سنت تدفین در گور و قرار دادن مرده در فضای باز (به رسم سنت‌های دینی مزدیسنی در سده‌های بعد) و در نهایت زمختی و دست‌ساز بودن ظروف سفالی، تزیین سفال‌ها با نقوش هندسی تقریباً مشابه و استفاده از فرم‌های محدود در ظروف سفالی است (لویلیه ۲۰۱۰). با تمام اینها، بررسی‌های اخیر نشان داده فرهنگ سفال دست‌ساز منقوش در تمام خراسان بزرگ، یک پیکره واحد نبوده و بیشتر نشان‌دهنده جوامع فرهنگی مستقل و در مواردی کاملاً ناهمساز است (لویلیه ۲۰۱۳). به‌عنوان مثال فرهنگ سفال دست‌ساز منقوش در منطقه مرو و بلخ (فرهنگ یاز-تیلیا-کوچوک) از نظر معماری و اقتصاد معیشتی با فرهنگ سفال دست‌ساز منقوش دره فرغانه در شمال (فرهنگ خوست) تفاوت‌های آشکاری دارد. ریشه این تفاوت‌ها را باید در سنت‌های فرهنگی رایج در همان منطقه در دوران قبل جست. آثار معماری یادمانی به شکل ارگ‌های استوار بر فراز تختگاه یا سکوه‌های مصنوعی و نظام کشاورزی فرهنگ یاز-تیلیا برگرفته و بازمانده از فرهنگ پیشرفته شهرنشینی در اواخر نمازگاه ۶ (تمدن خراسان بزرگ) است درحالی‌که در فرهنگ خوست نشانی از این معماری یادمانی وجود ندارد. همچنین در فرهنگ یاز-تیلیا در کنار سفال دست‌ساز منقوش هنوز تعداد کمی سفال چرخ‌ساز که تداوم سنت سفالی دوره قبل است وجود دارد ولی در فرهنگ خوست و نمونه‌های مشابه آن (مانند فرهنگ امیرآباد) در ازبکستان هیچ نشانی از سفال چرخ‌ساز دیده نمی‌شود (عسکرف ۱۹۹۲: ۴۵۱).

فرهنگ سفال دست‌ساز منقوش در واحه سرخس در دلتای رود تجن (جنوب شرقی ترکمنستان) هم شناسایی شده و به احتمال نشانگر قدیم‌ترین مرحله سکونت در این منطقه است (بولاوکا ۲۰۱۸). سفال عصر آهن در واحه سرخس شباهت زیادی به سفال نوع یاز (۳-۱) در دلتای مرغاب دارد و اغلب در محوطه‌هایی پیدا شده که در نزدیکی نهرهای مصنوعی قرار گرفته‌اند. باستان‌شناسان روس شکل‌گیری این محوطه‌ها را به توسعه روشهای آبیاری و ایجاد شبکه وسیعی از نهرهای مصنوعی نسبت داده‌اند که آب را به اراضی کشاورزی اطراف روستاها می‌رساند (فگلسانگ ۱۹۹۲: ۲۸۶). با وجود این در سال‌های اخیر با بررسی‌های جدید و تحلیل الگوهای استقرارگاهی به کمک سیستم اطلاعات جغرافیایی (GIS) فرضیه وابستگی روستاها به شبکه نهرهای مصنوعی برای آبیاری مزارع مورد تردید قرار گرفته است (بولاوکا و کانیم ۲۰۱۶: ۴-۷۹۳).

فرهنگ سفال دست‌ساز منقوش در جنوب کپه داغ، در خاک ایران، تا دو دهه قبل فقط در دره اترک شرقی شناسایی شده بود ولی در بررسی‌های اخیر تعداد زیادی از استقرارگاه‌های مربوط به این فرهنگ از مشهد و نیشابور در شرق گرفته تا اسفراین و جاجرم در غرب خراسان شناسایی شده است (وحدتی ۱۳۹۴، ۲۰۱۸). این فرهنگ‌های سفال منقوش به تأثیر از سنت‌های رایج پیشین و مشابه جوامع فرهنگی هم‌زمان و همسایه خود در ترکمنستان بیشتر خصیصه‌های فرهنگ «یاز ۱» را نشان می‌دهند و از همین رو به نام «فرهنگ‌های مرتبط با یاز ۱» معرفی می‌شوند (وحدتی ۲۰۱۸). الگوهای استقرار فرهنگ‌های سفال دست‌ساز منقوش در خراسان ایران هم مانند آنچه در فرهنگ خوست و فرهنگ یاز-تیلیا (ازبکستان، افغانستان و ترکمنستان) دیدیم، در مناطق مختلف کاملاً یکسان نیست. به‌عنوان مثال در کوهپایه‌های جنوبی کپه‌داغ، در بخش شرقی اترک استقرارهای اصلی عصر آهن در تپه‌های بزرگ چند دوره‌ای تشکیل شده که در بخش مرکزی و پهناور دشت قرار دارند و مدل «مکان مرکزی» را نشان می‌دهد (ونکو ریکاردی ۱۹۸۰: ۶۰؛ وحدتی ۲۰۱۸: ۵۵). درحالی‌که در کوهپایه‌های جنوبی البرز شرقی، در حوضه کالشور جز چند محوطه بزرگ در بخش مرکزی دشت، بیشتر محوطه‌ها بسیار کوچک‌اند (کمتر از نیم هکتار)، سابقه قبلی استقرارگاهی ندارند و بصورت پراکنده در بخش‌های مختلف منطقه شکل گرفته‌اند. بخشی از این محوطه‌ها، استقرارگاه‌های کوچکی هستند که روی تپه‌های طبیعی، در حواشی دشت و روی تپه ماهورها و دامنه کوه‌ها شکل گرفته که به چشم‌انداز دشتی اطراف اشراف دارند. تعدادی از اینها ارگ‌هایی هستند که به‌دلیل موقعیت مرتفع خود بر برونزدهای صخره‌ای دسترسی به آنها دشوار است و درست بر سر راه‌های مهم تجاری قرار گرفته و به احتمال زیاد کارکرد آنها کنترل راه‌های تجاری بوده است (وحدتی ۲۰۱۸: ۶۱). استقرارگاه‌های تشکیل شده در بخش‌های کم ارتفاع دشت نیز اغلب الگوی خاص خوشه‌ای دارند؛ بدین معنی که در هر بخش تعدادی از محوطه‌های کوچک در نزدیکی هم و در نزدیکی جریان‌های آب سطحی شکل گرفته که از آن جمله می‌توان به خوشه‌های انجیرلی و امیرآباد در جنوب دشت و خوشه جیران در شمال بخش مرکزی دشت جاجرم-اسفراین اشاره کرد (همان). می‌توان حدس زد هر یک یا چند خوشه استقرارگاهی زیر نظر استقرارگاه بزرگ‌تری در همان منطقه اداره می‌شده است. در این منطقه از خراسان بزرگ، برخلاف روش‌های مدیریت آب در جوامع کشاورز حاشیه قراقوم در دلتای رودهای مرغاب و سرخس، نشانی از نهرهای مصنوعی و شبکه‌های

وسیع آبیاری پیدا نشده و به نظر می‌رسد استقرارگاه‌ها به جریان‌های آب سطحی و زهکش‌های طبیعی دشت وابسته بودند.^۱



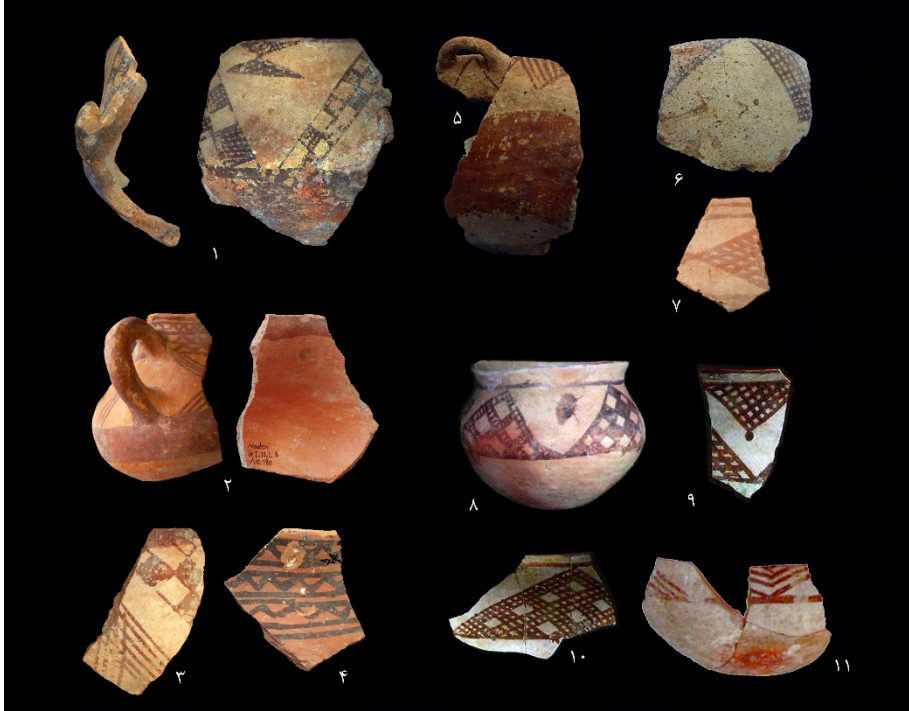
تصویر ۶. نمونه سفال‌های فرهنگ سفال دست‌ساز منقوش از خراسان بزرگ. ۱-۵. اَلْغَیْطَه (بندزو-سارمینتو و لویلیه در ارتباط با استقرارگاه‌های عصر آهن و ساختار سیاسی-اجتماعی این دوره در مرو/مرغیانه هم تردید کرده و شبکه‌های موجود را مربوط به دوران متأخرتر می‌دانند. از جمله سیاستین استراید (استراید و همکاران ۲۰۰۹: ۸-۷۷، ۴-۸۳) نشان داده استقرارگاه‌های عصر آهن در دره زرفشان سمرقند به جریان‌های آب سطحی و زهکش‌های طبیعی وابسته بوده و الزاماً به نه‌های مصنوعی - که حاصل یک برنامه جامع کوتاه‌مدت بوده یا یک قدرت سیاسی نیرومند و متمرکز برای اداره اوضاع سیاسی آنرا طراحی و اجرا کرده باشد- مجهز نبوده است.

^۱ در سال‌های اخیر پژوهشگران در مورد وجود شبکه‌های بزرگ آبیاری متشکل از شبکه وسیعی از نه‌های مصنوعی بزرگ و کوچک در ارتباط با استقرارگاه‌های عصر آهن و ساختار سیاسی-اجتماعی این دوره در مرو/مرغیانه هم تردید کرده و شبکه‌های موجود را مربوط به دوران متأخرتر می‌دانند. از جمله سیاستین استراید (استراید و همکاران ۲۰۰۹: ۸-۷۷، ۴-۸۳) نشان داده استقرارگاه‌های عصر آهن در دره زرفشان سمرقند به جریان‌های آب سطحی و زهکش‌های طبیعی وابسته بوده و الزاماً به نه‌های مصنوعی - که حاصل یک برنامه جامع کوتاه‌مدت بوده یا یک قدرت سیاسی نیرومند و متمرکز برای اداره اوضاع سیاسی آنرا طراحی و اجرا کرده باشد- مجهز نبوده است.

فرهنگ‌های سفال دست‌ساز منقوش در شمال خراسان با فرهنگ‌های همزمان در دشت‌های مرو/مرغیانه شباهت زیادی دارند. سفال منقوش «فرهنگ‌های مرتبط با یاز ۱» در شرق دره اترک اغلب دست‌ساز، به نسبت زمخت با خمیره دارای ناخالصی شن و تزیین شده با نقوش مختلف هندسی است (تصاویر ۶ و ۷). رافانله پیشونه مشخصه سفال‌های عصر آهن مربوط به فرهنگ یاز ۱ که از کاوش تیرماه ۱۹۷۷ از تپه‌پام پیدا کرده را «دست‌ساز، با شاموت درشت و پوشش گلی قرمز یا نخودی و تزیینات ارغوانی مایل به قرمز (شرابی) یا قهوه‌ای رنگ به شکل مثلث‌های هاشور خورده یا خطوط متقاطع» توصیف کرده است (پیشونه ۱۹۷۷، منتشر نشده). سفال‌های حاصل از بررسی‌ها و کاوش‌های جدیدتر در بخش‌های شرقی دره اترک نیز ویژگی‌های مشابهی دارند و اغلب با نقوش هندسی شامل خطوط موج یا نقوش فلس مانند، مثلث‌های هاشورخورده و گاه با نوارهای ساده پهن افقی در لبه ظروف تزیین شده‌اند. نقوش اغلب به رنگ اخراپی یا قهوه‌ای روی زمینه نخودی و نقوش قهوه‌ای تیره تا سیاه روی زمینه آجری ترسیم شده است (وحدتی ۲۰۱۸: ۹-۵۴). سفال این فرهنگ در کوهپایه‌های جنوبی البرز در دشت‌های اسفراین و جاجرم - که غربی‌ترین مناطق حضور سفال دست‌ساز منقوش مرتبط با یاز ۱ است - تا حد زیادی با سفال همزمان در شمال کپه داغ و دلتای باستانی مرغاب شباهت دارد. سفال مورد نظر در اینجا بیشتر از نوع دست‌ساز، زمخت با شاموت شن و ماسه سفید رنگ (کلسیت) با پوشش گلی نخودی روشن است که سطح آن با نقوش هندسی مختلف تزیین شده (تصاویر ۷ و ۸). در این منطقه، نقوش تنوع بیشتری دارند و شامل مثلث‌های آویزان با هاشور متقاطع یا ساده، خطوط موج، زیگزاگ، نقوش دالبری یا نقوش فلسی شکل در بین نوارهای ساده افقی، نقوش شطرنجی، نوارهای پهن دور لبه و نقوش دیگری است که اغلب به رنگ اخراپی و گاه به رنگ قهوه‌ای تیره تا سیاه روی زمینه نخودی ترسیم شده‌اند. در استقرارگاه کاوش شده جیران تپه در دشت اسفراین این نوع سفال دست‌ساز حدود ۸۵٪ از کل مجموعه سفال را تشکیل می‌دهد که اغلب به شکل کاسه‌های گود، گاه با دو دسته افقی یا دسته دماغی شکل با سوراخ آویز، کوزه‌های با بدنه مدور، ظروف لوله‌دار (قوری) با لوله متصل به لبه (لوله پل‌دار)^۱، کوزه‌های با لبه

^۱ ظروف لوله‌دار یا «قوری» که اغلب از مشخصه‌های عصر آهن در غرب ایران تلقی شده، اغلب به دو نوع تقسیم می‌شود: قوری با لوله جدا از لبه (bridgeless spouted vessel) و قوری با لوله متصل به لبه (Bridge-spouted vessel) یا لوله پل‌دار. پژوهشگران براساس داده‌های منتشر شده از دوره ۴ حسنلو و گورستان دینخا تپه معتقدند در شمال غرب ایران قوری‌هایی که لوله آنها به لبه متصل است، مشخصه عصر آهن ۲ و پس از آن هستند ولی در عصر آهن ۱ تمام قوری‌ها، لوله جدا از لبه داشتند (یانگ ۱۹۶۵؛ ماسکارلا ۱۹۷۴؛ مدودسکایا ۱۳۸۳؛ مگی ۲۰۰۵). شایان ذکر است ظروف لوله‌دار تا حدی مشابه قوری‌های عصر آهن در غرب ایران، در شمال شرق دست‌کم از دوره پایانی مفرغ تولید می‌شده است و نوع با لوله جدا از لبه در بین سفال‌های

بیرون برگشته، کاسه‌های بدنه زاویه‌دار و شکل‌های دیگر است (وحدتی ۲۰۱۶، ۲۰۱۸) که نمونه‌های مشابه آنها هم در منطقه اترک و هم در کوهپایه‌های شمالی کپه‌داغ در آسیای میانه وجود دارد. فرهنگ سفال دست‌ساز منقوش نوع یاز را اغلب پژوهشگران به ۱۰۰۰-۱۴۵۰/۱۵۰۰ پم تاریخ‌گذاری می‌کنند (نک. لویلیه ۲۰۱۰: ۷۱؛ ۲۰۱۳ به همراه ارجاعات مرتبط).



تصویر ۷. نمونه سفال‌های فرهنگ سفال دست‌ساز منقوش از خراسان بزرگ. ۱-۶. شمال خراسان (درة اترک شرقی و دشت‌های جاجرم و اسفراین)، ۱۰-۷. اَلْعَ تپه (بندزو-سارمینتو و لویلیه © ۲۰۱۱)، ۱۱. تپه بندپخان در ازبکستان (بروفکا © ۲۰۱۳).

خاکستری مفرغ پایانی در محوطه‌های شمال شرق از جمله در حصار و شاه تپه گزارش شده است (اشمیت ۱۹۳۷: ۱۸۱، تصویر ۱۰۷، لوح‌های ۳۸، ۴۱؛ آرنه ۱۹۵۴: ۱۹۶، ۲۲۲، تصاویر ۳۸۶، ۸-۴۷۴، مدودسکایا ۱۳۸۳: ۵-۸۴). به تازگی نیز قوری از نوع لوله متصل به لبه (لوله پل‌دار) در کاوش‌های محوطه چلو در گورهای نوع «تمدن خراسان بزرگ» با تاریخ تقریبی ۲۰۰۰-۱۸۰۰ پم پیدا شده است. همچنین این نوع قوری با لوله متصل به بدنه از لایه‌های عصر آهن قدیم در جبران تپه پیدا شده (وحدتی ۲۰۱۸: ۶۲، تصویر ۱۰) و به وضوح نشان می‌دهد برخلاف غرب و شمال غرب ایران، در شرق ایران قوری‌های با لوله پل‌دار پیش از عصر آهن ۲ هم وجود داشته و نمی‌توان الزاماً آنها را به هزاره اول پم تاریخ‌گذاری کرد.

فرهنگ سفال دست‌ساز منقوش در مناطق جنوبی تر خراسان، در دشت نیشابور هم گزارش شده و نمونه‌های آن بیشتر دست‌کم در دو کاوش پیدا شده است: نخست در کاوش‌های موزه متروپلیتن در محوطه پیش از تاریخی معروف به محوطه «پی» (هیبرت و دایسن ۲۰۰۲: ۱۲۲، ۱۴۳، تصویر ۱۰) و به‌تازگی در استقرارگاهی کوچک به نام تیغ مهره (باصفا ۱۳۹۶). هیبرت و دایسن معتقدند سفال‌های این فرهنگ در محوطه «پی» نیشابور بیش از اینکه به سفال‌های نوع «یاز تپه» در مناطق مرو و بلخ شباهت داشته باشد، بیشتر به سفال دست‌ساز منقوش عصر آهن در تپه آنو و آلع تپه در منطقه کوهپایه‌ای کپه‌داغ شبیه اند و چنین مطرح می‌سازند که این موضوع حاکی از آن است که منطقه نیشابور و شمال خراسان بیشتر با منطقه کوهپایه‌ای شمال کپه‌داغ در ارتباط بوده تا با مناطق داخلی تر آسیای میانه (هیبرت و دایسن ۲۰۰۲: ۱۲۲). سفال‌های دست‌ساز منقوش این فرهنگ در تیغ مهره به‌خوبی مستند نشده، ولی کاوشگر بدون پرداختن به جزئیات لازم و با غفلت از ویژگی‌های محلی این فرهنگ در مناطق مختلف معتقد است سفال‌های منقوش تیغ مهره «به‌خوبی قابل مقایسه با فرهنگ یاز هستند» و آنها را با سفال‌های همدوره در واحه مرو، کوهپایه‌های ترکمنستان و شمال خراسان دارای «شباهت‌های زیاد» می‌داند (باصفا ۱۳۹۶: ۱۲-۱۱). براساس تصاویر منتشر شده، به‌احتمال تنوع نقوش و فرم‌های سفال دست‌ساز منقوش در نیشابور نسبت به مناطق شمال‌تر در دشت اسفراین-جاجرم و نیز دره اترک بسیار کمتر است. همچنین اطلاعاتی از الگوهای توزیع استقرار، تعداد و ابعاد و گونه‌شناسی استقرارگاه‌های عصر آهن در این منطقه موجود نیست.

در مجموع با وجود تفاوت‌های محلی در سنت‌های سفالگری «فرهنگ‌های سفال دست‌ساز منقوش» در بخش‌های مختلف خراسان بزرگ، استقرارگاه‌های مربوط به این «مجموعه فرهنگی» اغلب از استقرارگاه‌های قبلی عصر مفرغ بسیار کوچک‌ترند. داده‌های باستان‌شناختی نشان داده این جوامع یکجانشین اغلب کشاورز و دامدار بوده و در خانه‌های خشت و گلی، کپرها و یا در مسکن دستکند (در فرهنگ خوست) به سر می‌بردند و طبقه نخبه و سرکردگان آنها در ارگ‌هایی که بر فراز تختگاه‌های خشتی بنا می‌شد سکنی داشتند. درواقع الگوی استقراری رایج در این فرهنگ برخلاف الگوی نسبتاً متمرکز دهستان در شمال منطقه ورکان، در چشم انداز واحه‌ها و دشت‌ها پراکنده است و در فاصله استقرارگاه‌های روستایی، ارگ‌های مستحکم روی تختگاه‌های خشتی وجود دارد که به‌احتمال مربوط به اداره این نظام روستایی بود. معمولاً در اطراف ارگ‌ها، استقرارگاه و خانه‌های روستایی مجزا در حاشیه زمین‌های کشاورزی قرار داشت. نمونه چنین ارگ‌های بنا شده بر فراز تختگاه در افغانستان در تیلیا تپه (طلا تپه)، در ترکمنستان در یاز تپه و در خراسان در جیران تپه (دشت

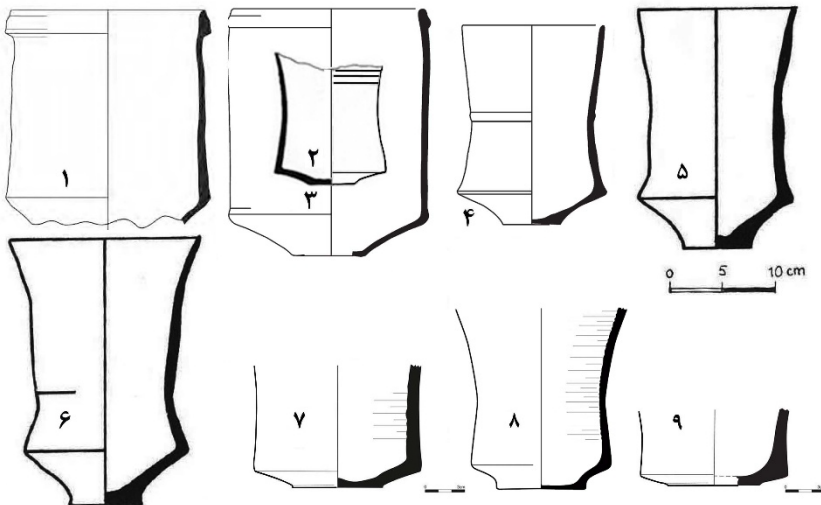
اسفراین) کاوش شده است. شاید تختگاه‌های خشتی عصر آهن متأخر در مناطق جنوب شرقی ایران، برای مثال تختگاه‌های شناسایی شده در دوره ۳ تپه یحیی (مگی ۲۰۰۴)، تختگاه ارگ بم (عطایی و زارع ۱۳۹۵) و تختگاه دوره ۱ در نادعلی سیستان (دیلز ۱۹۷۷) و تعداد دیگری از استقرارگاه‌های عصر آهن در سیستان افغانستان هم مربوط به همین نظام اجتماعی باشد.



تصویر ۸. سفال دست‌ساز منقوش مرتبط با فرهنگ یاز و سفال خاکستری نوع دهستان باستان تزین شده با نقش‌کنده به احتمال با الهام از سفال استپ (آندرونوؤ) در تپه برج آقا در دشت جاجرم.

فرهنگ سفال دست‌ساز منقوش در مراحل بعدی توسعه خود در نیمه هزاره اول پم دستخوش تغییرات زیادی شد: در بیشتر نقاط خراسان بزرگ، بویژه در مناطق مرو/مرغیانه، بلخ/باختر و کوهپایه‌های شمال و جنوبی کپه‌داغ، ظروف چرخ‌ساز و منقوش نوع یاز ۱ و فرهنگ‌های مرتبط به آن (۱۵۰۰-۱۰۰۰ پم) به کلی از بین رفت و دوباره جای خود را به ظروف چرخ‌ساز ساده، مشابه سنت‌های عصر مفرغ پایانی داد. این ظروف چرخ‌ساز که به نحوی سنت‌های سفالگری «تمدن

خراسان بزرگ» در عصر مفرغ پایانی را احیا کرده بود، با شکل‌های سفالی جدید ظهور یافت که به‌عنوان سفال نوع ۲ و ۳ شناخته می‌شوند. با وجودی‌که بیشتر پژوهشگران معتقدند تفکیک سفال‌های مرحله ۲ و ۳ فرهنگ یاز از هم به‌سادگی امکان‌پذیر نیست (فرانکفورت ۲۰۰۵: ۳۱۸، ۳۲۱؛ جنیو ۱۹۹۸: ۹۱)، پژوهش‌های جدیدتر حاکی از وجود برخی گونه‌های سفالی جدید در دوره یاز ۳ است که بر آن اساس می‌توان بین این مراحل تمایز قائل شد (بروفکا و سورچف ۲۰۱۳). از جمله سفال‌های شاخص مرحله سوم فرهنگ یاز می‌توان به لیوان‌های استوانه‌ای با کف مخروطی شکل اشاره کرد که در محل اتصال بدنه و کف آنها زاویه تندی وجود دارد (تصویر ۹). بیشتر پژوهشگران روس این گونه لیوان‌های استوانه‌ای-مخروطی را ظروف شاخص دوره هخامنشی در منطقه مرو/مرغیانه و بلخ/باختر تلقی کرده و مرحله یاز ۳ را منطبق بر دوره هخامنشی می‌دانند و برخی هم در این مورد احتیاط بیشتری به خرج داده اند (فرانکفورت ۲۰۰۵: ۳۱۸). با وجود این تردیدها، حالا مشخص شده مرحله یاز ۳ به قطع با دوره هخامنشی یکسان است و به نیمه سده ۶ تا پایان سده ۴ پم (یعنی از زمان فتح آسیا میانه به دست کوروش تا چیرگی اسکندر بر این منطقه) تاریخ‌گذاری می‌شود (بروفکا و سورچف ۲۰۱۳). در نتیجه، می‌توان مرحله یاز ۲ را که از نظر لایه‌نگاری بین آخرین لایه‌های دارای سفال دست‌ساز منقوش نوع یاز ۱ و روی لایه‌های دارای سفال شاخص هخامنشی از جمله لیوان‌های استوانه‌ای-مخروطی قرار گرفته، بین ۱۰۰۰-۵۵۰ پم تاریخ‌گذاری کرد.



تصویر ۹. نمونه لیوان‌های استوانه‌ای-مخروطی از آسیای میانه (ازبکستان و ترکمنستان، شماره‌های ۱-۶) و شمال خراسان (شماره‌های ۷-۹): ۱- قندیق تپه، ۲-۴. یازتپه، ۵-۶. قزل تپه، ۷. تپه حسن آباد، ۸. تپه رفته، ۹. جبران تپه.

سفال های نوع یاز ۲ و ۳ علاوه بر بلخ/باختر و مرو/مرغیانه در کوهپایه های شمالی و جنوبی کپه داغ فراوان گزارش شده و بهترین نمونه های آن در الغ تپه (بوشارلا و همکاران ۲۰۰۵) در ترکمنستان و محوطه های زیادی در دره اترک و دشت اسفراین گزارش شده است (وحیدی ۲۰۱۵، ۲۰۱۸).

نکته جالب اینکه در بخشی از شمال خراسان شامل بخش های غربی دشت اسفراین و شرق دشت جاجرم در حوضه آبریز کالشور و نیز بخش میانی دره رود اترک، از غرب شیروان تا غرب بجنورد، آثار دو فرهنگ همزمان ولی متفاوت یاز ۱ (با سفال دست ساز منقوش) و دهستان (با سفال خاکستری چرخ ساز) در بافتی واحد در کنار هم پیدا می شود (۲۰۱۸: ۵۷). تاکنون آثار این دو فرهنگ در سایر نقاط خراسان بزرگ در کنار هم پیدا نشده و فقط در آستانه شکل گیری حکومت هخامنشی یا اندکی قبل از آن است که سفال نوع یاز ۲ و ۳ در تعدادی از نقاط باستانی از جمله در قویسای ۲ در خوارزم و در قوه کاریز ۱ در ۵۷ کیلومتری شمال غرب عشق آباد به همراه مواد فرهنگی مشابه نوع دهستان (مراحل متأخر فرهنگ دهستان) گزارش شده است (فگل سانگ ۱۹۹۲: ۲۸۶، ۲۸۹-۹۰). پیدا شدن سفال یاز ۱ در کنار سفال خاکستری چرخ ساز شاخص فرهنگ دهستان نشان می دهد، بخش های شمالی خراسان در امتداد شاهراه خراسان بزرگ در عصر آهن یک منطقه تماس فرهنگی بوده و با ورکان در غرب و مرو/مرغیانه و بلخ/باختر در شرق روابط فرهنگی داشته است.

جالب تر اینکه در غربی ترین مناطق نفوذ فرهنگ یاز ۱ در غرب خراسان (جنوب دشت جاجرم)، ضمن ترکیب فرهنگ های یاز ۱ و دهستان باستان، در بعضی استقرارگاه ها (از جمله تپه های برج آقا ۱ و ۲)، عناصر تزیینی به شکل مثلث های آویخته و نقطه چین با روش نقش کنده بر سفالینه های خاکستری نوع دهستان باستان نقش شده که از یک سو الگوهای نقشی منقوش بر سفال یاز را تداعی می کند و از سوی دیگر یادآور روش تزیین سفال های نوع استپ، معروف به سفال نوع آندرونو است (تصویر ۸). این موضوع نیز به اهمیت منطقه مورد نظر به عنوان سرحدات غربی خراسان بزرگ که از شمال و شمال غرب با ورکان و از غرب با قومس هم مرز بود دلالت دارد و نشان می دهد در اینجا با منطقه میانجی فرهنگی روبه رو هستیم که از مناطق فرهنگی عمده اطراف خود تأثیر می گرفته است.

جنوب شرق ایران در عصر آهن

الف) منطقه کرمان

در منطقه وسیع جنوب شرق ایران شامل کرمان، مناطق سیستان و بلوچستان و حتی در ورای مرزهای ایران کنونی، در سیستان افغانستان و بلوچستان پاکستان شواهد مربوط به استقرارگاه های عصر آهن

بسیار اندک است. تقریباً همزمان با افول شهرنشینی در شمال‌شرق ایران و آسیای میانه، تمدن‌های پیچیده شهری در جنوب شرقی ایران و دره رود سند هم افول کردند. تمدن‌های پیشرفته هلیل‌رود (کرمان)، هلمند (سیستان و بلوچستان) و حتی تمدن هاراپا در دره رود سند در پایان دوره مفرغ، در حوالی ۲۰۰۰ پم به سرعت افول کردند و مراکز مهم شهری این تمدن‌ها همچون جیرفت، شهرسوخته و موهنجودارو در اوایل هزاره دوم پم نابود یا بسیار کوچک شدند. برای مثال وسعت شهر سوخته از ۸۰ هکتار در دوره ۳ (۲۵۰۰-۲۳۰۰ پم) به حدود ۵ هکتار در دوره ۴ (۲۳۰۰-۲۱۰۰ پم) رسید و در پایان این دوره شهر به کلی متروک شد. پس از فروپاشی جوامع پیچیده شهری در جنوب شرق ایران و مناطق مجاور، یک مقطع کم‌شناخته و دوران «پسا‌شهرنشینی» در تمام منطقه آغاز شد که در سراسر نیمه دوم هزاره ۲ پم تا شروع دوره هخامنشی در این منطقه ادامه یافت و عصر آهن در جنوب شرق ایران را به «دوران تاریک» بدل ساخت.

نبود یا کمبود شواهد استقرارگاه‌های دوره «پسا‌شهرنشینی» و عصر آهن علاوه بر کرمان و سیستان و بلوچستان در سواحل جنوبی خلیج فارس و دریای عمان (امارات متحده عربی و عمان) هم تا حد زیادی دیده می‌شود؛ هرچند در این منطقه برخلاف مناطق جنوب شرقی ایران پس از ۱۱۰۰ پم استقرارها دوباره شروع شده و توسعه یافته است. متروک شدن استقرارگاه‌ها در پایان دوره مفرغ در جنوب شرق ایران و سواحل جنوب خلیج فارس را اغلب به تغییرات اقلیمی و شروع مجدد زندگی در این منطقه را به بهره‌گیری از فناوری قنات و توسعه روش‌های مدیریت آب نسبت داده‌اند (مگی، ۲۰۰۴، ۲۰۱۳).

در سراسر هزاره سوم پم منطقه کرمان از مهمترین کانون‌های شهرنشینی در جنوب شرق کشور بوده و مراکز شهری با نشانه‌های پیچیدگی اجتماعی در استقرایهایی همچون تپه یحیی، تل ابلیس، کنار صندل-محطوط آباد و چند استقرارگاه باستانی دیگر شناسایی شده است. به هرروی، داده‌های باستان‌شناسی نشان می‌دهد در میانه هزاره دوم پم مراکز سکونتی این منطقه در مدتی کوتاه از بین رفته و از حدود ۱۴۰۰ پم تا یکی دو سده پیش از دوره هخامنشی آثاری از زندگی و پیچیدگی شهری در این منطقه وجود ندارد.

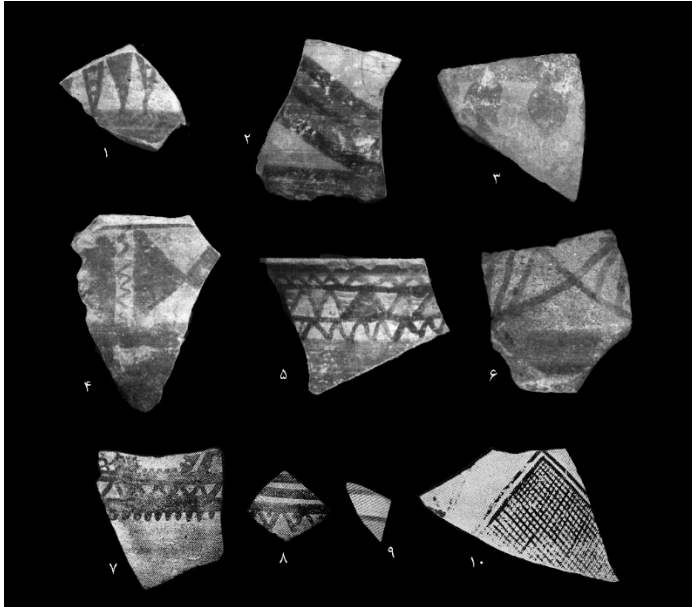
تنها مکان‌هایی که تا کنون شواهد روشنی از استقرارگاه‌های عصر آهن در منطقه کرمان ارائه کرده، تل ابلیس و تپه یحیی هستند که هر دو بقایای مربوط به اواخر عصر آهن را نشان می‌دهند^۱. از کاوش‌های

^۱ در سال‌های اخیر آثار یک سازه بزرگ خشتی پلکانی یا تختگاهی خشتی از کنارصندل شمالی پیدا شده که ابتدا توسط کاوشگر به عصر مفرغ نسبت داده شد (مجیدزاده ۲۰۰۸: ۸۸-۸۹) ولی آزمایش بقایای آلی این محوطه به روش رادیوکربن نشان دهنده دامنه تاریخ بین پایان هزاره دوم و هزاره اول پم (عصر آهن) است (مشکور و همکاران ۲۰۱۳: ۲۲۸، جدول ۱). بررسی مدارک سفالی و لایه‌نگاشتی در کنارصندل شمالی (اسکندری ۱۳۹۱: ۷۱ به بعد؛ عطایی و زارع ۱۳۹۵: ۸۰) نشان داده تختگاه خشتی

جوزف رالستون کالدول در تل ابلیس در دشت بردسیر آثار مربوط به سده‌های پایانی هزاره ۲ و نخستین سده‌های هزاره اول پم پیدا نشد و آثار عصر آهن محدوده به برخی یافته‌های مربوط به دوره پیشاهخامنشی یا هخامنشی است (کالدول ۱۹۶۷: ۲۷۲-۲۷۴؛ مگی ۲۰۱۳: ۴۹۴). همچنین در تپه یحیی پس از متروک شدن استقرار در اواخر دوره ۴ الف (حدود ۱۴۰۰ پم)، حدود ۶۰۰ سال وقفه در توالی ایجاد شده و تا حدود ۸۰۰ پم (عصر آهن ۲) آثار استقرار در این محوطه دیده نمی‌شود (مگی ۲۰۰۴: ۷۷). در اواخر این دوره، در حدود ۶۵۰ پم و در آستانه دوره هخامنشی تختگاه‌های بزرگ خشتی در تپه یحیی ایجاد شده که آثار ساخت‌وساز بناهای یادمانی روی آنها دیده نشده است. ساخت این تختگاه‌های خشتی که نمونه مشابه آنها در تپه نادعلی سیستان هم کاوش شده به تحولات سیاسی-اجتماعی و تغییر در ساختار ژئوپولیتیک منطقه در آستانه دوره هخامنشی نسبت داده شده است. مواد فرهنگی که در ارتباط با این تختگاه‌ها پیدا شده، از جمله سفال نخودی روشن و قهوه‌ای منقوش به مجموعه سفال‌های ایران و سواحل جنوبی خلیج فارس شباهت ندارند و با وجودیکه از جهاتی یادآور سفال منقوش دوره هخامنشی در برخی مناطق غرب ایران هستند، ولی تفاوت‌های آنها با سفال هخامنشی بیشتر از شباهت آنهاست و بیشتر به سفال منقوش نادعلی شباهت دارند (مگی ۲۰۰۴: ۲۹، ۳۶)، (تصویر ۱۰). به جز یکی از گونه‌های سفال عصر آهن در تپه یحیی که به نام «سفال با پوشش گلی صیقل یافته به رنگ عنابی» (Burnished Maroon Slipped Ware) معرفی شده و در مناطق وسیعی از بلوچستان پاکستان و سواحل جنوبی خلیج فارس (برای نمونه در رومیله، بنت‌سعود و شرم) پیدا می‌شود، سایر گونه‌های سفال عصر آهن در تپه یحیی ویژگی‌های کاملاً محلی دارند و در مناطق مجاور پیدا نمی‌شوند (مگی ۲۰۰۴: ۷۴؛ ۲۰۱۳: ۴۹۶).

گنارصندل شمالی را باید به نیمه نخست هزاره یکم پم تاریخ‌گذاری کرد. همچنین به‌تازگی آلن و تروسلیل (۲۰۱۹: ۶۲) به‌طور ضمنی و با احتیاط، سفال‌های مرتبط با تختگاه خشتی گنارصندل شمالی را مشابه سنت عصر آهن متأخر در لایه ۲ سرخ‌داغ در نادعلی، مُندیگک ۷، قلعه قندهار الف-ج، تپه یحیی ۳ دانسته و مربوط به چند سده پیش از دوره هخامنشی تلقی کرده‌اند.

^۱ شایان ذکر است در کاوش‌های تل ابلیس بقایای یک کوره در بخش «بی» کاوش شده که با آزمایش رادیوکربن به ۱۲۰±۱۱۳ پم تاریخ‌گذاری شده است (کالدول و صراف ۱۹۶۷: ۲۷۵). در بین بقایای این بخش، قطعات سوخته سفال چرخ‌ساز با نقش کنده موج پیدا شده که کالدول این گونه سفال را به اوایل هزاره اول پم مربوط دانسته و بر همین اساس معتقد بود به احتمال درستی تاریخ رادیوکربن را تأیید می‌کند (همان: ۲۷۲، ۲۷۵). با توجه به ناشناخته بودن ویژگی‌های سفال اواخر هزاره دوم و اوایل هزاره اول پم در جنوب شرقی ایران و اینکه سفال چرخ‌ساز با نقش کنده در بین مجموعه سفال‌های جدیدتر این منطقه (مثلاً دوره ۳ تپه یحیی/ ۸۰۰-۶۵۰ پم) هم وجود دارد و تاریخ مشخصی نمی‌توان برای آن در نظر گرفت (مگی ۲۰۰۴: ۲۹)، الزاماً حضور این سفال در کوره مورد نظر، تأییدکننده تاریخ رادیوکربن برای این سازه نیست و ممکن است تاریخ مذکور به‌سادگی حاصل استفاده از چوب و الوارهای قدیمی در سوخت کوره باشد.



تصویر ۱۰. نمونه سفال‌های چرخ‌ساز منقوش از عصر آهن (متأخر؟) از منطقه کرمان و سیستان افغانستان. ۱-۶. دوره‌های ۳ و ۲ در تپه‌ییحی (مگی © ۲۰۰۴) و ۷-۱۰. تپه نادعلی (دیلز © ۱۹۹۷).

در مقیاس منطقه‌ای، بررسی‌های میدانی در دشت‌های پهناور کرمان هم نتوانسته آثاری از تداوم استقرارها در عصر آهن در این منطقه ارائه کند. در بررسی‌های میدانی مارتا پریکت (۱۹۷۹) در کرمان و مناطق اطراف تپه‌ییحی و بررسی‌های سیدمنصور سیدسجادی (۱۹۸۷) در بردسیر، نبود استقرارگاه‌ها در فاصله بین ۱۵۰۰ تا ۸۰۰ پم به روشنی دیده می‌شود. در بررسی‌های جدیدتر هیأت مشترک ایرانی-آلمانی در جنوب جیرفت نیز آثاری از استقرارگاه‌های اوایل عصر آهن پیدا نشده و فقط چند محوطه به بخش‌های پایانی عصر آهن (آهن ۳) و هخامنشی نسبت داده شده است (پُفسلنر و سلیمانی ۲۰۱۷). پیتر مگی از وجود شواهد مربوط به استقرارگاه‌های اوایل هزاره اول پم (عصر آهن ۲) در بررسی‌های اندرو ویلیامسون در اطراف میناب خبر داده (مگی ۲۰۰۴: ۷۸) ولی نوع مواد این دوره معرفی نشده است.

ب) سیستان و بلوچستان

در شرق کرمان، در منطقه سیستان و بلوچستان نیز استقرارگاه‌های عصر آهن بسیار اندک و اوضاع هنوز پیچیده‌تر است. درحالی که در مناطق سیستان و بلوچستان ایران آثار عصر آهن (بین ۱۵۰۰-

۵۵۰ پم) شناسایی نشده، آثار اندک پیدا شده از استقرارگاه‌های عصر آهن در سیستان افغانستان و بلوچستان پاکستان نیز آشکارا نشان‌دهنده تغییر مواد فرهنگی و ساختارهای اجتماعی نسبت به دوره مفرغ است. در واقع پس از افول تمدن‌های هاراپا و هلمند، فرهنگ‌های متفاوتی در مناطق زیر نفوذ این تمدن‌ها ظهور کرد که برخی پژوهشگران این فرهنگ‌ها را به اقوام تازه وارد هندوآریایی نسبت می‌دهند. بعضی از مهم‌ترین این فرهنگ‌ها عبارت‌اند از «فرهنگ گورهای گنداره»، «فرهنگ‌های جوکار»، «فرهنگ گورستان HI»، «فرهنگ سفال خاکستری منقوش»، «فرهنگ سفال خاکستری» و «فرهنگ سفال دست‌ساز منقوش» که در بخش‌های جنوبی افغانستان و شمال پاکستان پیدا شده‌اند (براینت ۲۰۰۱: ۲۲۵).^۱ در جنوب شرقی ایران اما، در استان‌های کرمان و سیستان و بلوچستان، تاکنون آثار هیچیک از این فرهنگ‌ها پیدا نشده و آثاری هم از فرهنگ(های) بومی عصر آهن قدیم در دست نیست. در نبود آگاهی‌های باستان‌شناسی، هنوز معلوم نیست در عصر آهن قدیم، مناطق جنوب شرقی ایران به‌دلایلی متروک شده یا اگر همچنان مسکونی بوده چرا تاکنون باستان‌شناسان نتوانسته‌اند آثار سکونت را در آن پیدا کنند.^۲

در ادامه ضمن مرور شواهد مربوط به استقرارگاه‌های عصر آهن در تمام گستره سیستان و بلوچستان در خاک سه کشور ایران، افغانستان و پاکستان به بررسی دلایل توزیع ناهمگون آثار خواهیم پرداخت.

در بخش سیستان ایرانی، در فاصله زمانی بین پایان شهر سوخته در اواخر هزاره ۳/اوایل هزاره ۲ پم تا شروع مجدد شهرنشینی در دوره هخامنشی (دهانه غلامان) عملاً هیچ داده باستان‌شناسی وجود ندارد^۳ و به مفهوم خاص کلمه با یک «وقفه» و خلاء اطلاعاتی روبه‌رو هستیم (مرتضوی

^۱ باوجودی که برخی پژوهشگران این فرهنگ‌ها را به مردمان تازه‌وارد هندوایرانی نسبت داده‌اند (برای نمونه نک. دانی ۱۹۷۸؛ استاکول ۱۹۶۹، ۱۹۷۰) به نظر می‌رسد خرده‌فرهنگ‌های عصر آهن در مرزهای غربی تمدن هاراپا منشأ محلی داشته و شباهت آنها به فرهنگ‌های قدیم‌تر یا هم‌زمان در مناطق مجاور، حاصل روابط فرهنگی و تجاری یا انتقال فناوری‌های سفالگری است تا مهاجرت و جابه‌جایی گروه‌های قومی (براینت ۲۰۰۱: ۳۶-۲۳۰).

^۲ باوجودی که هیچ مکان استقرار از عصر آهن تا کنون در مناطق سیستان و بلوچستان گزارش نشده، شیرازی (۲۰۱۶: ۱۹۵) براساس شباهت برخی سنگ‌نگاره‌های منطقه مکران با نقوش هنر هزاره اول پم در استپ‌های آسیای میانه، احتمال می‌دهد تعدادی از سنگ‌نگاره‌های دره کاجو در بلوچستان به عصر آهن تعلق دارند.

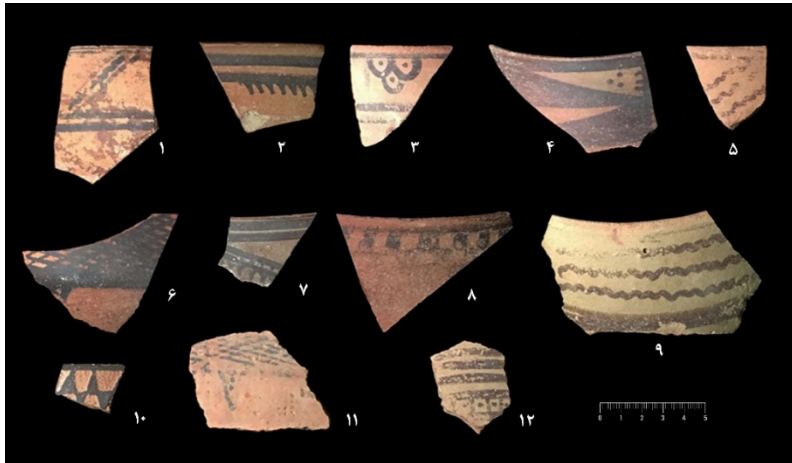
^۳ باید به این نکته اشاره کنیم که هم‌زمان با آخرین مراحل زندگی در شهر سوخته یا اندکی پس از متروک شدن این شهر و استقرارگاه‌های هم‌زمان با آن، شواهد مربوط به استقرارگاه‌های اواخر مفرغ میانی و آغاز عصر مفرغ پایانی، مشابه و متأثر از تمدن خراسان بزرگ (مجموعه باستان‌شناسی بلخ و مرو) در مناطقی از سیستان (منطقه گدار شاه، گردان ریگ، نادعلی و بخش‌هایی از حوضه رودخانه رویدیبان در دلتای باستانی هلمند)، بلوچستان (کوئته، سبیری، مهرگزه) و کرمان (خوراب، خانامان، شهداد، تپه

۲۰۰۷، ۲۰۱۵). با وجود این، در سیستان افغانستان شواهد استقرارهای عصر آهن قدیم (۱۲۰۰-۹۰۰ پم) در حواشی رودخانه هیرمند و شاخاب‌های آن در منطقه سار و تار در غرب دشت مارگو (جنوب غرب افغانستان) پیدا شده است (آلن و تروسدیل ۲۰۱۹). منطقه سیستان افغانستان در دهه ۱۹۷۰ میلادی توسط هیئت مشترک مؤسسه امریکایی اسمیتسونیان و اداره باستان‌شناسی و حفاظت بناهای تاریخی افغانستان در پروژه‌ای به نام «هلمند سیستان» بررسی و در بعضی مناطق آن کاوش شد که در نتیجه شواهد ارزشمندی از استقرارگاه‌های عصر آهن به دست آمد. تا همین اواخر اطلاعاتی از عصر آهن در این بخش از سیستان وجود نداشت ولی براساس نتایج «پروژه هلمند سیستان» که به تازگی منتشر شده، در عصر آهن قدیم (از حدود ۱۲۰۰ پم) با انشعاب نهرهایی از رودخانه هلمند در این منطقه استقرارگاه‌هایی با اقتصاد مبتنی بر کشاورزی ایجاد و نظام استقراری گسترده‌ای توسعه یافته بود. طول بعضی از این نهرها به ۱۰۰ کیلومتر می‌رسد که جوی‌های فرعی زیادی از آنها منشعب شده تا منطقه بیابانی سار و تار را مشروب کند. این واقعیت که تا پیش از احداث این نهرها در عصر آهن این منطقه مسکونی نبوده، آشکارا نشان می‌دهد بدون این شبکه پیچیده آبیاری، کشاورزی و اسکان در این منطقه امکانپذیر نبوده است (آلن و تروسدیل ۲۰۱۹: ۳۴-۳۵). براساس شواهد باستان‌شناختی تا دوره تیموری به مدت حدود دو هزار و پانصد سال همچنان این شبکه آبیاری نگهداری می‌شده و توسعه می‌یافته (همان: ۳۵) و به همین دلیل است که ابعاد واقعی و میزان گستردگی این نهرهای مصنوعی در عصر آهن به دقت مشخص نشده است. با وجود این کاملاً مشخص است که نخستین استقرارگاه‌های این منطقه در عصر آهن قدیم در ارتباط با این شبکه‌های آبیاری شکل گرفته است.

دست‌کم در هفت مورد از استقرارگاه‌های عصر آهن که در امتداد رود شيله و بستر خشک رود بیابان شناسایی شده، تختگاه‌های خشتی و/یا گلی وجود دارد که با تختگاه خشتی کاوش شده در تپه سرخ‌داغ در نزدیکی روستای نادعلی در همین منطقه قابل مقایسه‌اند. از جمله سفال‌های عصر آهن که در ارتباط با نهرهای آبیاری و استقرارگاه‌های عصر آهن این منطقه پیدا شده، نوعی سفال ظریف چرخ‌ساز و منقوش است که ویژگی‌های محلی دارد (تصویر ۱۱) و به نحوی یادآور سفال عصر مفرغ در همین حوزه فرهنگی است (آلن و تروسدیل ۲۰۱۹). سفال منقوش عصر آهن قدیم در این منطقه ظریف با خمیره خوب ورز

یحیی) پیدا شده (بیشونه، وحدتی ۲۰۱۹، ۲۰۲۰) که حاکی از ورود اقشاری از مردمان هندوایرانی از آسیای میانه به «سرحدات هند و ایرانی» است (هیرت و لمبرگ-کارلوفسکی ۱۹۹۲؛ ثورنتون ۲۰۱۳: ۱۹۵؛ بیشونه، وحدتی ۲۰۱۹، ۲۰۲۰). پس از این آثاری از تداوم استقرار در دشت سیستان (ایرانی) تا شروع دوره هخامنشی در دست نیست.

داده شده و آمیزهٔ شن سفید است که به سطح سفال ظاهر ماسه‌ای داده است. این نوع سفال اغلب بیش از حد لازم حرارت دیده که باعث شده رنگ سفال در طیفی از نارنجی روشن تا قرمز تیره، خاکستری و سبز درآید؛ هرچند بیشتر سفال‌ها به رنگ قرمز تا قرمز تیره هستند. تقریباً نیمی از سفال‌های ظریف، پوشش گلی نخودی دارند و حدود ۱۰ درصد آنها با انواع نقوش هندسی تزیین شده‌اند (آلن و تروسدیل ۲۰۱۹: ۵۱-۵۳). این نوع سفال ظریف منقوش در چندین محوطهٔ عصر آهن در دشت سار و تار از جمله در قلعهٔ ۱۶۹، قلعه ۳۵۰ الف، کهنه قلعه ۲، تپه رودبار ۱، تپه مادر پادشاه ۳ و چندین محوطهٔ دیگر پیدا شده است. برای نمونه در کاوش محوطه‌ای به نام قلعهٔ ۱۶۹ در ۱/۵ کیلومتری جنوب شهر غُلْغَلَه^۱، سفال منقوش چرخ‌ساز عصر آهن در ارتباط با تختگاه خستی و لایه‌های استقراری پیدا شده ولی در محوطهٔ کهنه قلعه ۲ (لات قلعه) در منطقهٔ رودبار، این نوع سفال در سطح تپه و در بین لایه‌های دوران جدیدتر پیدا شد ولی با توجه به اینکه کاوش در تراز لایه‌های هخامنشی به سفره آب زیرزمینی رسید و دسترسی به لایه‌های عصر آهن و مفرغ که با آب سفره اشباع شده فراهم نبود، این سفال در بافت اصلی خود پیدا نشد. این نوع سفال چرخ‌ساز منقوش از اطراف شاخاب‌های غربی هلمند مانند رودبیبان و شیلا رود پیدا نشده و تاکنون از بررسی‌های انجام شده در سیستان ایران نیز این گونه یا سایر سفال‌های قابل انتساب به عصر آهن قدیم گزارش نشده است (آلن و تروسدیل ۲۰۱۹: ۴۶؛ مرتضوی ۲۰۰۷). با وجود این، برخی الگوهای نقشی سفال عصر آهن در این منطقه در بین سفال‌های منقوش عصر آهن در سرخ‌داغ نادعلی دیده می‌شود (تصویرهای ۱۱ و ۱۲ را با هم مقایسه کنید).



تصویر ۱۱. نمونه سفال‌های منقوش چرخ‌ساز دورهٔ آهن قدیم از دشت سار و تار در سیستان افغانستان (آلن و تروسدیل © ۲۰۱۹).

^۱ ویرانه‌های شهر غُلْغَلَه در سار و تار را نباید با بقایای شهر غلغله در درهٔ بامیان اشتباه گرفت.

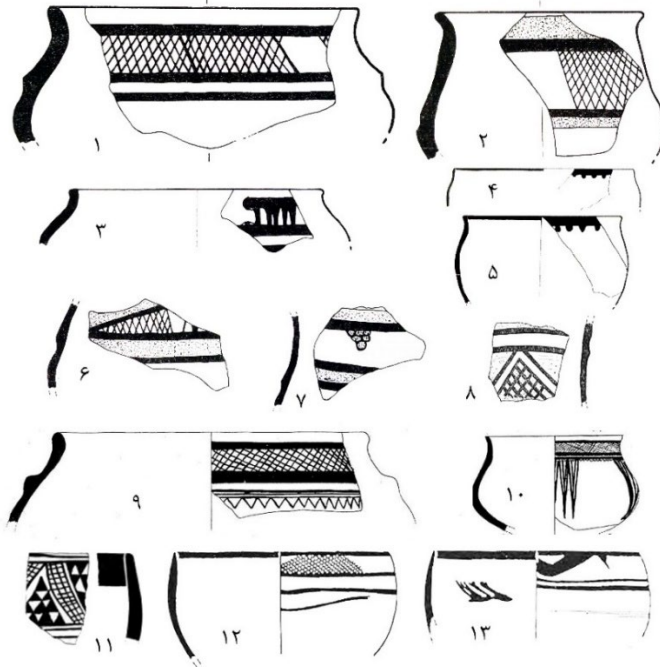
در همین منطقه و در نزدیکی مرز ایران، تپه سرخ‌داغ از مهم‌ترین استقرارهای عصر آهن و از محدود آثار باستانی است که پیش از ناامنی منطقه در اثر تنش‌های سیاسی کاوش شده است. تپه سرخ‌داغ یک برجستگی مرتفع در شرق روستای نادعلی است و نخستین بار توسط گیرشمن در سال ۱۹۳۶ کاوش شد. در کاوش‌های گیرشمن یک تختگاه بلند خشتی شناسایی و دو مرحله استقرار شناسایی شد که کاوشگر ضمن مقایسه داده‌ها با فرهنگ مادی کشف شده در گورستان «ب» سیلک، استقرار اصلی را به سده‌های ۹ و ۷ پم و استقرار جدیدتر را به دوره‌های هلنی و اشکانی نسبت داد (گیرشمن ۱۹۴۲: ۲۰-۲۲). چند دهه بعد، در سال ۱۹۶۸ یک هیئت باستان‌شناسی امریکایی به سرپرستی جرج فرانکلین دیلز دوباره در سرخ‌داغ کاوش کرد و پس از تحلیل مواد و بررسی مناطق مجاور نتیجه گرفت تختگاه خشتی سرخ‌داغ مستقیماً روی یک برجستگی طبیعی ایجاد شده و مربوط به اولین مرحله استقرار است و اینکه در دوره‌های بعد روی آن استقرارگاه‌هایی شکل گرفته است. تاریخ‌گذاری تختگاه خشتی و استقرارهای بعدی در سطح آن به دلیل روش‌های نامناسب لایه‌نگاری به‌خوبی روشن نشده ولی کاوشگر براساس بررسی تطبیقی یافته‌ها، به‌ویژه سفال و معماری، استقرار اصلی را به دوره ماد و هخامنشی (آهن ۳) نسبت داده که بعدها در دوره‌های هلنی، اشکانی/کوشانی و به‌احتمال تا دوره ساسانی هم استقرار در این محل تداوم یافته است (دیلز ۱۹۷۷: ۱۰۱-۱۰۴). با توجه به مشکلات لایه‌نگاری سرخ‌داغ که بسیاری از اطلاعات آن از طریق حفر یک تونل افقی (Operation D) در تختگاه خشتی حاصل شده و بنابراین از نظر لایه‌نگاری قابل اعتماد نیست، بعدها مواد حاصل از این کاوش مورد بازبینی قرار گرفت و رولان بز نوال و آتری-پل فرانکفورت براساس برخی یافته‌ها از جمله خمره‌های با کف قالبی احتمال می‌دهند تختگاه خشتی در این استقرارگاه مربوط به عصر مفرغ باشد (بز نوال و فرانکفورت ۱۹۹۴).

در کاوش‌های سرخ‌داغ دو نوع سفال منقوش پیدا شد که دیلز به نخستین مرحله استقرار (هم‌دوره با ساخت تختگاه خشتی) نسبت داده و با همفکری کایلر یانگ به دوره ماد-هخامنشی تاریخ‌گذاری کرده است: سفال گونه الف ۲ (Type A-2) که تعداد آن بیشتر و گونه الف ۳ (Type A-3) که نادر بود. سفال منقوش گونه الف ۲ نه تنها با سفال منقوش به‌دست‌آمده از محوطه‌های عصر آهن دشت سار و تار در همین منطقه فرق دارد (آلن و تروس‌دیل ۲۰۱۹: ۴۷)، بلکه همان‌طور که دیلز هم ذکر کرده (۱۹۷۷: ۹۵) با وجود شباهت کلی به «فرهنگ‌های سفال دست‌ساز منقوش» خراسان بزرگ (سفال یازتپه، تیلیا تپه، کوچوک تپه و حتی سفال دوره ۵ در مُندیگک)، از این فرهنگ هم متمایز است و سبک محلی خاص خود را نشان می‌دهد (تصویر ۱۰، شماره‌های ۷-۱۰ و تصویر ۱۲

شماره‌های ۱-۸). شاید بتوان به پیروی از مگی (۲۰۰۴) تاحدی سفال منقوش گونه الف ۲ را با سفال منقوش دوره ۲ در تپه یحیی (هخامنشی و پساهاخامنشی) مقایسه کرد. اما سفال گونه الف ۳ در سرخ‌داغ که سفالی نادر است، کاملاً به سفال عصر آهن در دشت سار و تار شباهت دارد. سفال منقوش عصر آهن مشابه سفال‌های به‌دست‌آمده از منطقه سار و تار، علاوه بر سرخ‌داغ در سفیدداغ در همان نزدیکی پیدا شده است. سفیدداغ یک تپه بزرگ در نزدیکی سرخ‌داغ در شرق روستای نادعلی است که والتر فیرویس در سال ۱۹۵۱ ضمن بررسی این منطقه بازدید کرده و چند قطعه سفال منقوش عصر آهن از هر دو تپه نادعلی منتشر کرده (فیرویس ۱۹۶۱: ۴۸، تصویر ۱۵، ۱۷ و ۱۹) که آلن و تروسدیل نمونه‌های منتشر شده را با سفال قلعه ۱۶۹ مشابه می‌دانند (۲۰۱۹: ۴۷). به‌نظر این پژوهشگران، نادر بودن این گونه سفال چرخ‌ساز منقوش در کاوش سرخ‌داغ و پیدا شدن این گونه از سطح سفیدداغ به‌احتمال حاکی از وجود استقرار عصر آهن قدیم در سفیدداغ است و ادعای بزینوال و فرانکفورت که سرخ‌داغ را تختگاهی از عصر مفرغ می‌دانند که در دوره بعد دوباره استفاده شده، این فرض را پذیرفتنی‌تر می‌کند (آلن و تروسدیل ۲۰۱۹: ۴۷).

در بخش‌های غربی‌تر سیستان افغانستان، در ولایت قندهار، «فرهنگ سفال دست‌ساز منقوش» عصر آهن از نوع مرتبط با فرهنگ یاز-تیلیا و کوچوک تپه (نیمه دوم هزاره ۲ پم) در تعدادی از محوطه‌ها از جمله در مُندیگک (دوره ۵) شناسایی شده است (کازال ۱۹۶۱). سفال عصر آهن در دوره پنجم مُندیگک سفالی دست‌ساز با پوشش گلی قرمز و نقوش هندسی به رنگ ارغوانی تیره یا اخرازی است (تصویر ۱۲، شماره‌های ۹-۱۰) که اصولاً با سفال منقوش چرخ‌ساز در سیستان افغانی (منطقه سار و تار) قابل مقایسه نیست (آلن و تروسدیل ۲۰۱۹: ۶۱). به عقیده برخی پژوهشگران سفال منقوش عصر آهن در مُندیگک از نظر شکل ظروف و الگوی نقوش با سفال «فرهنگ خوست» در ازبکستان شباهت کلی دارد (کازال ۱۹۶۱: ۱۰۴؛ زادنیروفسکی ۱۹۷۸: ۱۸۰-۱۸۱؛ لیونه ۲۰۰۷: ۶۷) ولی برخی نقوش از جمله نقوش دالبری، خطوط مواج عمودی، مثلث‌های متصل و کشیده و نیز شکل برخی ظروف مُندیگک با فرهنگ خوست یا سایر «فرهنگ‌های سفال دست‌ساز منقوش» مناطق بلخ و مرو (خراسان بزرگ) شباهت چندانی ندارد و بیشتر ملهم از فرهنگ‌های بومی پیشین است. در مقایسه با فرهنگ‌های عصر آهن خراسان بزرگ که سفال منقوش معمولاً بین ۱۰ تا ۱۵ درصد از کل سفال‌ها را تشکیل می‌دهد، در مُندیگک تعداد سفال منقوش بیشتر است و حدود ۳۲ درصد از سفال‌ها منقوش هستند. شاید تعداد بیشتر سفال منقوش در فرهنگ عصر آهن این منطقه

نشان‌دهنده گرایش محلی به سنت سفال منقوش تمدن هلمند در عصر مفرغ باشد، هرچند چنین گرایشی در سفال ظریف و منقوش عصر آهن در منطقه سیستان افغانستان قابل استنتاج نیست.



تصویر ۱۲. نمونه سفال منقوش عصر آهن از جنوب افغانستان و شمال غرب پاکستان. ۱-۸. نادعلی سیستان (دیلز © ۱۹۹۷)، ۹-۱۰. مُندیگک، ۱۱. پیرک، ۱۲-۱۳. آکرا (فریدخان و همکاران © ۲۰۰۰).

در مناطق جنوبی‌تر، در سرحدات جنوبی افغانستان و مرز با پاکستان آثار فرهنگ‌های عصر آهن قدیم (اواخر هزاره ۲ و اوایل هزاره اول پ.م) در دره‌های پیشاور و سوات پاکستان در فرهنگ گورهای گنداره و سنت سفال خاکستری منقوش و سفال خاکستری بدون نقش تبلور یافته است. فرهنگ سفال خاکستری منقوش که پس از فروپاشی تمدن هاراپا در بخش‌های بزرگی از شبه قاره هند و پاکستان، از جمله در دشت‌های گنگ و دره رود گهگر، رواج یافته به حدود ۸۰۰-۱۱۰۰ پ.م تاریخ‌گذاری شده و به جوامع کوچک روستایی با اقتصاد کشاورزی نسبت داده شده است (لعل ۱۹۹۲: ۴۴۲-۴۴۳).
 ۴۴۳). براج باسی لعل ابتدا به دلایلی از جمله پیدا شدن بقایای اسب در فرهنگ سفال خاکستری و ظهور فلز آهن در این دوره، این فرهنگ را به اقوام آریایی نسبت داده ولی بعد از انتقادات پژوهشگرانی همچون چاکرپریتی، تاپار و شِفر، در این فرضیه بازنگری کرد و حضور عناصر جدید فرهنگی را نه محصول تازه‌واردان آریایی، بلکه حاصل تداوم فرهنگی و تجارت با مناطق اطراف دانست (۱۹۹۷):

۲۸۱-۲۸۷). سفال ظریف خاکستری منقوش در پاکستان شکل های بومی دارد و سطح آن با نقوش هندسی به رنگ سیاه تزیین شده و هیچ گونه شباهتی به سفال های هم دوره در آسیای میانه و فلات ایران ندارد (تصویر ۱۳). به احتمال زیاد باید ریشه این سنت سفالی را در فرهنگ های بومی منطقه هند جست (براینت ۲۰۰۱). علاوه بر این نوع سفال خاکستری منقوش، یک نوع سفال خاکستری بدون نقش، گاهی تزیین شده با خطوط داغدار یا با نقوش برجسته یا کنده در مناطقی از دره سوات پاکستان از جمله در علی گرامه، کاتیلی، لوی بنر و بُت کیره پیدا شده که با دوره ۳ تپه حصار و برخی سفالینه های عصر آهن قدیم در شمال و شمال غرب ایران (حسنلو، مارلیک) مقایسه و به ربع پایانی هزاره ۲ پم نسبت داده شده اند (استاکول ۱۹۷۰).



تصویر ۱۳. نمونه سفال خاکستری منقوش عصر آهن از دره رود سند در موزه متوره (بالا) و موزه ملی دهلی نو (پایین).

در مناطق جنوبی‌تر، در بخش‌هایی از فلات بلوچستان نیز آثاری از عصر آهن پیدا شده است. آثار عصر آهن در محدوده بلوچستان ایران محدود به سفالینه‌های کشف شده در سواحل مکران و گورهایی است که اورال اشتاین در فنوج و دمب‌کوه کاوش کرده و شامل ظروف سفالی از جمله قوری‌های لوله استوانه‌ای است که به عصر آهن ۲ قابل تاریخ‌گذاری‌اند (اشتاین ۱۹۳۷: لوح ۳؛ مگی ۲۰۰۴). با وجودی‌که تاکنون آثاری از استقرارگاه‌های عصر آهن قدیم در بلوچستان ایران پیدا نشده، آثار مراحل اولیه عصر آهن در دشت کچی، در بلوچستان پاکستان در دست‌کم در تپه پیرک کاوش شده است. تپه پیرک که بین سال‌های ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۴ به سرپرستی ژان-ماری کازال و سپس ژان-فرانسوا ژریژ کاوش شده یک استقرارگاه دوره «پساشهرنشینی» و عصر آهن است که بین ۱۷۰۰ تا ۷۰۰ پم (دوره پیشا هخامنشی) به‌طور پیوسته مسکونی بوده است (ژریژ و همکاران ۱۹۷۹).

کاوشگران پیرک را بقایای یک استقرارگاه کشاورزی می‌دانند که در دوران «پساشهرنشینی» با بهره‌گیری از روش‌های آبیاری رشد یافته و به گواهی معماری خوش‌ساخت و ابعاد استقرارگاه به مقیاس شهری نزدیک شده بود. با وجودی‌که شواهد نشان داده پیرک در تمام دوران آبادی مداوم فرهنگی داشته، پیدا شدن مجسمه‌های اسب و سوار در بین یافته‌ها حاکی از حضور مردم هندوآریایی در اینجا تلقی کرده‌اند (ژریژ ۱۹۷۹). در توالی پیرک، دوره دوم (سده ۱۳-۱۲ پم) مربوط به عصر آهن قدیم است که سفال مشخصه آن نوعی سفال دست‌ساز منقوش چندرنگ است. با وجودی‌که سفال دست‌ساز منقوش در دوره قبل هم وجود داشت، ولی در این دوره نقوش چندرنگ بر سفال دست‌ساز ظاهر شده و علاوه بر این سفال چرخ‌ساز هم تولید می‌شد. در دوره ۳ نیز تولید همین نوع سفال ادامه یافته و اشیای آهنی هم از اواخر سده ۱۲ یا اوایل سده ۱۱ پم ظهور کرده‌اند. همان‌طور که کاوشگران پیرک اذعان کرده‌اند (ژریژ و همکاران ۱۹۷۹)، سفال منقوش عصر آهن پیرک در مناطق مجاور نمونه مشابه ندارد و فقط شباهت کلی با سفال بلوچستان در هزاره ۳ پم به ذهن می‌رسد، ولی ساریانیدی (۲۰۰۷: ۱۳۷) این گونه سفال منقوش پیرک را با سفال منقوش نوع یاز در تیلیا تپه از یک خانواده می‌داند و حضور تعدادی سفال خاکستری در کنار این نوع سفال منقوش در هر دو محل را حاکی از آن دانسته که سنت سفال دست‌ساز منقوش در این دو محوطه «دو شاخه از یک ریشه واحد» است. همچنین لوبلیه (۲۰۱۷: ۱۵۸) سفال منقوش پیرک را تا حدی با «فرهنگ سفال دست‌ساز منقوش» در آسیای میانه و به‌ویژه در محوطه‌هایی چون تیلیا تپه و اُلغ تپه قابل مقایسه می‌داند ولی تردیدی نیست که هیچ ارتباطی بین سفال دست‌ساز منقوش پیرک با سفال منقوش ظریف و چرخ‌ساز سیستان افغانستان وجود ندارد.

برآیند

در اواخر عصر مفرغ و پس از فروپاشی تمدن شهرنشینی در شمال شرق ایران و آسیای میانه دو فرهنگ متمایز عصر آهن در نیمه هزاره دوم (حدود ۱۴۵۰/۱۵۰۰-۱۳۰۰ پم) در این منطقه شکل گرفت و توسعه یافت: فرهنگ سفال خاکستری چرخساز دهستان باستان و فرهنگ سفال دستساز منقوش یاز ۱ و فرهنگ‌های مرتبط به آن.

مجموعه فرهنگی دهستان چند سده پس از پایان فرهنگ‌های پیشرفته شهرنشینی عصر مفرغ در ۱۶۰۰-۱۷۰۰ پم در منطقه ورکان آشکار شد و علاوه بر دشت مصریان، استپ‌های ترکمن صحرا و بخش‌هایی از دشت گرگان، در مناطق کوهستانی غرب خراسان نیز گسترش یافت. مشخصه فرهنگ دهستان سفال خاکستری ظریف چرخساز و صیقل‌دار و بهره‌گیری از نظام‌های پیچیده آبیاری و محوطه‌های بارودار احاطه شده با مناطق استقراری کوچک‌تر است. در تمام مناطق تحت نفوذ فرهنگ دهستان، یا سابقه سکونت پیش از رواج این فرهنگ وجود ندارد (مانند دشت مصریان) یا رواج آن توأم با یک مرحله رشد جمعیتی یا افزایش تعداد استقرارگاه‌هاست (مانند دشت سملقان) که به احتمال زیاد از ورود جمعیت جدید به این مناطق حکایت دارد. شباهت گونه‌شناسی و فنی سفال نوع دهستان به سفال‌های عصر مفرغ پایانی (سومبار، شاه‌تپه و حصار) از یک سو و سنت‌های سفالی عصر آهن قدیم در مرکز فلات نشان می‌دهد، همان‌طور که پژوهشگران دیگر دریافته‌اند، ریشه این فرهنگ در سنت سفال خاکستری داغدار شمال شرق ایران در مفرغ پایانی قرا دارد و اینکه فرهنگ دهستان با سفال خاکستری عصر آهن در دامنه‌های جنوبی البرز در مرکز فلات ایران ارتباط دارد.

همزمان با فرهنگ دهستان و در شرق این حوزه فرهنگی، مجموعه فرهنگ‌های سفال دستساز منقوش نوع یاز و فرهنگ‌های مرتبط به آن شکوفا بود که در تمام دامنه‌های شمالی و جنوبی کپه‌داغ، از دره اترک در جنوب گرفته تا دشت‌های مرو و حتی تا بلخ گسترش یافته و آثار نفوذ آن به دامنه‌های البرز جنوبی و منطقه حاشیه کویر مرکزی در دشت‌های جاجرم و اسفراین در غرب خراسان هم رسیده بود. این سنت سفال دستساز منقوش در مناطق مختلف خراسان بزرگ خصیصه‌های محلی و بومی متنوعی نشان می‌دهد که باید ریشه این تفاوت‌ها را در سنت‌های فرهنگی رایج در همان منطقه در دوران قبل جست. این فرهنگ در مناطق شمالی‌تر، در دلتای باستانی مرغاب و بلخ و نیز در دره‌های اترک شرقی و حوزه کالشور در جنوب البرز شرقی، بی‌گمان از فرهنگ‌های عصر مفرغ نمازگاه و سفال مردمان استپ (آندرونو) تأثیراتی گرفته و در مناطق جنوبی‌تر، در سیستان افغانستان (مندیگک ۵) و بلوچستان پاکستان (پیرک ۲) از تمدن هلمند.

با وجود این تفاوت‌های منطقه‌ای، به نظر می‌رسد فرهنگ‌های سفال دست‌ساز منقوش عصر آهن در ایران شرقی به یک جامعه فرهنگی واحد تعلق داشته که می‌توان برایش هویتی مستقل قائل شد. برخی از پژوهشگران مایلند این جامعه فرهنگی را به کوچروهای هندوایرانی نسبت دهند که در این دوره به یکجانشینی روی آورده‌اند.

در مناطق جنوب‌شرقی ایران، در استان‌های کرمان و سیستان و بلوچستان شواهد عصر آهن تا حد زیادی ناشناخته مانده است.

در توالی تپه یحیی در پایان دوره ۴ الف (حدود ۱۴۰۰ پم) تا شروع دوره ۳ (حدود ۸۰۰ پم) نزدیک به ۶۰۰ سال وقفه دیده می‌شود و در تمام عصر آهن قدیم این استقرارگاه متروک بوده است. در سایر مناطق کرمان نیز شواهد روشنی از استقرارهای عصر آهن قدیم پیدا نشده است. برخی از پژوهشگران کاهش شدید یا از بین رفتن استقرارگاه‌ها در نیمه دوم هزاره دوم پم در منطقه کرمان و جنوب شرقی ایران را حاصل تغییرات اقلیمی قلمداد می‌کنند. این پژوهشگران براساس نتایج آزمایش‌های رسوب‌شناختی «دریای عرب» که نشان می‌دهد حدفاصل ۱۹۰۰ تا ۱۱۰۰ پم یکی از دوره‌های تشدید باران‌های موسمی زمستانه بوده چنین مطرح می‌کنند که افزایش چشمگیر بارندگی در شبه قاره هند، سواحل جنوب شرقی ایران و شبه جزیره عربستان (عمان و امارات متحده عربی) به احتمال باعث شکل‌گیری الگوی استقراری جدیدی در این مناطق شده است (مگی ۲۰۰۴: ۷۷-۷۸). به عقیده پیتز مگی نظام استقرارها در این الگو بسیار پراکنده بوده و برخلاف دوره‌های قبل که یک مکان مرکزی و مهم با مبنای کشاورزی و آبیاری نقش اصلی را ایفا می‌کرد، جوامع تخصصی کوچک‌تر شکل گرفت که مبنای اقتصاد آنها را استخراج منابع محلی تشکیل می‌داد (مگی ۲۰۰۴: ۷۸). او حدس می‌زند این استقرارگاه‌های کوچک به دلیل ساختار متفاوتی که داشتند نسبت به استقرارگاه‌های بزرگ‌تر با مبنای کشاورزی که باعث انباشت لایه‌های استقراری و شکل‌گیری تپه‌های برجسته، گاه همراه با احداث تختگاه‌های مصنوعی می‌شد، آثار کمتری برجای گذاشته و بقایای برجای مانده از آنها نیز در بررسی‌های باستان‌شناسی قابل مشاهده نیست و فعلاً نمی‌توان آثاری از آنها در سطح زمین مشاهده کرد.

با وجود این پس از سده ۸ پم، استقرارگاه‌های عصر آهن را می‌توان در بررسی‌های میدانی شناسایی کرد و از این پس تعداد استقرارگاه‌های قابل مشاهده به سرعت افزایش یافته است. مگی این افزایش مکان‌های استقراری قابل شناسایی در برنامه‌های باستان‌شناسی را باز هم با تغییرات اقلیمی مرتبط دانسته و حاصل خشکی اقلیم پس از ۱۱۰۰ پم و در نتیجه، ابداع فناوری قنات برای رفع مشکل آب می‌داند (مگی ۲۰۱۳؛ ۲۰۰۴). به عقیده او استقرارگاه‌های جدیدتر از ۱۱۰۰ پم در جنوب شرقی شبه جزیره

عربستان بر مبنای آبیاری با قنات اداره می‌شد و رواج این فناوری از یک سو باعث تشکیل استقرارگاه‌های بزرگ‌تر و از سوی دیگر با توجه به هزینه‌های اجتماعی مورد نیاز از قبیل نیروی کار و... برای ایجاد و نگهداری باعث شکل‌گیری نخبگان اجتماعی، طبقه حاکم و در نتیجه یک جامعه پیچیده می‌شد (۲۰۰۴: ۷۸). با وجودی که این مدل براساس داده‌های باستان‌شناسی مناطق شرقی شبه جزیره عربستان (امارات متحده عربی و عمان) حاصل شده و شاید با منطقه جنوب شرقی ایران همخوانی نداشته باشد، ولی مگی حدس می‌زند با توجه به قدمت استفاده از قنات در منطقه کرمان و نیز روابط تجاری این منطقه با سواحل عربی خلیج فارس در هزاره اول پم، شاید استفاده از فناوری قنات در دوباره مسکونی شدن تپه یحیی در دوره ۳ (۸۰۰-۶۵۰ پم) و شکل‌گیری استقرارگاه‌های دیگر در منطقه در هزاره اول پم نقش داشته است (مگی ۲۰۱۳؛ مگی ۲۰۰۴: ۷۸).

در مناطق شرقی‌تر، در سیستان و بلوچستان ایران اوضاع از این هم دشوارتر است: در این منطقه وسیع در حدفاصل دوره ۴ شهرسوخته (حدود ۲۰۰۰ پم) تا تأسیس شهر هخامنشی دهانه غلامان هیچ مکان استقراری پیدا نشده است. این درحالی است که در مناطق بالادست رود هلمند، پس از وقفه‌ای کوتاه در پایان عصر مفرغ، استقرارگاه‌های عصر آهن قدیم از حدود ۱۲۰۰ پم در دشت سار و تار در سیستان افغانستان شناسایی شده است. از قرار معلوم، ایجاد وقفه استقراری در نیمه هزاره ۲ پم و شروع مجدد استقرارها در ربع آخر این هزاره و نوسان‌های ایجاد شده در تراکم جمعیتی منطقه سیستان افغانستان مربوط به عوامل جغرافیایی، به‌ویژه تغییرات اقلیمی و مسائل آب شناختی از قبیل تغییر بستر رودها بوده است (آلن و تروسدیل ۲۰۱۷، ۲۰۱۹). همچنین شاید بتوان پیدا نشدن استقرارگاه‌های عصر آهن قدیم در سیستان و بلوچستان ایران را ناشی از تغییر در ساختارهای اجتماعی و الگوهای استقرار در آغاز عصر آهن دانست که بقایای برجای مانده از آنها در حال حاضر قابل شناسایی نیست یا در اثر عوامل جغرافیایی مختلف از جمله تغییر بستر رودخانه یا وزش بادهای ۱۲۰ روزه از بین رفته یا از دید پنهان شده است. طبیعی است که در اقلیمی همچون سیستان، چرخه رسوب‌گذاری لای با سیلاب و فرسایش بادی و شن‌های روان، باعث شود بعضی محوطه‌ها از بین بروند یا در زیر رسوبات دفن شود و در نتیجه فقط مکان‌هایی که نهشته‌های زیاد و ارتفاع بلندتر دارند شناسایی شوند (آلن و تروسدیل ۲۰۱۷).

با وجودی که دوران «پساشهرنشینی» در سراسر منطقه جنوب شرقی ایران، دره رود سند و بلوچستان پاکستان و سیستان افغانستان آشکارا نشان‌دهنده یک مرحله افول و از بین رفتن پیچیدگی‌های اجتماعی است، ولی باید به یاد داشت که آثار عصر آهن قدیم در بخش‌های بزرگی از این حوزه فرهنگی به شکل تنوع حیرت‌آوری از فرهنگ‌های محلی از جمله «فرهنگ گورهای گنداره»، «فرهنگ جوکار»، «فرهنگ

گورستان H)، «فرهنگ سفال خاکستری منقوش» و «فرهنگ‌های سفال دست‌ساز منقوش» وجود داشته و حاکی از تغییر سازمان اجتماعی-اقتصادی جوامع این منطقه در پایان عصر مفرغ و شکل‌گیری مراکز روستایی در آغاز عصر آهن است که با تلفیقی از سنت‌های بومی و عناصر وارداتی تا الحاق این مناطق به قلمرو شاهنشاهی هخامنشی به حیات خود ادامه دادند.

بی‌تردید تمرکز بررسی‌ها و کاوش‌های هدفمند در شرق ایران در آینده، تصویری روشن‌تر از سازمان سیاسی-اجتماعی جوامع عصر آهن در شرق ایران پیش‌رو خواهد گذاشت.

سپاسگزاری

از دوستان و همکاران گرامی آقایان علی موسوی و محمدتقی عطایی برای خواندن این مقاله و ارائه پیشنهادهای سودمند و از کریستین کُنارد پیلر برای دسترسی به چند منبع کتابشناختی سپاسگزارم. ناگفته پیداست، هرگونه کاستی و خطایی در این نوشته راه یافته، نویسنده به‌تنهایی مسئول آن است.

کتاب‌نامه

الف) فارسی

اسکندری، نصیر، (۱۳۹۱). ارزیابی گاهنگاری محوطه کنارصنندل شمالی و سازه‌خشتی پله‌ای آن، پیام باستان‌شناس، سال نهم، شماره هجدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۱: ۶۹-۷۶.

باصفا، حسن، (۱۳۹۶). تبیین فرهنگ‌های دوره آهن دشت نیشابور براساس مواد فرهنگی تپه تیغ مهره، جامعه‌شناسی تاریخی، سال نهم، شماره ۱: ۱-۱۸.

پاتس، تیموتی. (۱۳۹۷). ایران در اسناد میان‌رودانی، ترجمه‌خشایار بهاری، تهران: نشر فرزاد روز.

شریفی هولایی، عبدالمطلب ۱۳۹۶. پژوهش‌های باستان‌شناسی گورستان عصر آهن گنداب شه‌میرزاد، استان سمنان، مطالعات باستان‌شناسی پارسه: ۴۹-۶۰.

عباسی، قربانعلی. (۱۳۹۰). گزارش پایانی کاوش‌های باستان‌شناختی نرگس تپه دشت گرگان، تهران: نقش جهان.

عباسی، قربانعلی ۱۳۹۴. دستاوردهای باستان‌شناسی دشت گرگان بزرگ (ورکان)، تهران: نشر ایران‌نگار.

عطایی، محمدتقی. (۱۳۹۸). نظریه‌ای بر شکل‌گیری شاهنشاهی هخامنشی: از پرسوا به پارسه، در: مجموعه مقالات همایش بین‌المللی عصر آهن در غرب ایران و مناطق همجوار، جلد ۱، به‌کوشش یوسف حسن‌زاده، علی‌اکبر وحدتی و زاهد کریمی، تهران: پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی و گردشگری، اداره کل میراث فرهنگی کردستان و موزه ملی ایران: ۵۲۱-۵۹۳.

عطایی، محمدتقی و زارع، شهرام، (۱۳۹۵). بم در نیمه نخست هزاره یکم پم؛ نشانه‌هایی از تکوین قدرت در ایران شرقی، باستان‌پژوهی (دوره جدید)، سال نهم، شماره ۱۹-۱۸، پاییز ۱۳۹۵: ۷۶-۹۲.

عطایی، محمدتقی و زارع، شهرام، ۱۳۹۸. غیبت «حق مؤلف» و نکته‌هایی چند درباره «هیت باستان‌شناسی ایرانی-فرانسوی در بم»، مجله باستان‌شناسی، پژوهشکده باستان‌شناسی، دوره ۳، شماره ۲، شماره پیاپی: ۱۱۱-۱۱۶.

رفیعی علوی، بابک. (۱۳۹۸). پیشنهادی برای آغاز عصر آهن در نیمه غربی فلات ایران از دیدگاه مطالعات باستان‌شناسی ایلام، در: مجموعه مقالات همایش بین‌المللی عصر آهن در غرب ایران و مناطق همجوار، جلد ۱، به کوشش یوسف حسن‌زاده، علی‌اکبر وحدتی و زاهد کریمی، تهران: پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی و گردشگری، اداره کل میراث فرهنگی کردستان و موزه ملی ایران، ۴۳۸-۴۵۵.

روستایی، کورش. (۱۳۸۹). توسعه و تحول استقرارها در منطقه شاهرود، مجله باستان‌شناسی و تاریخ، سال بیست و چهارم، شماره اول، پاییز و زمستان ۱۳۸۸، شماره پیاپی ۴۷: ۳-۳۵.

طلایی، حسن. (۱۳۸۷). عصر آهن ایران، تهران: انتشارات سمت.

طلایی، حسن. (۱۳۸۳). باستان‌شناسی و هنر ایران در هزاره اول قبل از میلاد، تهران: انتشارات سمت.

کامبخش فرد، سیف‌الله. (۱۳۷۰). تهران سه هزار و دویست ساله براساس کاوش‌های باستان‌شناسی، تهران: نشر فضا.

ماسکارلا، اسکار وایت. (۱۳۸۳). شمال غرب ایران در گذر از عصر مفرغ به آهن، ترجمه علی‌اکبر وحدتی، مجله باستان‌پژوهی، شماره ۱۳: ۶۲-۷۴.

مدودسکایا، یانا. (۱۳۸۳). ایران در عصر آهن ۱، ترجمه علی‌اکبر وحدتی، تهران: پژوهشکده باستان‌شناسی، سازمان میراث فرهنگی کشور.

ملک‌شهمیرزادی، صادق و نوکنده، جبرئیل. (۱۳۷۹). آق تپه، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.

وحدتی، علی‌اکبر. (۱۳۹۴). عصر مفرغ و آهن در خراسان (۳۰۰۰-۵۰۰ پم)، در: گذری بر باستان‌شناسی خراسان، گزیده‌ای از یافته‌های باستان‌شناختی، نفایس تاریخی-فرهنگی خراسان، به کوشش میثم لباف خانیکی، تهران: سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری: تهران، ۳۷-۴۷.

ب) نافرسی

- Allen, M., and Trousdale, W. B., 2019. Early Iron Age culture of Sistan, Afghanistan. *Afghanistan 2* (1): 29-69.
- Arne, T. J. 1945. *Excavations at Shah Tepe, Iran*. Reports from the Scientific Expedition to the North Western Provinces of China 27, Stockholm.
- Askarov, A. 1992. The beginning of the Iron Age in Transoxania. In: Dani, A.H. & Masson, V.M. (eds.), *History of Civilizations of Central Asia*. 1: 441-58. Paris: UNESCO.
- Bendezu-Sarmiento, J. and Lhuillier, J. 2011. Iron Age in Turkmenistan: Ulug-Depe in the Kopetdagh Piedmont. In: M. Mamedow (ed.), *Historical and Cultural sites of Turkmenistan. Discoveries, Researches and restoration for 20 years of independence*, Turkmen state publishing service.
- Besenal, R. - Francfort, H.-P. 1994. The Nad-i Ali 'Surkh Dagh': A Bronze Age Monumental Platform in Central Asia?. In: J.M. Kenoyer (ed.), *From Sumer to Meluhha: Contributions to the Archaeology of South and West Asia in Memory of George F. Dales, Jr.* (Wisconsin Archaeological Reports 3), Madison 1994: 3-14.
- Biscione, R. 1977. The Crisis of Central Asian Urbanisation in the XI millennium B.C. and Villages as an Alternative System. In: J. Deshayes (ed.), *Le Plateau Iranien et l'Asie Centrale des origines a la conquête islamique*, Colloques internationaux du CNRS 567, Paris: 112-27.

- Biscione, R. 1977 (unpublished). The testing-pit at Tepe Yam, Upper Atrek Valley, Xorāsān. Unpublished report 1977.
- Biscione, R. and Vahdati, A. 2019. The diffusion of Bactria-Margiana Archaeological Complex in Eastern Iran: new evidence and considerations. In: N. Boroffka, E. Luneau, M. Teufer (eds.), proceedings of the international conference on *Farmers, Traders, and Herders: The Bronze Age in central Asia and Khorasan* (3rd-2nd millennium BCE), 30th November-1st December 2015, Eurasien-Abteilung, Deutsches Archäologisches Institut, Berlin.
- Biscione, R. and Vahdati, A. 2020. The BMAC Presence in Eastern Iran: State of Affairs in December 2018. Towards the Greater Khorasan Civilization?. In: B. Lyonnet and N. Dubova (eds.), *The World of the Oxus Civilization*, Part 3: The Surrounding Areas, Routledge. pp. 527-550.
- Boroffka, N., Sverchkov, G. O., and M. Leonid 2013. The Jaz II and III period pottery. Classification and chronology viewed from Bandykhan, Southern Uzbekistan. In: Marcin Wagner (ed.), *Pottery chronology of the Early Iron Age in Central Asia*, Kazimierz Michałowski Foundation, Institute of Archaeology, University of Warsaw: 49-74
- Boucharlat, R., H.-P. Francfort and O. Lecomte. 2005. The Citadel of Ulug-Depe and the Iron Age Archaeological Sequence in Southern Central Asia. *Iranica Antiqua* XL: 479-514.
- Bryant, E. 2001. *The Quest for the Origins of Vedic Culture*. Oxford University Press.
- Buławka, N. and Kaim, B. 2016. The Iron Age in Serakhs Oasis (Turkmenistan). The Preliminary Results of the Application of Geographic Information System in the Study of the Settlement Pattern of the Earliest Confirmed Occupation of the Oasis. In: S. Campana, R. Scopigno, G. Carpentiero, & M. Cirillo (eds.), *Proceedings of the 43rd Annual Conference on Computer Applications and Quantitative Methods in Archaeology*, Volume 2: 791-801, Oxford: Archaeopress.
- Buławka, N. 2018. Settlement patterns of the Yaz culture in the deltas of the Tedzhen River in Turkmenistan. In: J. Lhuillier and N. Boroffka (eds.), *A Millennium of History The Iron Age in southern Central Asia (2nd and 1st Millennia BC)*. *Proceedings of the conference held in Berlin (June 23-25, 2014)*, Dedicated to the memory of Viktor Ivanovich Sarianidi, Dietrich Reimer Verlag, Berlin: 143-158.
- Burney, C. A. and D. M. Lang. 1971. *The peoples of the hills*. New York, Praeger.
- Caldwell, J. R. (ed.) 1967. *Investigations at Tal-i Iblis*. Illinois State Museum Preliminary Reports 9. Springfield: Illinois State Museum Society.
- Caldwell, J. R., and Sarraf, M. R. 1967. Exploration of Excavation Area B. In: J. R. Caldwell (ed.), *Investigations at Tal-i Iblis*, pp. 272-308. Illinois State Museum Preliminary Reports 9. Springfield: Illinois State Museum Society.
- Casal, J-M. 1961. *Fouilles de Mundigak*. Mémoires de la Délégation archéologique française en Afghanistan XVII. Paris.
- Cleuziou, S. 1985, L'age du fer a Tureng Tepe et ses relations avec l'asie centrale. In: J.-C. Gardin (ed.), *L'archtologie de la Bactriane ancienne* (Actes du Colleeue Franco-Sovietique, Dushanbe, 27 Octobre - 3 Novembre (1982) Paris:175-185.
- Crawford, V. 1963. Beside the Kara Su. *The Metropolitan Museum of Art Bulletin* 22: 263-73.

- Dales, G. 1977. *New Excavations at Nad-i Ali (Sorkh Dagh) Afghanistan*. Berkeley: Department of Anthropology.
- Dani, A.H. 1992. Pastoral-agricultural tribes of Pakistan in the post-Indus period. In: Dani, A.H. & Masson, V.M. (eds.), *History of civilizations of Central Asia, Volume I: The dawn of civilization: earliest times to 700 BC*: 395–419. Paris: UNESCO.
- Danty, M. D. 2013. The Late Bronze and Early Iron Age in Northwestern Iran. In: D. T. Potts (ed), *The Oxford Handbook of Ancient Iran*, Oxford, University Press.
- Deshayes, J. 1967. Aux confins des steppes d'Asie Centrale, un foyer de civilisation indo-européenne: Tureng Tepe. *Archaeologia* 18: 33-37.
- Deshayes, Jean. 1968. Tureng Tepe and the Plain of Gorgan in the Bronze Age. *Archaeologia* 1: 35–38.
- Deshayes, Jean. 1972. Tureng Tepe et la période Hissar IIIc. *Memorial Volume of the Vth International Congress of Iranian Art and Archaeology*, Vol.1, Ministry of Culture and Arts, Tehran: 34-38.
- Dyson, R. H., 1965. Problems of Protohistoric Iran as seen from Hasanlu. *Journal of Near Eastern Studies* 24: 193-217.
- Ehlers, Eckart. 2002. Gorgān ii. Dašt-e Gorgān. *Encyclopaedia Iranica*, XI/2, pp. 142-145, available online at <http://www.iranicaonline.org/articles/gorgan-ii> (accessed on 30 December 2012).
- Fairservis, W. A. JR. 1961. *Archaeological Studies in the Seistan basin of southwestern Afghanistan and eastern Iran*. Vol. 48, part 1: Anthropological papers of the American Museum of Natural History: New York.
- Francfort, H.-P. 1994. The Central Asian dimension of the symbolic system in Bactria and Margiana. *Antiquity*, 68:406-18.
- Francfort, H.-P. 2001. The cultures with painted ceramics of south Central Asia and their relations with the northeastern steppe zone (late 2nd-early 1st millennium BC). In: R. Eichmann and H. Parzinger (Hrsg.), *Migration und Kulturtransfer*, Bonn: 221-236.
- Francfort, H.-P. 2005. Asie Centrale. In: P. Briant, R. Bouchardat (eds.), *L'archéologie de l'empire achéménide: nouvelles recherches*, Paris: 313–352.
- Fouache, É. Francfort, H.-P., Cosandey, C., Adle, Ch. Bendezu-Sarmiento, J., et Vahdati, A., 2013. Les régions de Bam et de Sabzevar (Iran): une évolution dans l'implantation des sites archéologiques et dans la gestion des ressources en eau compatible avec l'hypothèse d'une aridification croissante du climat entre 2500-1900 BC, *L'Archéologie française en Asie centrale: Nouvelles recherches et enjeux socioculturels* (sous la direction de J. Bendezu-Sarmiento), De Boccard, Paris: 559-579.
- Genito B. 1998. The Iron age in Merv oasis. In: A. Gubaev, G.A. Koshelenko, M. Tosi (eds.), *The Archaeological Map of the Murghab Delta. Preliminary Reports 1990-1995*, (Reports and Memoirs, vol. Series Minor Vol. III), Rome, Istituto Italiano per l'Africa e l'Oriente. Centro Scavi e Ricerche Archeologiche: 89-96.
- Ghirshman, R. 1942. Fouilles de Nad-i Ali dans le Seistan Afghan. *Revue des Arts Asiatiques* 13 (1): 10-22.
- Ghirshman, R. 1977. *L'Iran et la migration des Indo-Aryens et des Iraniens*. Leiden.

- Hiebert, F., and Dyson, R. H. Jr. 2002. Prehistoric Nishapur and the Frontier Between Central Asia and Iran. *Iranica Antiqua* 37: 113-149.
- Hiebert, F. T., and Lamberg-Karlovsky, C. C., 1992. Central Asia and the Indo-Iranian Borderlands. *Iran* 30:1-15.
- Jarrige, Jean-François, Marielle Santoni and Jean-François Enault. 1979. *Fouilles de Pirak*. Fouilles du Pakistan n° 2. Paris.
- Farid Khan, J. R. Knox, P. Magee, and K. D. Thomas with a contribution by C. Petrie. 2000. *Akra: The Ancient Capital of Bannu, North West Frontier Province, Pakistan*. Islamabad: Taxila Institute of Asian Civilisations.
- Khlopin. I. N. 1977. Les tombes de Sumbar - une clef pour l'harmonisation des chronologies des sites de l'époque du Bronze du sud de l'Asie Centrale et de l'Iran. In: J. Deshayes (ed.), *Le Plateau Iranien et l'Asie Centrale des origines à la conquête islamique*, Colloques internationaux du CNRS 567, Paris: 143-154.
- Kohl, P. L. (ed.). 1981. *The Bronze Age Civilization of Central Asia: Recent Soviet Discoveries*. Armonk, NY: M.E. Sharpe.
- Kohl, P. L. 1984. *Central Asia: Palaeolithic beginnings to the Iron Age*. Synthèse no. 14. Paris: Éditions Recherche sur les Civilisations.
- Kurbanov, A. 2010. *The Hephthalites: archaeological and Historical Analysis*. PhD thesis submitted to the Department of History and Cultural Studies of the Free University, Berlin.
- Kuz'mina, E. E. 2007. *The Origin of the Indo-Iranians*. Leiden Indo-European Etymological Dictionary Series 3, Leiden: Brill.
- Lal, B. B., 1992. The Painted Grey Ware Culture of the Iron Age. In: A.H. Dani and V.M. Masson (eds.), *History of Civilizations of Central Asia*, Vol. 1: 421-440. Paris: UNESCO.
- Lecomte, O., 2005. The Iron Age of Northern Hyrcania. *Iranica Antiqua* 40: 461-478.
- Lhuillier, J. 2010. *Le phénomène des "cultures à céramique modelée peinte" en Asie centrale dans l'évolution et la transformation des sociétés de la fin de l'âge du Bronze et du début de l'âge du Fer (IIe-Ier millénaire avant n.è.)*. Une synthèse comparative et régionale de la culture matérielle, Thèse de Doctorat de l'Université Paris I Panthéon-Sorbonne.
- Lhuillier, J. 2013. *Les cultures à céramique modelée peinte en Asie centrale méridionale. Dynamiques socio-culturelles à l'âge du Fer ancien (1500-1000 av. n.è.)*. Mémoires de la Mission Archéologique Française en Asie Centrale XIII. Paris.
- Lhuillier, J. 2015. What about the Relationships between the Sites with Painted Pottery North and South of Hindu-Kush during the Transition from the Bronze Age to the Early Iron Age? Reassessment of Data and New Perspectives. In: A. Didier, B. Mutin (eds.), *Man and Environment in Prehistoric and Protohistoric South Asia: New Perspectives*, Brepols Publishers n.v., Turnhout, Belgium, pp. 155-168.
- Litvinsky, B. A., 2006. Iron in Eastern Iran. *Encyclopaedia Iranica*, Vol. XIII, Fasc. 6, pp. 601-605.
- Lombard, P. 1989. Âges du Fer sans fer: le cas de la péninsule d'Oman au 1er millénaire avant J.-C. In: T. Fadh. (ed.), *L'Arabie préislamique et son environnement historique et culturel*, Université des Sciences Humaines de Strasbourg, pp.25-37.

- Lyonnet, Bertille. 2007. Sogdiane, Chach et Fergana à la fin de l'âge du Bronze et à l'âge du Fer. Questions autour de la céramique. In: Dinara A. Alimova and Shakir. R. Pidaev (eds.), *The Role of Margilan City in the History of World Civilisation*, Margilan: 67-71.
- Madjidzadeh, Y. 2008. Excavations at Konar Sandal in the Region of Jiroft in the Halil Basin: First Preliminary Report (2002-2008). *Iran* XLVI: 69-103.
- Mashkour, M., Tengberg, M., Shirazi, Z., Madjidzadeh, Y. 2013. Bio-Archaeological Studies at Konar Sandal, Halil Rud Basin, Southeastern Iran. *Journal of Environmental Archaeology* 18: 222-246.
- Masson, V. M. 1956. Pamyatniki kul'tury archaicheskogo Dakhistana v yugozapadnoy Turkmenii [Cultural Monuments of Archaic Dahistan in Southwest Turkmenistan], *JuTAKE*, VII, Ashkhabad: 385-458.
- Masson, V. M. 1959. *Drevnezemledel'cheskaya kul'tura Margiany* [The ancient agricultural culture of Margiana]. Moscow and Leningrad.
- Magee, P., 2004. *Excavations at Tepe Yahya, Iran, 1967-1975. The Iron Age Settlement*. (American School of Prehistoric Research, Bulletin 46), Cambridge 2004.
- Magee, P. 2005. The Production, Distribution and Function of Iron Age Bridge-Spouted Vessels in Iran and Arabia: Results from Recent Excavations and Geochemical Analysis. *Iran* Vol. 43: 93-115.
- Magee, P., 2013. Iron Age Southeastern Iran. In: D.T. Potts (ed.), *The Oxford Handbook of Ancient Iran*, Oxford 2013: 493-499.
- Medvedskaya, N. I. 1982. *Iran. Iron Age I*. British Archaeological Reports Supplementary Series 128, Oxford.
- Mousavi, A. 2008. Late Bronze Age in North-Eastern Iran: An Alternative Approach to Persisting Problems. *Iran* 46: 105-120.
- Mousavi, A. 2005. Comments on the Early Iron Age Iran. *Iranica Antiqua* 40: 87-99.
- Mortazavi, M. 2007. Mind the Gap: Continuity and Change in Iranian Sistan Archaeology. *Near Eastern Archaeology*, 70 (2): 109-110.
- Mortazavi, M. 2015. Step over the gap not in it: a Case Study of Iranian Sistan Archaeology. *Iranian Journal of Archaeological Studies* 5: 43-55.
- Muradova, E. A. 1991. *Poselenija arkhaiskogo Dakhistana* [Settlements of the Archaic Dahistan]. Ashkhabad, Ylym.
- Muscarella, O. W. 1974. The Iron Age at Dinkha Tepe, Iran. *The Metropolitan Museum Journal* 9: 35-90.
- Muscarella, O. W. 1994. North-western Iran: Bronze Age to Iron. In: A. Çilingiroğlu and D. H. French (eds.), *Anatolian Iron Ages 3*, Ankara: 139-55.
- Negahban, E. O., 1996. Marlik: *The Complete Excavation Report*. V. 1, the University Museum, University of Pennsylvania: Philadelphia.
- Stride, S., Rondelli, B. and Mantellini, S. 2009. Canals versus horses: political power in the oasis of Samarkand. *World Archaeology*, 41:1, 73-87. DOI: 10.1080/00438240802655302.
- Shumilovskikh, L. S., Hopper, K. Djamali, M., Ponel, P. Demory, F., Rostek, F. Tachikawa, K., Bittmann, F., Golyeva, A., Guibal, F., Talon, B., Wang, L., Nezamabadi, M., Bard, E., Lahijani, H., Nokandeh, J., Omrani Rekavandi, H., de Beaulieu, J.-L., Sauer, E., and Andrieu-Ponel, V., 2016. Landscape evolution and

- agro-sylvo-pastoral activities on the Gorgan Plain (NE Iran) in the last 6000 years. *The Holocene*: Vol. 26 (10): 1676-1691.
- Pfälzner, P. Soleimani, N., 2017. The ICAR - University of Tübingen South-of-Jiroft Archaeological Survey (SOJAS). Results of the first season 2015. *Archäologische Mitteilungen aus Iran und Turan* 47: 105-141.
- Piller, C. K., and Mahfrozzi, A., 2009. First preliminary report on the joint Iranian-German excavations at Gohar Tappe, Māzandarān, Iran. *Archäologische Mitteilungen aus Iran und Turan*, Band 41: 177-209.
- Prickett, M. 1979. Settlement and the Development of Agriculture in the Rud-i Gushk Drainage, Southeastern Iran. In: *Akten des VII Internationalen Kongresses für Iranische Kunst und Archäologie*, 47-56. *Archäologische Mitteilungen aus Iran Ergänzungsband* 6. Berlin: Dietrich Reimer Verlag.
- Roustaei, K. 2010. Tepe Hesar, once again. In: Matthiae, P. Pinnock, F., Nigro, L., and Marchetti, N. (eds.), *Proceedings of the 6th International Congress on the Archaeology of the Ancient Near East* May, 5th-10th 2008, "Sapienza" - Università di Roma V. 2 Excavations, Surveys and Restorations: Reports on Recent Field Archaeology in the Near East, Harrassowitz Verlag. Wiesbaden.
- Roustaei, K. 2012. Archaeological survey of the Shahrud area, Northeast Iran: A landscape approach. *AMIT*, band 44: 191-219.
- Sajjadi, S. M. 1987. Prehistoric Settlements in the Bardsir Plain, Southeastern Iran. *East and West* 37:11-129.
- Sarianidi, Viktor I. 1976. Issledovanija pamjatnikov Dashlyiskogo Oazisa. *Drevnii Baktريا* 1, Moscow: Akademia Nauk.
- Sarianidi, Viktor I. 1989. *Khram i nekropol' Tilliatepe* [Tiliatpe Temple and Necropolis]. Moscow, Nauka.
- Sarianidi, Viktor I. 2007. *Necropolis of Gonur*. Athens.
- Sauer, E., Omrani Rekavandi, H., Wilkinson, T. J., and Nokandeh, J. 2013. *Persian's Imperial Power in Late Antiquity: The Great Wall of Gorgan and Frontier Landscape of Sasanian Iran*. The British institute of Persian Studies, Archaeological Monograph Series II, Oxbow books, Oxford, UK.
- Schmidt, E. F., 1937. *Excavations at Tepe Hissar: Damghan*. The University Museum, Philadelphia.
- Sharifi, M., Motarjem, A., 2014. Excavation of Rezvan Tepe in northeastern Iran, an Iron Age I-II cemetery. *The Silk Road* 12: 76-81.
- Shirazi, R., 2016. The petroglyphs of the Kajou Valley, Makran, Iran: Tang Sar, Dehirak and Deskigan assemblages. *Paléorient* 42.1: 185-198.
- Stacule, G., 1969. 'Discovery of protohistoric cemeteries in the Chitral Valley (West Pakistan). *East and West* 19: 92-99.
- Stacule, G., 1970. The gray pottery in the Swat valley and the Indo-Iranian connections (ca. 1500 -300 B.C). *East and West* 20, 1-2: 92-102.
- Stein, A. 1937. *Archaeological reconnaissances in northwestern India and south-eastern Iran*. London.
- Stronach, D. 1972. Yarim Tepe. *Excavations in Iran: The British Contribution*, Organizing Committee of the Sixth International Congress of Iranian Art and Archaeology, Oxford: 21-23.

- Thornton, C. 2013. The Bronze Age in Northeastern Iran. In: D. T. Potts (ed.), *The Oxford Handbook of Ancient Iran*. Oxford University Press: New York: 179-202.
- Trinkaus, K. Maurer., 1981. Pre-Islamic Settlement and Land Use in Damghan, Northeast Iran. *Iranica Antiqua* 18: 119-44.
- Trinkhaus, K. Maurer., 1989. Archaeological Survey of the Damghan Plain, Northeast Iran, 1976-1977. In: Dyson, Howard (eds), *Tappeh Hesār: Reports of the Restudy Project, 1976*. Florence: Monografi di Mesopotamia 2: 135-142.
- Tolstov, S. P., 1953. *Auf den Spuren der altchoresmischen Kultur* (14. Beiheft zur 'Sowjetwissenschaft'). Berlin: Verlag Kultur und Fortschritt.
- Vanden Berghe, L. 1964. *Le Nécropole de Khurvin*, Istanbul.
- Vahdati, A. 2015. Preliminary report on the Archaeological Survey in Esfarāyen County, Northeastern Iran. *AMIT*, band 47: 261-287.
- Vahdati, A. 2016. A preliminary report on the first season of excavation at Jayran Tepe in the plain of Esfarayen, Northeastern Iran, 2012. *Iranica Antiqua* 52: 85-101.
- Vahdati, A. 2018. The Early Iron Age in northern Khorāsān. In: J. Lhuillier and N. Boroffka (eds.), *A Millennium of History The Iron Age in southern Central Asia (2nd and 1st Millennia BC). Proceedings of the conference held in Berlin (June 23–25, 2014)*, Dedicated to the memory of Viktor Ivanovich Sarianidi, Dietrich Reimer Verlag, Berlin: 51-66.
- Vahdati, A. A., Meier, D., 2019. Objects of the "Oxus-Civilization" and of the "Jiroft Culture" from the Mofakham Museum, (Bojnord, North Khorasan Province). In: M. Vidale, D. Usai, S. Tuzzato (eds.), *Tales of Tree World*, festschrift for Sandro Salvatori, Rome: 96-110.
- Venco Riccardi, R. 1980. Archaeological Survey in the Upper Atrek Valley (Khorassan, Iran): Preliminary Report. *Mesopotamia* 15: 51-72.
- Vogelsang, W. J. 1992. *The Rise and Organisation of the Achaemenid Empire: The Eastern Iranian Evidence*, Studies in the History of the Ancient Near East seris 3, New York: Brill.
- Wittfogel, K. 1957. *Oriental Despotism: A Comparative Study of Total Power*. New Haven, CT: Yale University Press.
- Wulsin, F. R. 1932. Excavations at Tureng Tepe Near Asterabad. In: *Supplement to the Bulletin of the American Institute for Persian Art and Archaeology* II/1 bis, Philadelphia: 1-12.
- Young, T. C. Jr. 1963. *Proto-historic Western Iran: An Archaeological and Historical Review: Problems and Possible Interpretations*, unpublished PhD thesis, university of Pennsylvania.
- Young, T. C., Jr. 1965. A Comparative Ceramic Chronology for Western Iran, 1500-500 B.C. *Iran* 3 (1): 53-85.
- Young, T. C., Jr. 1967. The Iranian Migration into the Zagros. *Iran* 5: 11-34.
- Young, T. C., Jr. 1985. Early Iron Age Iran Revisited: Preliminary Suggestions for the Re-Analysis of Old Constructs. In: J.-L. Huot- M. Yon- Y. Calvet (eds.), *De l'Indus aux Balkans: recueil à la mémoire de Jean Deshayes*, Paris: 361-378.
- Zadneprovskij, Juri A. 1978. *Chustkaja kul'tura Fergany i pamjatniki rannezhleznogo veka Srednej Azii* [Chust culture of Ferghana and Early Iron Age Monuments of Central Asia]. PhD. Diss. Leningrad.

Introducing and Analyzing a Collection of New Rock Motifs around the Villages of Chalambar, Lak and Shorjeh in Buin Zahra city, Qazvin province Nasser Aminikhah, Farzad Mafi, Farhad Fatahi	147
Eastern Iran during Iron Age Ali Akbar Vahdati	165
Interaction of Climate Gods of Urartu and Ancient Near East Maryam Dara	221
Representation of Royal Splendor at Iranian Ancient Art, a Legacy of Mesopotamian Artistic Traditions Maryam Kashmiri	231
Pedestal of Tol Darvazeh Jolodar Site, Clue from Achaemenid Columned Structure at Arsanjan Ebrahim Roostaei, Behzad Hosseini Sarbisheh	257
Introduction and Analysis of Seal Impressions from Tal Gerdooha, Eqlid Hamed Molaei Kordshooli, Alireza Jafari Zand	271
Rebuilding the Defeat of Khosrwparris Troops in Northern Iraq, Relying on Sulaimaniyah Castle Exploration Bryar SanAhmed, Esmaeil salimi	287
Archaeological Survey of Part of Relation Axis of Khuzistan to Western Iran during Sassanid and Early Islamic periods: "Tang-i-Si Peleh", Luristan Javad Neiestani, Yunes Yoosefvand	305
Study of Medieval Islamic Castles in South Khorasan - Ferdows Mount Castle Mohammad Farjami, Ali Asghar Mahmoodi Nasab	323
Qomadin Quarter at Islamic Jiroft and Problem of Long Range Commerce Saeid Amir Hajlou	343
Assessing the Intercultural Similarities of Iran and Syria Based on Studies of Pottery of the Middle Ages Hosein Sedighian, Majid Montazae Zohouri	365
New Finding Luster Tiles from Qaleh Dokhtar, Kerman Reza Riahyan	387
Introducing and Analyzing the Geometric Motifs of the Findings of the Islamic Era of Gypsum from the Frame of Mazandaran Haniyeh Hosein Nia, Hasan Hashemi, Seyed Rasoul Mousavi Haji, Mehdi Abedini Araghi	403
Case Study and Structural Comparison of Caucasian and Iranian Qama (Kindjal) in the Safavid Era Accordind to C.I.M Collections Majid Hajitabar, Mitra Haji	413

Contents

English Articles

Common Features of Nakhchivan and Urmia Basin Neolithic Culture Zeyneb Guliyeva	31
Nakhchivan Branch of Azerbaijani National Academy of Sciences Veli Bakhshaliyev	45
Relations of The Gizgala Painted Pottery with Urmia Basin Turan Hashimova	61
Relations of Middle Bronze Age Painted Pottery Culture of Nakhchivan with the Urmia Basin Fizza Gulieva	71
Iron Age Short Bronze Sword in Iran, Mesopotamia and around the Persian Gulf: an Analysis of the Dispersion and Evolution Narges Bayani	79
Monuments and Memory at Pasargadae Jacob Marc Stavis	109
Glazed Parthian Pottery as Luxury Goods from a Roman Fortress on the Middle Euphrates' area during the II-III cent. AD. Giacomo M. Tabita	149
Life on the Great Wall of Gorgan: excavations of Sasanian barracks in Fort 2 Eberhard W. Sauer, Jebrael Nokandeh and Hamid Omrani Rekavandi	169
Lost and Found: The Tiles of the Pir-i Bakran Mausoleum (1298-1313, Linjan, Isfahan) Ana Marija Grbanovic	181

Persian Articles

Analysis and Assessment of Neolithization Theories of Iran Seyyed Kamal Asadi, Rahmat Abbasnejad Seresty	13
Machelak Tappeh, A new area of Neolithic pottery era in Gorgan plain Habib olah Rezai, Seyed Meghdad Mirmosavi	37
The Effect of Copper Ore Smelting on Regional Interactions in the Central Plateau of Iran in the Middle of the Fifth Millennium BCE Rahmat Abbasnejad Seresty	49
Interaction of Chalcolithic Societies of Chaharmahal- O Bakhtiari with Neighboring Regions Mahdi Alirezazadeh, Mahmoud Heidarian, Alireza Khosrowzadeh	69
Settlement Patterns of Middle Chalcolithic Sites in Highland Zagros: A Case Study Laran County, Chaharmahal and Bakhtiari Province Mohsen Heydari Dastenaee, Aliasghar Nowroozi	89
Defining Area and Territory of Qaleh Kharabeh Tepe, Azna, and Feasibility Study to make an Archaeological Site-Museum Behzad Hoseini Sarbisheh	101
Investigating the Changes of Sistan and its Cultural Interactions with other Regions during the Bronze Age Javad Alaei Moghadam, Reza Mehrafarin, Seyed Rasoul Mousavi Haji	131

Aryarmana Publications has started its activities in 2016 and aims in publishing the valuable compilation and translation works of Iranian and foreigner researchers in the wide range of Iranian studies including archaeology, history, culture and ancient languages. We seek to construct a broad understanding of Iran's invaluable history and superb culture through publishing the richest resources in this field. Given the long standing and profound cultural links and origins between Iran and the world from the ancient millenniums and the recent attempts to break these links and origins, Aryarmana Publication felt the necessity of extending the valuable resources of researches and translations regarding Greater Persia or Cultural Iran as its first priority. We hope to strengthen the universal links among the Iranian and those interested in Iran and the greater Persia and its culture through the cultural products of Aryarmana publications.



CONCESSIONAIRE & CHAIRMAN

Dr Shahin Aryamanesh

| Tissaphernes Archaeological Research Group |

EDITORIAL BOARD

| Dr Seyyed Mansour Seyyed Sajjadi (IsMEO) | Esmail Yaghmaei (Iran Cultural Heritage, Handcrafts and Tourism Organization) | Dr Seyyed Mehdi Mousavi (Tarbiyat Modares University) | Dr Mohammad Ebrahim Zarei (Boali Sina of Hamedan University) | Dr Sajjad Alibeygi (Kermanshah University) | Dr Hamid Reza Vali Pour (Shahid Beheshei University) | Dr Saeid Amirhajloo (Jiroft University) | Dr Cyrus Nasrollah Zadeh (Institute for humanities and cultural studies) | Dr Reza Mehr Afarin (Mazandaran University) | Dr Farzaneh Goshtasb (Institute for humanities and cultural studies) | Houshang Rostami (Tissaphernes Archaeological Research Group) |

All rights reserved. No part of this publication may be reproduced, stored in a retrieval system or transmitted in any form or by any means, electronic, mechanical, photocopying, recording or otherwise, without prior permission in writing, from the publisher.

| Website: www.aryaramna.ir |
| E-mail: info@aryaramna.ir | aryaramna@hotmail.com |
| Address: Iran - Tehran- P.O. Box: 14515-569 |
| (+98) 9395969466 |



1ST BIENNIAL
INTERNATIONAL CONFERENCE OF THE SOCIETY
OF IRANIAN ARCHAEOLOGY: CULTURAL INTERACTIONS,
CONTINUITY AND DISRUPTION

Edited by
Dr Seyed Mehdi Mousavi
Dr Shahin Aryamanesh
Dr Majid Montazer Zohouri
Dr Morteza Khanipour

978-622-97183-2-2

| PUBLISHED IN PERSIA |



1ST BIENNIAL
INTERNATIONAL
CONFERENCE OF THE SOCIETY
OF IRANIAN ARCHAEOLOGY:
CULTURAL INTERACTIONS,
CONTINIUIY AND DISRUPTION

Edited by
Dr Seyed Mehdi Mousavi
Dr Shahin Aryamanesh
Dr Majid Montazer Zohouri
Dr Morteza Khanipour

with contribution
Dr Javad Hoseinzadeh
Dr Mostafa Dehpahlevan

1ST BIENNIAL
INTERNATIONAL
CONFERENCE OF THE SOCIETY
OF IRANIAN ARCHAEOLOGY:
CULTURAL INTERACTIONS,
CONTINIUIITY AND DISRUPTION

Edited by:
Seyed Mehdi Mousavi, Shahin Aryamanesh
Majid Montazer Zohouri, Morteza Khanipour



Aryaramna press



1ST BIENNIAL
INTERNATIONAL CONFERENCE
OF THE SOCIETY OF
IRANIAN ARCHAEOLOGY:
"CULTURAL INTERACTIONS,
CONTINUITY AND DISRUPTION"

EDITED BY:

SEYED MEHDI MOUSAVI
SHAHIN ARYAMANESH
MAJID MONTAZER ZOHORI
MORTEZA KHANIPOUR



Aryaramna Press



9 786229 1718308